

سرمقاله

به یاد قیام پرشکوه بهمن ۵۷!

" قیام بهمن ماه انفجار خشم و نفرت ناشی از سالها استثمار و ستم و سرکوب توده ها ، بر علیه شاه مزدور و اربابانش بود. این قیام نشان داد هنگامی که توده های انقلابی به پا می خیزند و مسلح می شوند چه قدرت باور نکردنی پیدا می کنند. اما متأسفانه قیام بهمن به رغم تمامی موفقیت ها و فداکاری های توده های قیام کننده و با وجود جان باختن هزاران تن از رشیدترین و فداکارترین فرزندان این مرز و بوم در بارگاه آزادی و عدالت اجتماعی ، نتوانست از سرنگونی رژیم شاه فراتر رود و کل سلطه امپریالیستی را نابود سازد. توده های قیام کننده فاقد تشکل و به خصوص یک رهبری انقلابی و خط استراتژیک صحیح مبارزاتی بودند. رهبری سازمان چریک‌های فدایی خلق یعنی بزرگترین سازمان چپ انقلابی موجود در آن زمان نیز به اشغال سازشکاران و اپورتونیست ها درآمده و به همین دلیل این سازمان به جای تقویت و سازماندهی مسلح توده های قیام کننده و گسترش دامنه جنگ انقلابی به منظور تداوم انقلاب ، به دنباله روی از بورژوازی و مرتجعین پرداخت و در نتیجه نتوانست به نیازهای جنبش انقلابی مردم ما در آن شرایط پاسخی انقلابی دهد."

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

بررسی شعارهای "جمهوری" و "رفراندوم"

در پرتو تجربیات رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن ۵۷ ۵

مصاحبه با یکی از

بازماندگان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ (قسمت دوم) ۷

گزارش دو پیکت اعتراضی سازمان در لندن انگلستان ۱۰

گزارشی از مراسم یادمان رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن ۵۷

در سوئد و کانادا ۱۱

ارتش برده ها به رهبری توسیانت ال اورتور (ترجمه) ۱۲

قطعه ای در وصف حماسه سیاهکل ۱۴

در هائیتی چه می گذرد؟ ۱۶

ستون آزاد ۲۰

اطلاعیه ها ۲۴

شعر ۲۷



... بمناسبت دو روز بزرگ تاریخی
 ۱۹ بهمن ۴۹ [رستاخیز سیاهکل]
 و ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ [قیام
 پرشکوه توده ها]



".. در شامگاه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ رزمندگان سیاهکل با قلبی آکنده از ایمان و اعتقاد به قدرت لایزال توده ها، با یورش به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل جرقه های آتشی را برافروختند که شعله های آن ۸ سال بعد در جریان قیام قهرآمیز و شکوهمند خلق در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را در خود سوزاند و حکومت سلطنتی را به زباله دان تاریخ افکند."

"نسیم تندی" که از غرش مسلسل چریک‌ها در جنگل های سیاهکل وزیدن گرفت خیلی زود به "طوفانی ویران کننده" بدل گردید و سراسر جامعه تحت سلطه ما را درنوردید. ملسم تسلیم ملی و بی اعتقادی به روشنفکران انقلابی در ذهن توده ها شکسته شد."

[ادامه مطلب در صفحه ۲۷]

به یاد قیام

پر شکوه بهمن ۵۷!



اسلامی و شاه پای فشردند و بر علیه آن مبارزه کردند. اما نسیم صدای انقلابی چریکها در توفان ریا و تزویری که اردوگاه ضدانقلاب و دستگاه های فریبکار تبلیغاتی امپریالیسم و ارتجاع با کمک سازشکاران و دوستان نادان خلق با عنوان "پایان انقلاب" و "قیام" و "پیروزی" در همه جا براه انداخته بودند و شیوه های سرکوبگرانه آنها بر علیه انقلابی ترین فرزندان خلق یعنی چریکهای فدایی خلق مانع از آن شد که ندا و پیام انقلابی چریکها در سطح جامعه به صورت گسترده منعکس شود. با وجود آنکه توده های انقلابی بسیار زود بر بستر عملکردهای ضدخلق رژیتم جمهوری اسلامی به طور غریزی به صحت مواضع فرزندان انقلابی خویش یعنی چریکهای پی بردند.

قیام فهرومانانه توده ها علیرغم شکست اجتناب ناپذیرش و به رغم تمامی دستاوردهایش و با وجود تمامی خاطرات تلخ و شیرینش درسهای گرانبهای بسیار مهمی را از خود به جای گذارد.

قیام توده ای بهمن ماه در درجه اول نشان داد که در شرایط سلطه سرمایه داری، یک قیام پیرومند به معنای جنبشی که موجبات در هم شکستن قدرت دولتی را فراهم کند باید سازمان یافته و تحت یک رهبری انقلابی و تشکیلات قدرتمند و مسلح انقلابی باشد. قیام توده ها در شرایطی می تواند پیروز شود که ماشین دولتی بورژوازی (و در ایران به طور مشخص بورژوازی وابسته) را در هم بشکند و عامل اصلی تداوم و بقای نظام استثمارگرانه موجود یعنی ارتش، سپاه و سایر ارگان های سرکوب امپریالیستی را در پروسه یک مبارزه انقلابی و قهرآمیز نابود کرده و ارگان های مسلح اقتدار توده ای را برای محافظت از دستاوردها و پیروزی انقلاب جایگزین آن ساخته باشد. اما بررسی مستند این رویداد تاریخی و بزرگ نشان می دهد که همانطور که چریکهای فدایی خلق ایران از آغاز روی کار آمدن رژیم وابسته جمهوری اسلامی در هر فرصتی بر آن تاکید کردند قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن به اعتبار این حقایق اساسا فاقد شرایط پیروزی بود و در نتیجه به رغم تمامی پیشروی های ارزنده و انقلابی اش

رود و کل سلطه امپریالیستی را نابود سازد. توده های قیام کننده فاقد تشکل و به خصوص یک رهبری انقلابی و خط استراتژیک صحیح مبارزاتی بودند. رهبری سازمان چریکهای فدایی خلق یعنی بزرگترین سازمان چپ انقلابی موجود در آن زمان نیز به اشغال سازشکاران و اپورتونیست ها درآمده و به همین دلیل این سازمان به جای تقویت و سازماندهی مسلح توده های قیام کننده و گسترش دامنه جنگ انقلابی به منظور تداوم انقلاب، به دنباله روی از بورژوازی و مرتجعین پرداخت و در نتیجه نتوانست به نیازهای جنبش انقلابی مردم مادر آن شرایط پاسخی انقلابی دهد.



البته در این سازمان بخش انقلابی کوچکی هم وجود داشت که پس از شکست قیام با وفاداری به خط انقلابی و اصول مبارزاتی بنیادگذاران کبیر سازمان چریکها، با تمام قوا تلاش کرد تا ضمن اصرار بر تداوم سازماندهی مسلح توده های قیام کننده بر تداوم قیام ضدامپریالیستی پافشاری کند و با بیان صریح و افشای چهره خمینی این سگ زنجیری جدید امپریالیست ها ماهیت فریبکارانه تاکتیک امپریالیست ها در سوار کردن رژیم جمهوری اسلامی بر امواج قیام توده ها را توضیح داده و سازشکاری عناصر غیرانقلابی لانه کرده در رهبری سازمان را نیز برملا سازد. در حقیقت چریکهای فدایی خلق ایران در آن بازار پر آشوب از معدود کسانی بودند که از همان نخستین روزهای زمامداری جمهوری اسلامی بر ماهیت یکسان و وابسته به امپریالیسم رژیم جمهوری

بی تردید قیام مسلحانه پرشکوه توده ها در بهمن ۵۷ بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، یکی از بزرگترین نقاط عطف و رویدادی فراموش نشدنی در تاریخ پر فراز و نشیب مبارزات فهرومانانه و خونین مردم ستمدیده ما برای رهایی از قید ستم و استثمار و سرکوب و دیکتاتوری و نیل به آزادی و دموکراسی و برقراری عدالت اجتماعی است.

۲۵ سال پیش در چنین ایامی هزاران تن از کارگران و توده های ستمدیده از زن و مرد گرفته تا کودک و پیر و جوان، در تداوم مبارزات پیگیرانه و یکپارچه خود بر علیه سلطه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه در ایران به خیابان ها ریختند و با شعارهای "مرگ بر شاه مزدور"، "مرگ بر امریکا"، "بعد از شاه نوبت امریکاست"، "ایران را سراسر سپاهکل می کنیم"، "تنها ره رهایی جنگ مسلحانه" و... ضمن حمله به مراکز سرکوب نظام شاهنشاهی و خلع سلاح این مراکز، خود را مسلح کرده و سرانجام در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن، رسماً بساط نیم قرن حکومت ننگ و جنایت پهلوی را برچیده و آنرا به زباله دان تاریخ افکندند. قیام مسلحانه ۲۱ و ۲۲ بهمن مظهر اعمال قدرت توده ها و آئینه تمام نمایی بود که در آن مردم به پاخاسته ما اشک و آه و عجز و زبونی دیکتاتورها و پوشالین بودن نظام سرکوبگر و دشمنان به اصطلاح قدر قدرت خود را به عینه دیدند.

قیام بهمن ماه انفجار خشم و نفرت ناشی از سالها استثمار و ستم و سرکوب توده ها، بر علیه شاه مزدور و اربابانش بود. این قیام نشان داد هنگامی که توده های انقلابی به پا می خیزند و مسلح می شوند چه قدرت باور نکردنی پیدا می کنند. اما متأسفانه قیام بهمن به رغم تمامی موفقیت ها و فداکاری های توده های قیام کننده و با وجود جان باختن هزاران تن از رشیدترین و فداکارترین فرزندان این مرز و بوم در بارگاه آزادی و عدالت اجتماعی، نتوانست از سرنگونی رژیم شاه فراتر

و فرهنگی رشد کرده اند. از سوی دیگر شرایط مادی ناشی از حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته نظیر فقر و بیکاری و گرسنگی و سرکوب و خفقان و به موازات اینها گسترش هولناک فحشاء و اعتیاد و سایر بیماری های اجتماعی در حالی که به طور روزمره حیات آنها و خانواده هایشان را زیر منگنه قرار داده، آنها را لاجرم به تصادم با نظام ناعادلانه موجود کشانده و در صف مقدم مبارزه با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با دولت آن، با ارگان های سرکوب و هراچه را که نشانی از نظام کنونی دارد قرار داده است. این نسل همانهایی هستند که

سران جمهوری اسلامی آنها را "بمب ساعتی" می نامند. اینها "ضدانقلاب" و "طاغوتی" نیستند. اینها در شرایط حاکمیت جمهوری اسلامی پرورده شده و محصول مستقیم همین نظام و در تعارض روزمره با آن هستند. از این مهمتر، نسل مزبور، نسلی است که به ویژه در سالهای اخیر و در جریان شورش ها و اعتراضات کارگری و دانشجویی منبع اصلی "خطر" برای نظام نکبت بار جمهوری اسلامی بوده است.

از سوی دیگر تجربه این نسل تشنه آگاهی، از شرایط و اوضاع جامعه تحت سلطه ما در زمان رژیم شاه مزدور و از شرایط سرنوشتی آن رژیم و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، یا مستقیماً وابسته به تجارب پدران و مادران آنهاست و یا محدود به ادبیات و آثار عمدتاً تحریف شده ای است که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در طول ۲۵ سال گذشته برای توجیه جنایات نظام دیکتاتوری خویش در مدارس و آموزشگاه ها و مراکز فرهنگی خویش در جامعه ما اجازه پخش و نشر آنها را داده است.



امروز در شرایطی که گردانندگان نظام حاکم به طور روزمره در دانشگاه ها، مدارس، کارخانه ها و خیابان ها و ... در معرض فشارها و ضربات ناشی از شورش ها و اعتصابات و اعتراضات گوناگون مردم ما و به ویژه جوانان قرار دارند، می کوشند تا به یاری انواع مرتجعین و چاکرمنشان نظام بورژوازی و وابسته ضمن رواج ایده های باطل

مسلحانه به طور روزمره سلطه این رژیم را به چالش گرفته اند، بسیار مهم است.

واقعیت این است که تجارب قیام بهمن ۵۷ به دلیل نقش دوران سازشان در تاریخ معاصر جنبش

برای امپریالیسم فرق نمی کند که در جوامع تحت سلطه نظیر ایران با لباس یک حکومت غیرمذهبی نظیر رژیم شاه ظاهر شود و یا ردای "اسلامی" و "مذهبی" به تن کند. نکته اصلی آنجاست که امپریالیسم هیچگاه سرنوشت خود را با سرنوشت رژیم های وابسته و سگهای زنجیریش نه در ایران بلکه در هیچ گوشه دیگری از دنیا گره نمی زند. بنابراین نوع رژیم های سیاسی در جوامعی نظیر ایران تابع منافع و مصالح امپریالیسم در هر مرحله است. ... مردم ما باید به شدت هشیار باشند که در صورت برآمد جنبش های توده ای برعلیه نظام، همین داستان "غیبی" (یعنی امپریالیست ها) که با هزار و یک بند مرئی و نامرئی سلطه جنایتکارانه جمهوری اسلامی را در ایران تقویت و تحکیم کرده اند می توانند در صورت احساس خطر آن را این بار با یک رژیم به اصطلاح لائیک و حتی ضدمذهبی و ضداسلامی تعویض کنند و به این ترتیب بقای نظام سرمایه داری وابسته در ایران را تا مدتی دیگر تضمین سازند.

انقلابی در ایران در طول ۲۵ سال گذشته در سطح وسیعی از سوی طبقات و نیروهای اجتماعی مختلف مورد تحلیل و اکثراً مورد جعل و تحریف قرار گرفته اند. در این میان امپریالیست ها و مرتجعین غالب و مغلوب نیز به دلیل ضربات وحشتناکی که از ضرب شست توده های قیام کننده خورده اند در امر جعل تاریخ در این رابطه هیچ فرصتی را از دست نداده اند. آنها کوشیده اند تا با استفاده از هر وسیله و روش قابل دسترس و قابل استفاده ای روایات پوچ و جعلی خود را از این حرکت تاریخی بزرگ توده ها برای آزادی و دمکراسی، به مردم و به ویژه نسل جوان ما بخوراند و جدا از به کارگیری سرکوب عریان، در سطح تبلیغاتی نیز با توهم پراکنی و دروغ بافی توده های عاصی و خشم گین را از مبادرت به تکرار چنان خیزش های انقلابی نظیر بهمن ۵۷ بازدارند. در سالهای اخیر به ویژه در دوران زمامداری خاتمی فریبکار همگام با توهم پراکنی وسیع در مورد امکان اصلاح پذیری نظام دیکتاتوری جمهوری اسلامی و در نتیجه "انقلاب" زدایی، دایره این تلاش های نامردمی به ویژه در میان نسل جوان ما فزونی گرفته است. دلیل این که چرا مرتجعین در این کارزار تبلیغاتی به ویژه جوانان را آماج قرار داده به یک واقعیت عینی مهم و تحولات رخ داده در جامعه ما در طول این مدت باز می گردد.

حقیقت این است که امروز یک ربع قرن پس از گذشت قیام بهمن ۵۷ و روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، ما شاهد عروج یک نسل جدید و جوان به صحنه سیاست در جامعه تحت سلطه خودمان هستیم که در زمان وقوع این رویداد یا کودک خردسالی بیش نبوده اند و یا اساساً به دنیا نیامده بودند. نسل مذکور به لحاظ ساختار سنی در جمعیت ایران، بزرگترین بخش آن را تشکیل می دهد و متشکل از میلیون ها تن از نوجوانان و جوانانی است که اکثراً به خانواده های کارگری و طبقات فقیر و محروم جامعه تعلق داشته و در شرایط دیکتاتوری لجام گسیخته جمهوری اسلامی در تمام زمینه های اقتصادی - سیاسی و اجتماعی

نهایتاً شکست خورد چرا که فاقد رهبری طبقه سازمان یافته بود. مضافاً آن که تجربه قیام بهمن نشان داد که توده های قیام کننده دشمنان خود را در هر لباسی نمی شناختند و امپریالیست ها و مرتجعین با بهره گیری از این ضعف بود که

توانستند با اتکاء به قدرت مادی و ماشین تبلیغاتی عظیم خویش از خمینی یعنی این دشمن قسم خورده توده ها چهره دوست مردم را نمایش دهند و او را از ماه به زمین بیاورند و بر مبارزات مردم تحمیل نمایند. اوج گیری و سپس سرکوب جنبش انقلابی در سال ۵۷ در کشور ما همچنین بر

اهمیت آگاهی از دسیسه های نواستعماری امپریالیست ها و اینکه امپریالیسم یعنی دشمن اصلی کارگران و خلق های تحت ستم می تواند در جامعه تحت سلطه ما با لباس های گوناگون و در هزار و یک رنگ ظاهر شود تأکید گذارد. برای امپریالیسم فرق نمی کند که در جوامع تحت سلطه نظیر ایران با لباس یک حکومت غیرمذهبی نظیر رژیم شاه ظاهر شود و یا ردای "اسلامی" و "مذهبی" به تن کند. نکته اصلی آنجاست که امپریالیسم هیچگاه سرنوشت خود را با سرنوشت رژیم های وابسته و سگهای زنجیریش نه در ایران بلکه در هیچ گوشه دیگری از دنیا گره نمی زند. بنابراین نوع رژیم های سیاسی در جوامعی نظیر ایران تابع منافع و مصالح امپریالیسم در هر مرحله است. با توجه به این واقعیت همانگونه که با اوجگیری بحران و اعتلای جنبش انقلابی توده ها در سالهای ۵۶-۵۷ رژیم مزدور شاه توسط اربابان امپریالیستش علیرغم همه وابستگی هاش، با رژیم جمهوری اسلامی تعویض شد، مردم ما باید به شدت هشیار باشند که در صورت برآمد جنبش های توده ای برعلیه نظام، همین داستان "غیبی" (یعنی امپریالیست ها) که با هزار و یک بند مرئی و نامرئی سلطه جنایتکارانه جمهوری اسلامی را در ایران تقویت و تحکیم کرده اند می توانند در صورت احساس خطر آن را این بار با یک رژیم به اصطلاح لائیک و حتی ضدمذهبی و ضداسلامی تعویض کنند و به این ترتیب بقای نظام سرمایه داری وابسته در ایران را تا مدتی دیگر تضمین سازند.

اینها بخشی از آموزش هایی است که قیام بهمن ماه در سال ۵۷ برای توده های قیام کننده و برای نسل های بعدی بر جای گذارده است. بدون شک اگر گذشته چراغ راه آینده است توجه به این درس ها به ویژه برای کارگران و توده های مبارزی که تجربه ۲۵ سال مبارزه برعلیه رژیم مزدور جمهوری اسلامی را دارند و هم اکنون با اعتصابات، مبارزات، شورش ها و حرکات

روی آورده و به زندگی در بیغوله ها و حلبی آبادها محکوم شدند. روستاها و اقتصاد روستایی به گونه قابل ملاحظه ای ویران گشت و به برکت "برنامه های" شاه، مناسبات غارتگرانه سرمایه داری وابسته و سلطه وحشیانه ارگان های غارت و چپاول دولتی و نهادهای سرکوب تا عمق روستاها بسط یافت. به رغم برخورداری از ثروت های عظیم، هیولای فقر و بیکاری و محرومیت هر روز قربانیان بیشتری را از میان توده های رنجبر می ستاند. از سوی دیگر هر اعتراضی ولو هر چند کوچک به این اوضاع جهنمی، با سرکوب سازمان امنیت مخوف شاه (ساواک) و زندان و شکنجه و اعدام پاسخ می گرفت. شاه مزدور با حاکم ساختن و حفاظت از چنین شرایط اقتصادی و سیاسی ای در جامعه تحت سلطه ما نفس توده های رنجبر را بریده بود. این اوضاع در تداوم خود منجر به وقوع یک بحران بزرگ اقتصادی و به تبع آن سیاسی در جامعه گشت و آتشفشان خشم توده های بجان آمده و عاصی فوران کرد و آنها برای تغییر نظام استثمارگرانه موجود و وضع رقت بارشان در ابعادی وسیع به صحنه مبارزه آمدند. اینها دلایل مادی و شرایط عینی ای

بود که ۲۵ سال پیش نسل آن روزگار را ناگزیر به شورش و قیام برای سرنگونی رژیم جلاجل شاه نمود. یعنی درست همان دلایلی که در طول ۲۵ سال گذشته به گونه ای بلاوقفه مردم ما را به مقابله با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی کشانده است. رژیمی که بلافاصله پس از به قدرت رسیدن خویش به بازسازی و تقویت نظام سرمایه داری وابسته به ارث رسیده از شاه مخلوع پرداخت و پس از سرکوب وحشیانه انقلاب توده ها همان برنامه های اقتصادی- سیاسی ضدحلقی رژیم شاه را این بار در لوای مذهب و اسلام ادامه داد. به این ترتیب همانطور که می بینیم، وضعیت نابسامان زندگی توده های تحت ستم ما نه حاصل قیام، و نه بدلیل اینکه شاه مزدور از خمینی مزدور "بهتر" بود، بلکه در حقیقت حاصل تداوم بقای نظام استثمارگرانه سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است. نظامی که توده های به پا خاسته در قیام بهمین برای نابودی و تعویض آن با یک نظام عادلانه و دمکراتیک به پا خاستند اما به دلایلی که توضیح رفت در انجام این مهم توفیق نیافتند و در عوض درس های مهمی را برای نسل انقلابی امروز برجای گذارند.

امروز نیز مردم ما و به ویژه نسل جوان و مبارز ما در پیکار جاری برای نابودی دیکتاتوری و برقراری آزادی و عدالت اجتماعی باید از تجارب گرانمای مبارزاتی نسل پیشین بیاموزند. چرا که شرط نخست و لازم پیروزی بررسی دلایل شکست های سابق است. ■

نیست که قهر در تاریخ "مامای انقلاب" نام گرفته است.

و اما در مورد این ایده که گویا تقصیر وخامت یافتن اوضاع زیست و معاش توده های تحت ستم در رژیم جمهوری اسلامی در مقایسه با رژیم شاه نیز بر گردن توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ می باشد نیز باید گفت که در این مورد نیز یک شیادی آشکار صورت می گیرد. البته در یک قیاس صوری و منافیزیکی این یک امر بدیهی است که اوضاع زیست و معاش توده های ما در زمان رژیم ضدحلقی جمهوری اسلامی از بسیاری جهات از وضع زندگی آنها در زمان رژیم مزدور شاه به وخامت بیشتری گراییده است. این مستمسکی است که به ویژه از سوی سلطنت طلبان مرتجع که دم و دستگاه و قدرت ظالمانه خود را در اثر قیام توده

"... تاریخ تکامل جامعه بشری در طول صدها سال نشان می دهد که هر جا هم که طبقات استثمارشونده موفق به ایجاد تحولات بنیادین اقتصادی و اجتماعی - حتی در یک دوره محدود- در زندگی خود شده اند، این موفقیت را بر بستر اعمال قهر انقلابی بر علیه حافظین نظام استثمار گرانه موجود کسب نموده اند. بی دلیل نیست که قهر در تاریخ "مامای انقلاب" نام گرفته است."

های رنجبر از دست دادند، بر آن انگشت گذارده می شود. آنها می کوشند تا با این مستمسک و با سرمایه گذاری بر روی ناآگاهی و با عدم دقت مخاطبین خود، سر توده ها را کلاه بگذارند و جنایات بیشمار رژیم سرکوبگر شاه را با استناد به جنایات بیشتر رژیم ضدحلقی جمهوری اسلامی لاپوشانی کنند. و از این هم فراتر توده های قیام کننده را عامل وضع فعلی قلمداد کنند.

در پاسخ به این دسته از مرتجعین و یا مروجین نادان این ایده باید قبل از هر چیز به آنان شرایط مادی مشخص آن دوره سیاه و اوضاع و احوال بحرانی ای که مردم بجان آمده ما را به عرصه مبارزه و قیام بر علیه دیکتاتوری رژیم سر سپرده پهلوی کشاند را یادآوری نمود. واقعیت این است که تحت حاکمیت رژیم شاه، این سگ زنجیری امپریالیسم اوضاع اقتصادی و سیاسی جامعه برای توده های تحت ستم ما روز بروز بدتر می شد. در طول بیش از سه دهه حکومت شاه جلاجل در حالیکه رژیم او جامعه ما را به بهشتی برای امپریالیست ها و سرمایه داران زالوصفت وابسته تبدیل ساخته بود، اما همین حکومت خون میلیون ها تن از مردم رنجبر به ویژه کارگران و خلقهای تحت ستم را به شیشه کشیده و به بهای فقر و خانه خرابی زحمتکشان و غارت منابع و ثروت های ملی جامعه، مشتی سرمایه دار زالوصفت و اربابان امپریالیستش هر روز فربه تر و ثروتمند تر می گشتند. در اثر به اصطلاح اصلاحات ارضی رژیم شاه، هزاران تن از دهقانان زحمتکش دسته دسته خانه خراب و ورشکسته شده و به تدریج برای سیر کردن شکم گرسنه خود و خانواده هایشان به شهرها

و فریبکارانه ای نظیر اینکه دست زدن به "قیام" و "انقلاب" و به طور کلی تر اعمال "خشونت" و "قهر" منجر به بدتر شدن اوضاع می گردد، در روحیه رادیکال و انقلابی مردم ما خدشه وارد آوردند. و به آنها اینگونه لقا کنند که همانطور که به زعم آنها در "تجربه" انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ و قیام بهمین دیدید، در نتیجه اعمال قهر و کاربرد شیوه های رادیکال مبارزاتی، رژیم ستمکارتری بر روی کار خواهد آمد. پس بهتر است که فکر "انقلاب" و "قیام" بر علیه جمهوری اسلامی را از سر به در کنید! برخی دیگر از مرتجعین در امر تخطئه خیزش انقلابی توده ها پارا از این هم فراتر گذارده و ضمن یک قیاس صوری بین شرایط دو رژیم، مطرح می کنند که مقصر اوضاع دهشتناک اقتصادی- سیاسی کنونی نیز نه نظام جبار موجود و رژیم حافظ آن، بلکه پدران و مادران شما یعنی توده های قیام کننده بر علیه رژیم شاه هستند که باعث روی کار آمدن رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی شدند.

نخستین نکته ای که در رابطه با رواج چنین ایده های باطلی باید بدان توجه نمود عبارت از آن است که هدف ارائه و رواج این ترزا چیزی به جز تلاش برای حفظ نظام جهنمی موجود یعنی نظام بورژوازی وابسته به متابه عامل اصلی فقر و ادبار توده های ما نبوده و نیست. این حقیقتی است که توسل به قیام و شورش و اعمال خشونت و قهر توسط توده های استثمار شونده و به پا خاسته بر علیه نظام های ضدحلقی بلافاصله طبقات حاکم را وامی دارد تا به منظور حفظ زنجیر انقیاد بر گردن توده های محروم، چهره سرکوبگرانه و واقعی خود را هر چه عریان تر و در ابعادی وسیع تر آشکار کرده و با توسل به حربه سرکوب هر چه شدیدتر، بکوشند تا قهر انقلابی توده ها را با قهر ضدانقلابی خود پاسخ گویند. اما حقیقت بزرگتر این است که قدرت دشمن هیچگاه مطلق نبوده و مانند هر پدیده دیگری دارای محدودیت های خاص خود است. در نتیجه در جریان مقابله قهرآمیز بین توده های انقلابی و دشمن ضدانقلابی، به همان اندازه که طبقات استثمار شونده خود را بهتر و وسیع تر سازماندهی کرده و عامل قهر انقلابی را تحت یک برنامه درست و سازش ناپذیر با قاطعیت بیشتر بر علیه دشمن خویش به کار ببرند، امکان پیشروی و پیروزی جنبش انقلابی شان به منظور نیل به آزادی و ایجاد تحولات بنیادین اقتصادی و سیاسی به نفع خود را تضمین کرده اند. اتفاقاً تاریخ تکامل جامعه بشری در طول صدها سال نشان می دهد که هر جا هم که طبقات استثمار شونده موفق به ایجاد تحولات بنیادین اقتصادی و اجتماعی - حتی در یک دوره محدود- در زندگی خود شده اند، این موفقیت را بر بستر اعمال قهر انقلابی بر علیه حافظین نظام استثمار گرانه موجود کسب نموده اند. بی دلیل



آنچه که پیش روی دارید متن سخنرانی ای است تحت عنوان زیر که در تاریخ ۷ فوریه توسط رفیق پولاد از سوی چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت سی و سومین سالگرد رستاخیز سیاهکل و بیست و پنجمین سالگرد قیام توده ای بهمن ۵۷، در مراسم گرامیداشت این دو روز بزرگ تاریخی در شهر استکهلم سوئد ارائه گردید. لازم به یادآوری است که مضمون این سخنرانی همچنین در مراسم های یادمانی که به همین مناسبت در شهر تورنتو کانادا (در تاریخ ۱۵ فوریه) و سپس در پالتاک (در تاریخ ۲۱ فوریه) برگزار شد، ارائه گردید. پیام فدایی، متن این سخنرانی را با برخی ویراشها، از صورت گفتار به نوشتار درآورده و در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

پروسی شاره‌های "جمهوری" و "رفراندم"

در پرتو تجربیات رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن ۵۷

انقلابی قرار گرفته و تجزیه و تحلیل نموده و جهت پیشبرد بهتر پراتیک مبارزاتی چگونگی برخورد با این مسائل را روشن سازند.

در چهارچوب همین سنت و به پاسداری از آن امشب بحث ما بررسی شعارهای رفرااندم و جمهوری با تکیه بر تجربیات این وقایع می باشد. شعارهایی که این روزها از سوی نیروهای مختلف اجتماعی چه در ایران و چه در خارج از کشور طرح و تبلیغ میشود.

همانطور که میدانید در بستر آشکار شدن شکست پروژه اصلاحات دولت خاتمی و اشاعه گسترده ترسواپی افسانه اصلاح طلبی جمهوری اسلامی که در این چند سال گذشته از سوی رژیم و دنباله روانش تبلیغ میشد یکسری از گرایشات ناهمگون سیاسی که بخش بزرگی از آنها اتفاقاً تا دیروز به معجزه همین پروژه اصلاحات و مردم سالاری دینی دل بسته بودند حال به این نتیجه رسیده اند که راه برون رفت جامعه ایران از معضلاتی که گریبان گیر آن میباشد تفویض جمهوری اسلامی با یک جمهوری دیگر است. تداوم دیکتاتوری و گسترش نابسامانیهای اجتماعی رسوائی شعارهای فریبکارانه خاتمی مبنی بر حکومت قانون و برقراری مردم سالاری را هر چه بیشتر آشکار ساخته و این نیروها را بر آن داشته تا دلیل شکست این پروژه را فعال مایشائی ولی فقیه و قدرت بی اندازه نهادهای انتصابی دانسته و مدعی شوند که با حذف یا تعدیل اختیارات ولی فقیه و تغییر قانون اساسی با یک جمهوری اسلامی بهتر و یا یک جمهوری سکولار و دموکراتیک که منشور بین المللی حقوق بشر را برسمیت بشناسد و بر حق انتخاب مردم

مبارزات مردم ما اشغال کند به خصوص مایلم اشاره کنم که آنچه حرکت رزمندگان سیاهکل را از تلاشهای مبارزاتی پیشین مجزا ساخت و چنین دستاوردهائی را امکان پذیر می نمود این واقعیت بود که این حرکت بر اساس تئوری انقلابی ای هدایت میشد که تا آن زمان جنبش انقلابی مردم ما از فقدان در رنج بود، تئوری مبارزه مسلحانه. این تئوری که از دل شرایط عینی جامعه ایران بیرون آمده و منطبق با شرایط و قانون مندیهای مبارزه طبقاتی در کشور بود همچون چراغ راهنمایی در دست چریکهای فدایی خلق به آنها امکان میداد و هنوز هم می دهد که در مسیر انقلاب سیر محتمل رویدادها را تشخیص داده و در مقابله با تحولات گوناگون موضع انقلابی اتخاذ کنند. تجربه نشان داد که درست هر کجا که آنها از این تئوری عدول کردند و یا آنرا بدرستی درک نکردند قدرت و توانایی خود را در تأثیرگذاری درست بر شرایط از دست دادند!

با توجه به آنچه که گفته شد باید تأکید کنم که از نظر ادامه دهندگان راه رزمندگان سیاهکل بهترین روش پاسداری از راه و خاطره آن رزمندگان و همچنین توده های قیام کننده در بهمن ۵۷، آموزش تئوری راهنمای آنها و ادامه راه شان جهت نابودی دشمن و رسیدن به آزادی است. در همین چهارچوب در صفوف چریکهای فدایی خلق از همان سالهای ۵۰ تاکنون سنتی رایج بوده که بر مبنای آن آنها سالگرد این روزهای بزرگ را به موقعیتی جهت بررسی شرایطی که جنبش انقلابی در آن به سر می برد تبدیل کرده و می کوشند با تکیه بر تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل و تجربه این رویدادها برخی از مهمترین مسائلی که در مقابل جنبش

با درود به خاطره همه جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم و با سلام به همه عزیزانی که جهت گرامیداشت سی و سومین سالگرد رستاخیز سیاهکل و بیست و پنجمین سالگرد قیام بهمن در این مراسم حضور یافته اند و با تشکر و سپاس از رفقای که با برگزاری این مراسم به من این امکان را دادند تا بطور مستقیم و رودررو با شما سخن بگویم، از آنجا که این اولین بار است که افتخار حضور در جمع شما را یافته ام اجازه بدهید که قبل از پرداختن به موضوع بحث امروز نکته ای را تذکر دهم.

به باور من رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن رویدادهایی هستند که به اعتبار نقش تعیین کننده و بزرگشان در مبارزات مردم ما برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم هنوز هم علیرغم گذشت این سالهای طولانی و علیرغم همه فراز و نشیب هایی که در این سالها تک تک ما شاهدش بوده ایم منبع الهام برای مبارزین و حاوی تجربیات گرانبغری هستند که توجه به آنها راه آینده ما را هموار می کند. وقتیکه علیرغم همه تبلیغات دشمنان مردم ایران و بدخواهان جنبش انقلابی و یا کسانی که از درک اهمیت تاریخی این رویدادها عاجزند باز هم شاهدیم که مبارزین و جوانانی مشتاقانه به گرامیداشت این وقایع برخاسته و جهت درس گیری از تجربیات نهفته در آنها می کوشند بهتر می توانیم نقش عظیمی که این رویدادها در روند انقلاب ایران بازی کرده اند را درک نماییم. به واقع خود گردهمایی امروز ما در اینجا تأییدی است بر این امر.

در رابطه با رستاخیز سیاهکل و اینکه چرا و چگونه این رویداد توانست چنین جایگاه بلندی را در

تکیه داشته باشد می توان بر معضلات حاکم بر کشور غلبه نمود.

بی پاسخ ماندن یک سری از مطالبات مردم همچون جدایی دین از دولت و آزادی زندانیان سیاسی، لغو شکنجه و هر گونه مجازات وحشیانه مثل سنگسار و اساساً برقراری آزادی به مفهوم آزادی اندیشه و بیان، آزادی مطبوعات و اجتماعات و احزاب باعث شده است که برخی از این نیروها ادعا کنند که تحقق همه این خواستها منوط به استقرار یک جمهوری غیردینی و یا سکولار می باشد. این واقعیتی است که خواستها و شعارهای فوق الذکر هر یک جزئی از مطالبات مردم ما بوده و مبارزه جهت تحقق آنها در این سالها به اشکال مختلف تداوم داشته است. اگر تحقق همه این خواستها را بطور کلی در استقرار دموکراسی خلاصه کنیم. آنگاه تأکید بر برقراری دموکراسی بدون روشن کردن این واقعیت که دموکراسی مورد نظر بر چه سیستم اقتصادی و زیربنای تولیدی استوار می باشد جز توهم پراکنی معنائی ندارد. و اتفاقاً اکثر کسانی که از جمهوری سکولار صحبت میکنند محتوای اقتصادی و پایه مادی جمهوری مورد نظر خود را روشن نمی سازند. در شرایطی که جمهوری یک شکل حکومتی است، عدم روشن نمودن محتوای اقتصادی اجتماعی این شکل حکومتی بیان صرف جمهوری را فاقد ارزش میسازد. اگر دموکراسی مورد نظر و جمهوری ادعائی قرار است بر مبنای نظام اقتصادی موجود که در جهت تأمین منافع مشتی سرمایه دار شکل گرفته است پا بگیرد بنابراین چه تضمینی وجود دارد که با وجود حفظ این نظام شکل حکومتی دموکراسی و جمهوری سکولار یا "مطلوب عموم" قادر به تحقق مطالبات فوق الذکر باشد. در این صورت چرا این نظام در طول سلطنت و جمهوری اسلامی تن به تحقق این خواستها یعنی استقرار دموکراسی نداد؟ آیا اضافه کردن صفاتی همچون دموکراتیک و سکولار به جمهوری موردنظر کمکی به روشن نمودن ماهیت دستگاه دولتی می کند؟ بواقع آنچه در این میان اهمیت اساسی دارد این امر است که روشن سازیم چه طبقه یا طبقاتی هدایت و کنترل این جمهوری را در دست خواهند داشت و این جمهوری در جهت حفظ چه سیستم اقتصادی و منافع چه طبقاتی حرکت می کند.

نگاهی به یکسری از دیکتاتوریهایی حاکم در کشورهای تحت سلطه آشکار می کند که خیلی از این دیکتاتوری ها خود را جمهوری و آنهم از نوع دموکرات و سکولار می نامند اما علیرغم این امر رژیم های سرکوبگری هستند که در جنایت و سرکوب دست کمی از جمهوری اسلامی ندارند. پس صرف تأکید بر جمهوری به عنوان شکل رژیم جانشین مشکلی از مشکلات مردم

را حل نمی کند. باید دید که این رژیم حافظ چه نظام اقتصادی و در جهت منافع چه کسانی حرکت می کند.

چه تئوری رزمندگان سیاهکل و چه تجربه قیام بهمین نشان داد که شکل حکومتی و یا لفافه های عقیدتی حکومت ها، تعیین کننده ددمنشی آنها نیست. وقتی مصلحت طبقه حاکم در ایران یعنی بورژوازی وابسته حکم کرد همانطور که دیدیم تاج و چکمه را با عمامه و نعلین عوض نمود و این امر تغییری در ماهیت سرکوبگر ماشین دولتی نداد. باین دلیل ساده که نه رژیم سلطنت بدلیل خصلت و خوی جنایتکارانه شاه به سرکوب خواستها و مبارزات مردم ما متوسل میشد و نه جمهوری اسلامی باین دلیل دست به جنایت می زند که رژیمی صرفاً اسلامی است.

در واقع اعمال دیکتاتوری ضرورت حفظ مناسبات پوسیده ای است که در بستر آن اکثریت جامعه استثمار و چپاول میشوند تا اقلیتی هر روز فربه و فربه تر گردند. به همین دلیل هم تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل تأکید داشت بورژوازی وابسته که از انقلاب سفید سال ۴۱ کاملاً بر اقتصاد کشور مسلط شده است جز با دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهرآمیز نمی تواند حکومت کند.

به همین دلیل تحقق دموکراسی و آزادی در این کشور وابسته است به نابودی دیکتاتوری و سرنگونی دیکتاتوری بدون در هم شکستن قدرت بورژوازی وابسته که این امر نیز بدون انقلابی به رهبری طبقه کارگر شدنی نیست امکان ناپذیر است.

بر اساس این واقعیت چه سلطنت پهلوی و چه جمهوری اسلامی چون حافظ همین مناسبات پوسیده بودند و هستند از پاسخگویی به مطالبات و خواستهای مردم ما عاجز بوده و به همین دلیل هم در تعارض با مبارزات مردم قرار گرفتند و در نتیجه جهت حفظ سلطه خود این مبارزات را سرکوب می کنند. و هر رژیمی هم که در فردای سقوط جمهوری اسلامی بخواهد دوباره در جهت حفظ و حراست از همین مناسبات پوسیده گام بردارد چاره ای جز تکرار این امر نخواهد داشت.

بباید لحظه ای تصور کنیم که جمهوری اسلامی سرنگون شده و جمهوری خواهانی که مورد بحث ما هستند بقدرت رسیده اند و "جمهوری مطلوب عموم" خود را برقرار ساخته اند و بقول برخی از آنها طبقه متوسط ایران هدایت ماشین دولتی را به دست گرفته است. آیا سلطه این طبقه متوسط که بواقع جز بورژوازی وابسته نمی باشد جز به مفهوم حفظ مناسبات تولیدی موجود که به قطعی شدن شدید جامعه دامن زده و اردوگاه فقر و ثروت را با چنین شکاف عظیمی از هم دور ساخته معنایی دارد؟ و در این صورت آیا فحشا، اعتیاد، بیکاری، فقر و گرسنگی و ظلم بر زنان و ستم بر

ملیت های تحت ستم به مثابه نتایج طبیعی مناسبات تولیدی حاکم و منافع بورژوازی انگل صفت ایران تداوم نخواهند یافت؟ روشن است که این جمهوری به مثابه حافظ همین مناسبات و جهت منافع طبقه حاکمه از هیچ کوششی دریغ نخواهد ورزید. و این امر به طور طبیعی او را در مقابل خواستها و مطالبات مردم قرار خواهد داد. چرا که این بورژوازی جز با استثمار و چپاول دسترنج کارگران و زحمتکشان، جز با حق کشی و اخراج کارگران و ظلم و ستم بر دهقانان و خلقها اموراتش نمی گذرد. تا زمانیکه مناسبات موجود پابرجاست جمهوری مطلوب مورد نظر وظیفه دارد جهت منافع این بورژوازی باز هم منابع طبیعی کشور را به حراج گذاشته و در آمد حاصل از آن را صرف پر کردن جیب بورژوازی انگل صفت و تقویت بورکراسی و ارتش سرکوبگر جهت مقابله با اعتراضات مردمی نماید. و بطور طبیعی تداوم چنین مناسباتی با اعتراض کارگران و زحمتکشان مواجه شده و "جمهوری مطلوب" هم چاره ای جز سرکوب این اعتراضات نخواهد داشت. لحظه ای فکر کنید در شرایطی که در هر گوشه و کنار این کشور کارگران برای دستیابی به خواستهای برحق خود برخاسته اند، کارگران مس خاتون آباد نیز خواهان خواستهای خود شوند و تهدید کنند که جاده اصلی معدن را خواهند بست آیا جمهوری مطلوب عموم جهت حفظ منافع بورژوازی حاکم جز با گلوله با کارگران سخن خواهد گفت؟

بنابراین اعلام جمهوری به عنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی بدون روشن نمودن این امر که این جمهوری بوسیله چه طبقه ای هدایت شده و قرار است چه مناسبات تولیدی را حفاظت کند جز خاک پاشیدن به چشم توده ها معنایی ندارد. و تا زمانیکه این جمهوری در جهت حفظ همین مناسبات گام برمیدارد امکان برقراری دموکراسی و تحقق مطالبات مردمی فوق نیز وجود ندارد. و این را هم تئوری رزمندگان سیاهکل و هم تجربه قیام بهمین ثابت نموده است. اما اگر از طیف ناهمگون جمهوری خواهان بپرسیم که حال این جمهوری فرضی را چگونه قرار است بدست آورید فوراً پاسخ خواهند داد که از طریق فراندیم.

امیدوارم که زیاد خسته تان نکرده باشم اما اجازه بدهید که کمی هم درباره شعار فراندیم که این روزها چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور از سوی یکسری از نیروها مطرح میشود صحبت کنم و بعد به صحبت هایم خاتمه دهم.

همانطور که میدانید نیروهای مختلف با خواستگاهای گوناگون و اهداف متفاوت از فراندیم سخن می گویند.

(ادامه مطلب در صفحه ۲۵)

(قسمت دوم)

مصاحبه با یکی از

بازماندگان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷

در شماره قبل، پیام فدایی به منظور افشای هر چه بیشتر اعمال وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی در زندان‌های قرون وسطایی اش، نخستین بخش از گفتگویی را منتشر ساخت که چندی پیش با رفیق محمد یکی از فعالین چپ که سالها از عمر خود را در چنگال رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی سپری ساخته، ترتیب داده است. در زیر، بخش دوم این گفتگو را خواهید خواند.



آمد در زندان اصفهان می کرد عملاً می گفت هیچیک از مخالفین ما نمی گذاریم زنده از زندان خارج شود. سال ۶۷ وقتی عملاً کشتار شروع شد ما هیچکدام فکر نمی کردیم زنده بمانیم.

با اینکه ما را نبرده بودند زیر ضرب ولی هیچ تضمینی نبود که فردا محمد یا حسین را صدا نزنند. ما می دانستیم که بچه های بندهای دیگر را به همین صورت جدا کرده اند و برده اند. ولی صبح که بلند می شدیم هیچوقت معلوم نبود چه اتفاقی خواهد افتاد. بخصوص در فاصله بین مرداد ۶۷ تا زمانی که ملاقاتها آزاد شد همیشه حتی اگر درب هم باز می شد و یک پاسدار می آمد کسی را صدا می زد، فضا این بود که طرف را برای اعدام می برند. چون ما ملاقاتی نداشتیم که کسی را صدا کنند. نه کلاس بود، نه کتابخانه، هیچی نبود آتموقع فقط هواخوری بود آنهم به صورت قطع و وصل. در یک چنین فضائی، بمجرد اینکه کسی را صدا می زدند می گفتیم اعدام است رفت.

شما فهمیده بودید که بچه ها را اعدام کرده اند؟

تواند آن جو مبارزه را نگه دارد. در زندان با توجه به فشار وحشتناکی که مدام روی سر همه بود، اون چیزی که باعث می شد که شما نبری، روحیه جمعی و به یک مفهوم رابطه عمیق زندانیها از همه لحاظ با هم بود. در تمام زندانهای ایران، یک تشکیلات نامرئی وجود داشت با شکل های مختلف. بخاطر شرایط، نمی توام بگویم هیچکس ولی اکثریت قریب به اتفاقی که بیاد دارم، تنها چیزی نمی خورد. یک حالتی بود که اگر دستم می رفت یک تکه نان بردارم دلم میخواست بقیه بچه ها که توی اتاق بودند همان موقع با من از آن بخورند. بخاطر شرایط ویژه ای که توی زندان بود شما مبارزه ات را تنظیم می کردی. رژیم یک اکیپ آدم را آنجا زیر سلطه داشت که میدانست این توانایی را دارند که اگر در یک محیط آزاد باشند، دوباره بر علیه آن اقدام کنند. بنابر این رژیم هیچوقت طرحش این نبود که بیانیم زندانیان را آزاد کنیم برونند. رژیم همیشه طرح حذف فیزیکی ما را داشت.

در زندان هیچ وقت به شما چیزی در اینمورد نمی گفتند که مثلاً نمی گذاریم زنده بیرون بروید شما را می کشیم یا ...؟

همیشه این تهدید بود. دائماً. حتی بعضی پاسدارها بما می گفتند همه تان را جمع می کنیم یک گوشه و یک نارنجک می اندازیم بین تان. قبلاً هم گفتیم خاصیت زندان جمهوری اسلامی این بود که شما هیچوقت مطمئن نبودی فردا زنده ای. من که حکم ابد داشتم در یک مرحله یعنی در کشتار سال ۶۰ خیلی خیالم راحت شد که بمن ابد دادند. ولی هیچوقت از آینده مطمئن نبودم. یعنی هیچوقت نمی گذاشتند شما اطمینان داشته باشی که زنده بر می گردی. خود لاجوردی در سخنرانی هایی که گاهی می

مجاهدین را در این قضیه مقصر نمی دانم.

تو بر اساس چیزی که خودت می گی اینها میخواستند غریبال کنند و این برنامه را از اواخر سال ۶۶ و اوائل سال ۶۷ شروع کردند؟

دقیقاً. پرسشنامه ای که به ما دادند عید ۶۶ بود. به نظر من، رژیم بر اساس آن چیزی که در داخل زندان من خودم شاهدش بودم، طرح این رو داشت که یک جوری قضیه زندانی سیاسی را حل کند. و بخاطر آن دید فاشیستی که اینها به صورت مسئله داشتند، نمی خواستند با آزاد کردن، قضیه را حل بکنند. چون آنها مطمئن بودند بچه هایی که توی زندان هستند تجربه خیلی بالایی از کار سیاسی داشتند. شما اونجا بچه هائی رو داشتید، بچه هایی فوق العاده، آدمهای مبتکر و متفکر، حتی بچه هایی که مثل من هوادار بودند هفت سال و نیم که آن تو بودند خیلی چیزها یاد گرفته بودند. هیچکس مثل زندانیان سیاسی ایران تشکیلات امنیتی رژیم ایران را نمی شناسد. چون ما بیست و چهار ساعته در یک زندان با اونها در حال مقابله بودیم. همیشه در زندان یک حالتی بود که صبح که شما بلند می شدید اولین چیزی که به ذهنتان می خورد این بود که امروز طرح اینها برای بهم زدن روحیه تشکیلاتی داخل زندان چیست؟ چون ما توی زندان خواسته یا ناخواسته یکسری حرکات متشکل و دسته جمعی داشتیم برای اینکه اون جو روانی سالم و سیاسی را در زندان حفظ کنیم. با هم غذا می خوردیم. با هم میوه می خوردیم. سر یک ساعت با هم یک کاری را انجام میدادیم. اگر می گذاشتند و ممنوع نبود با هم ورزش می کردیم. اگر کسی چیزی بلد بود به کس دیگر یاد می داد. یک روابط سیاسی سالم در زندان هست که می

از چه زمانی ملاقاتها دوباره آغاز شد؟
۱۷ آبان ۶۷ ملاقاتها دوباره شروع شد. یادم هست بچه خواهرم همانروز بدینا آمد. آمدند بمن گفتند ملاقات داری. در حول و حوش همان ایام یعنی بین ۱۷ تا ۲۰ آبان ۶۷، ری شهری در مصاحبه تلویزیونی اعلام کرد که ۳ هزار زندانی سیاسی داریم. در روزهای بعد وقتی که اوضاع نسبتاً عادی بر زندان حاکم شد، ما فهمیده بودیم که آن ایام نقطه اوج اعدامها و کشتارها بوده. ما یک حساب سرانگشتی توی زندان اصفهان راجع به تعداد زندانیانی که حدس می زدیم کردیم. در تیر ۶۷ بچه هایی که قدیمی بودند تقریباً اسم همه زندانیا رو می دونستن. ما برآورد کرده بودیم که در ایران حدود ۱۵۰۰۰ نفر زندانی وجود دارد. وقتی که از زبان ری شهری اعلام شد ۳۰۰۰ تا زندانی داریم، معلوم شد که ما یک چیزی عملاً حدود ۱۲۰۰۰ نفر را از دست داده بودیم. البته الان آمار یک چیزی حدود ۱۸۰۰۰ تااست.

منتهی مساله مهم قتل عام سال ۶۷ تعداد زیاد کشته شده ها در مدت کمی است که این کشتارها در آن صورت گرفته. این نشان دهنده سازماندهی و سیستم تشکیلاتی است که در پشت این اعدامها قرار داشت. این نبود که یکمرتبه رژیم بزند به سیم آخر و بخواهد اعدام کند. این پروژه از قبل طرح ریزی شده بود. ولی یک سری متأسفانه یا براساس بی اطلاعی شان این قضیه را گره اش می زنند به مجاهدین. بله به نظر من هیچ شک و شبهه ای در این نیست که حرکت مجاهدین در حمله به ایران یک حالتی را توی رژیم بوجود آورد که مثل حالت آن بهانه ای بود که دنبالش می گشتند. ولی من شخص خودم

در شهریور ماه، اون کسانی که از بند عادی برای ما غذا می آوردند به ما گفتند.

ملاقاتها از کی قطع شد؟

ملاقاتها از سه روز بعد از حمله مجاهدین قطع شد.

یعنی تقریباً اوائل مرداد؟

سه روز بعد از حمله مجاهدین.

شما در صحبت هاتان گفتید که رژیم می خواست مساله زندانیان سیاسی را "حل" کند آیا این قبل از پذیرش قطعنامه بود؟

بله! قبل از پذیرش قطعنامه بود. از عید ۶۷ به آن ور. البته اتفاق خاصی هم نیافتاده بود. احساسی که ما از برخوردهای وزارت اطلاعات و یا برخوردهای پاسداران توی زندان داشتیم به این نحو بود که اینها مسئله ما را تمام شده می دانستند. تا قبل از اردیبهشت ۶۷ اگر ما کوچکترین خلافی مرتکب می شدیم بلافاصله اطلاعات می آمد سرانمان. ولی بعد از اردیبهشت ۶۷، اگر ما نماز جمعه را هم گوش نمی کردیم مسئله ای نبود. چیز دیگری هم که ما متوجه شده بودیم در این دوره خیلی برایشان اهمیتی نداشت بازرسی های داخل زندان بود. در طول حدود هفت سال ما هیچگاه ثابت نداشتیم چرا که هر آن ممکن بود بریزند به بند. وقتی هم که می ریختند و می گشتند واقعاً همه چیز را بهم می زدند. به عناوین مختلف می آمدند بازرسی، کافی بود یکی از توابع گزارشی بدهد که مثلاً کتاب ممنوعه ای در بند است. یا به فرض کسی یک مقاله ای نوشته که دست به دست می شود، یا یکی از پاسداران کتاب از کتابخانه برای کسی آورده یا اینکه شعری دست به دست می شود، چون بعضی از بچه ها شعر می گفتند یا می نوشتند، یا بعضی بچه ها نقاشی می کردند و نگه می داشتند یا اینکه پاسداران می خواستند اتاقها را عوض کنند و آدمهایی که می دانند از نظر اخلاقی با هم نمی خوانند را بریزند توی یک اتاق که جو را بی ثبات کنند. اینها از زمره دلانلی بود که می ریختند توی بند ها و ما هیچوقت آسایش نداشتیم. ولی همه اینها از فروردین- اردیبهشت ۶۷ خوابید. ما از فروردین ۶۷ تا مرداد که حمله مجاهدین صورت گرفت و ملاقاتها قطع شد، ریختن توی بند و گشتن نداشتیم. در صورتیکه در سراسر مدت

هفت سال تا قبل از این تاریخ، تقریباً می توانم بگویم هر یکی دو ماه یکبار یک بازرسی درست حسابی داشتیم. می آمدند و همه زندگیمان را می ریختند بهم. یا همیشه وزارت اطلاعات می آمد توی بندهای انقلاب دنبال آدمها. یعنی همیشه در طول هفته یکی دو بار وزارت اطلاعات زندانیان را می برد برای بازجویی. یک بازجویی خیلی بی در و پیکر.

یعنی سیستم امنیتی رژیم نمی خواست که زندانی حتی لحظه ای هم احساس آرامش بکند!

دقیقاً! مثلاً چندین بار شده بود- تعدادش از دستم واقعاً در رفته- که می آمدند ما را صدا می زدند مثلاً ازمن می پرسیدند از خانواده ات اطلاع داری؟ خانواده ات در چه حالند؟ مرخصی می خواهی؟ نمی خواهی؟ می خواهی بندت را عوض کنی؟ به حالت به اصطلاح دوستانه. یا بعضی وقتها می آمدند تو را می خواستند بدون هیچگونه اعلام و یا نشانی، فقط می گفتند اسبابت را جمع کن و بیا. هر چی داری جمع کن. حالا شما حساب کن، کسی که ۶ ساله زندان بوده، همه چیزهایی که بهش انس گرفتی کتابت، دفترچه ات، قلمت، روزنامه ای، مقاله ای، همه چیزهایت را جمع می کردند هر چی رو که داشتی و بعد می رفتند زیر تا بالای همه اینها را می گشتند. یا در مورد نامه خانواده ها. نامه ها را پانصد بار خوانده بودند و بعد سؤال و جواب می کردند و مثلاً می گفتن خوب اینجا این منظورش چی است؟ یا مثلاً اینجا پرسیده تو جات راحت؟ تو چی گفتی بهشان؟ از اینطور چیزها یا اگر زن و یا شوهری یا خواهر و برادری در نامه یکمقداری احساسی نوشته بود دورش خط می کشیدند. مثلاً من برای خواهرم موقعی که در شمال بود نامه می نوشتم ولی تمام نامه احوال پرسى بچه ها بود مثلاً پسر برادرم چطوره؟ بزرگ شده؟ دخترت چطوره؟ اونها هم که نامه می نوشتند همه اش از همین چیزها بود. هیچ چیزی از قبیل اینکه دلمان تنگ شده الهی بیایی بیرون یا نیایی بیرون و اینجور چیزها رو هیچوقت نمی نوشتن تا بهانه ای دست اینها ندن. ولی این فشارها یکمرتبه کم شد. دیگه اصلاً نبود. آن مدت آخر اصلاً باکشان هم نبود. من اوین را نمی دانم که دقیقاً چه به اصطلاح مقدماتی چیدند.

در صحبت هات گفتی که در اصفهان تقریباً حدود ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر زندانی بوده بعد موقع کشتار سال ۶۷ حدود ۲۰۰ نفر باقی مانده بودند. از قرار در آن سالها یک عده ای آزاد شده بودند. مثلاً می گفتند که منتظری مأمورانی فرستاده که به آزادی عده ای منجر گردیده بود آیا اینها در آن جریان آزاد شدند یا نه محکومیت شان تمام شده بود؟

یکسری از کسانی که آزاد شدند از آن تعداد، حکمشان تمام شده بود. مثلاً یکسری که حکمهای ۴ ساله و ۵ ساله داشتند.

آیا وقتی حکمشان تمام شد آزاد می شدند؟

بعضی مواقع بله. بعضی مواقع نه. هیچ تضمینی وجود نداشت. ما توی زندان بهش می گفتیم ملی کنشی.

ملی کش داشتید؟

در سال ۶۰ بچه هایی بودند که آن اوائل سال ۶۰ رفته بودند دادگاه و دادگاه به اینها ۲ سال داده بود ولی ۵ سال تو زندان بودند. مثلاً پسر برادر امام جمعه اصفهان رو داشتیم که یکسال حکم داشت ولی تا سال ۶۶ زندان بود. ۶۶ ولش کردند و اواخر ۶۶ هم برایش تله گذاشتند که توی تله نیافتاد. آدم فرستاده بودند سراغش باصطلاح از طرف مجاهدین. او هم فرد نامبرده را حسابی کتک زده بود. چون مطمئن بود که مال اونها نیست. سال ۶۷ که همه رو دوباره دستگیر می کردن، او را هم دوباره دستگیر کردند و اعدام شد. این ۹۰ تا اعدامی ای که من بشما گفتم فقط از بچه های داخل زندان بودن، ولی تعداد خیلی زیادی نزدیک حدود ۱۰۰ تا ۱۸۰ نفر از بچه های اعدامی اصفهان از بچه هایی بودند که قبلاً آزاد شده بودند. رژیم در سال ۶۷ اونها رو دوباره دستگیر و اعدام کرد. خیلی شان جزو همان ۲۵۰۰ تایی بودند که مدتی توی زندان بودند و آزاد شدند و دوباره دستگیر شدند. سال ۶۵ یک اکیپ از دفتر منتظری آمد با یکسری از ما مصاحبه کردند و عده ای را آزاد کردند. یکسری از بچه ها در سال ۶۵ آزاد شدن. همان سال هم بود که خیلی از حکمهای ابد تبدیل شد به ۱۵ سال. آن سال دفتر منتظری خیلی فعال بود. یک فازی از اواخر سال ۶۴ شروع شده بود که تا اواخر ۶۵ ادامه داشت. ادامه این فاز را کشاندند و کشاندند تا

۲۲ بهمن و دهه فجر که توی دهه فجر آزادیها را اعلام کنند. خیلی از آزادیها را می گذاشتند دهه فجر یا سالگرد تولد خمینی و یا قبل از آن. ولی نمی گذاشتند برای عید باشد چون روی احساسات ضد ناسیونالیستی که داشتند حساس بودند که روز عید اینها را آزاد نکنید. این نقش منتظری در سال ۶۵ بود. و بعد منتظری یکی از طراحان این تز بکشیم یا آزاد کنیم بود ولی منتظری طرفدار کشتار دسته جمعی به این شدت و وسعت سال ۶۷ نبود.

شما بر چه مبنایی می گوئید که این طرح از طرف دفتر منتظری آمده؟

شروع دخالتهای منتظری در زندان از سال ۶۳ شروع شد ولی اوج محبوبیتش سال ۶۵ بود که توانست یک سری را آزاد کند. منتهی طرحی که منتظری داشت این بود که یا اونهایی را که می دانید خطر ندارند ول کنید و سعی کنید که بتوانید کنترلشان کنید. اونهایی رو هم که خطر دارند باید تکلیفشان را معلوم کنید. یعنی منتظری موافق کشتن به این شکلی که اینها سال ۶۷ انجام دادند نبود. منتظری هیچ اعتراضی به اعدامهای پراکنده نداشت و بیشتر با این حالت که اعدامها توی چشم بخورد و شوک بهمم بدهد مشکل داشت. برای همین هم آن نامه کذایی را نوشت و بیشتر به نظر من منتظری آن نامه را با این عقیده نوشت که فکر می کرد قدرتش در مقابله با خمینی بالاست. یعنی در واقع می خواست خمینی را با آن نامه زیر سوال ببرد. ظاهراً منتظری اون نامه رو به طرفداری از زندانیان سیاسی نوشته بود، بویژه اینکه به خمینی با جمله ای گفته بود که اگر یک نفر از این آدمهایی که کشته ای بی گناه بوده باشد باید آن دنیا جواب بدی. اما در واقع با آن نامه، خمینی را به مقابله رودر رو دعوت کرده بود.

این هیئت هایی را که گفتی از طرف منتظری می آمدند، آیا اینها با زندانیها مصاحبه می کردند؟

این هیات ها وقتی سال ۶۳ آمدند، اول از کلاسهای ایدئولوژیکی شروع می کردند. می خواستند جای پایشان را توی سیستم زندان باز کنند. و طرحشان هم این بود. مثلاً آن آخوند می آمد و خیلی باز از تو می پرسید آیا شما رو تا حالا زده اند؟ کسی با تو بد رفتاری کرده؟ یعنی چیزی که تا سال ۶۳ سابقه نداشت کسی

بیباید توی زندان از تو بپرسد. ولی دارو دسته منتظری می آمدند توی زندان و می پرسیدند که آیا تو را زده اند؟ اصلاً بگو کی تو را زده؟ یا می آمدند توی بند به آن پاسدار می گفتند تو برو بیرون. خوب ما هیچ اطمینانی بهشان نمی کردیم، ولی ظاهر قضیه این بود که اینها یک جناح دیگری هستند از این سیستم که مثلاً با اون سیستم اداره کردن زندان مخالفند. وقتی کلاسهای ایدئولوژیکی جا افتاد بعد هئیتی آمد که اسمش هئیت عفو زندانیان بود. می آمدند و بازجویی می کردند. یعنی بازجویانی که تو این هیات بودند همه آدمهای اطلاعاتی بودند. باند منتظری بودند ولی هممشون مزدوران اطلاعاتی بودند. درست و حسابی از زندانیان بازجویی می کردند. بعد یه طرحی داشتند به اسم آموزشگاه، که می رفتی آموزشگاه، یک حالتی مثل دبیرستان بود. محل آن مثلاً در یک خانه بزرگ توی اصفهان بود. بعد یک مدت که شما توی آموزشگاه بودی مثلاً یک شب می گذاشتند بروی خانه. در مرحله بعدی آنها که توی آموزشگاه بودند در واقع تواب می شدند. بعد آنها را می آوردند توی زندان برای جاسوسی. و بعد از همه این مراحل ولشان می کردند. این آموزشگاهی ها از همان اول ایده دارو دسته منتظری بودند. به این ترتیب که زندانیهارو تصفیه کنند و بعد متمایل بطرف خودشان کنند. اما طرح عوض شد. چون یکسری رفتند توی آموزشگاه و نشان دادند که ظاهراً توایند. اما آمدند بیرون ترور کردند و شناسایی کردند و یا اصلاً فرار کردند. ما هفت یا هشت نفر رو داشتیم که از آموزشگاه فرار کردند، بعداً لاجوردی آمد درب آموزشگاه اصفهان را بست. گفت این مسخره بازیها چیه؟ اینجا که هتل نیست. لاجوردی یکی از کسانی بود که شدیداً مخالف سیستم کنترلی منتظری بود. سیستم کاری لاجوردی این بود که ما تواب می کنیم، ولی تواب ها رو هم می کشیم. اصلاً با سیستم نگهداری توابان و یا آزاد کردن آنها موافق نبود. در خود تهران، لاجوردی هر مدت یکبار یکسری از تواب ها رو اعدام می کرد. بهمین خاطر تواب ها آنقدر بی ریشه می شدند. برای اینکه در واقع راز بقا بود اگر خباثت خود را ثابت نمی کردی زودتر اعدام می شدی. وحشتناکترین وضعیت توی زندان این بود که شما تواب شی. من معتقدم فشار

شکنجه را هر کسی نمی تواند تحمل کند. ولی با این وجود شما هنوز هم حق انتخاب داشتی. موقعی که بازجویی بود همه یکسان بودند. فشار بود، شکنجه بود، هر کی توی بازجویی هر حرفی زده بود هیچکس هیچ ایرادی نمی گرفت. چون همه می دانستند در جریان شکنجه بوده. ولی وقتی می آمد داخل زندان، فشار داخل زندان فشار فیزیکی به آن شکل نبود. فشار روانی روی دشمنان بود یک چیزی بود که همه در آن شریک بودند.

منظورت این است که شکنجه برای کسب اطلاعات نبود، محدودیتهایی بود برای اینکه زندگی را سخت کند.

محدودیتهای زندان بود. حالا شما انتخاب داشتی که با رژیم همکاری کنی تا یک ذره زندگی راحت تر بشه ولی با این کار در داخل زندان برای خودت زندان درست کرده بودی و خودت از نظر انسانی و شخصیتی پا روی خودت گذاشته بودی. تمام مشکل زندان با زندانی سیاسی این بود که زندانی سیاسی را باید شکست. اگر می شکستندت با تو کار نداشتند. ولی شکستنش شکستن سیاسی نبود، چون هیچکس موضع گیری علنی اونجوری با رژیم نمی کرد. مساله شان شکستن شخصیتی فرد بود. تنها راه شکستن شخصیتی فرد هم این بود که جاسوسش کنند. به همین خاطر اگر کسی جاسوسی می کرد دیگر آن شخص وجود نداشت. آن کلمه تواب به نظر من کلمه ای نیست که حالت تهمتیه باشد که بشود حداقل توی زندان اصفهان به کسی زد. ما توی فرهنگ سیاسی زندانیان اصفهان، کسی را که جاسوس بود بهش تواب می گفتیم. ما کسی را که می رفت با واحد فرهنگی مثلاً همکاری میکرد یا شعار روی درب و دیوار زندان می نوشت تواب نمی گفتیم. چون او جاسوسی نمی کرد. او می رفت اون شعار را می نوشت روی درب و دیوار تا مثلاً بهش ملاقات خصوصی می دادند یا می گذاشتند شب برود خانه اش بچه اش را ببیند. ولی ما به او نمی گفتیم تواب. ولی این ابتدای کار بود. اونها می آمدند می گفتند کار فرهنگی حاضری بکنی؟ این آقا می رفت کار فرهنگی می کرد. مثلاً درس می داد. خوب حالا درس می دی؟ چون خیلی خوب درس میدی یک ملاقات حضوری با خانواده ات داشتی. بعد چون هیچ

آسایشی توی زندان نبود آن یک ذره آسایش را بتو می دادند و از همانجا به تو می چسبید.

یعنی یک امتیازی می شد.

بله! یک دفعه دو دفعه سه دفعه این کار را می کردند، بعد مزه اش لای دندانت می رفت. مرحله بعد می گفتند حالا جاسوسی می کنی یا نمی کنی؟ اگر نمی کردی می بردنت زیر فشار. اگر می توانستی آن فشار را در آن مرحله تحمل کنی و در بیایی دیگر باهات کاری نداشتند. ولی اکثر اوقات وقتی توی دامشان افتاده بودی آن فشار آخر را نمی توانستی تحمل کنی. چون در این مدت کلی نقطه ضعف از تو گرفته بودند. ولی اگر بهشان نزدیک نمی شدی در امنیت بودی. می گفتند: کار فرهنگی؟ می گفتی نمی خوام. ملاقات حضوری؟ نمی خوام. مرخصی؟ نمی خوام. چون تو که چیزی بدست نمی آوردی. در طول مدتی که زندانی بودم، ۵ سال با یک نفر توی یک اتاق زندگی می کردم. و من ۵ سال با این شخص حرف نمی زدم. برای اینکه او یک جاسوس بود. در آنجا مسئله مرگ و زندگی بود. من الان که به این وضع، بعنوان یه آدم از خارج نگاه می کنم، ممکنه بگم ما در اون موقع عجب کار غیر انسانی ای می کردیم که با این فرد حرف نمی زدیم. ولی وقتی به زندان با شرایط مشخص اون موقع نگاه می کنم، خوب تو اون شرایط می بینم که حرف زدن با او جا نداشت. چون به منزله جاسوسی بود. بنابراین ما باید مرزبندی مون را با او حفظ می کردیم. برای اینکه با اینجور مرزبندی ها شما ثبات روانی خودتو حفظ می کردی. این مسئله جنگ با رژیم بود و حفظ مبارزه در زندان در چنین شرایطی بود که وقتی منتظری آمد، با این سابقه و جوی که به زندانها و به بچه ها حاکم شده بود، یک سری توی دامش افتادند. اون سری افرادی که تو دامش افتادند تا یک اندازه ای هم باهش پیش رفتند. و طرفدار این سیستم بودن. از یه جهت تقصیری هم برشان نبود. با توجه به فشار زیادی که در زندان بود، یکی آمده بود و می گفت آقا ما می خواهیم کار انجام بدهیم. تجربه سیاسی خیلی بالایی هم نبود تا ما حرکات رژیم را تجزیه و تحلیل کنیم. حرکات رژیم اینقدر پیچیده و وحشتناک بود که شما این اجازه را به خودت نمی دادی که تجزیه و تحلیلش کنی. در همچنین شرایطی منتظری آمد

گفت این طرح، طرح آزادیه و سال ۶۵ هم موفق شد خیلی ها را آزاد کرد. خیلی ها سال ۶۵ آزاد شدند. خیلی حکم های سنگین را شکستند و کم کردند. ولی آنهايي را که آزاد کردند، یکسری شان از ایران فرار کردند و یکسری شان توی ایران ماندند که دائماً تحت نظر بودند. و دائماً زیر فشار بودند. تا دري به تخته ای می خورد و کاری یا اتفاقی می افتاد و یا اعتراضی می شد، تجمعی می شد، اول اینها را می گرفتند. وقایع سال ۶۷ هم نشان داد که جلدان حتی اون بچه هایی را هم که آزاد کرده بودند، گرفتند و اعدام کردند.

این بچه هایی که می گوئی در اصفهان حدود ۲۰۰ نفر بودن و آزادشون کردند و دوباره سال ۶۷ گرفتنشون، شما چطوری فهمیدید اینها را گرفته اند؟ آیا اینها را آوردند توی زندان؟ یا نه یک راست بردند به وزارت اطلاعات؟

اینها را گرفتند و بردند تو یه قسمتی از زندان اصفهان و در اونجا اعدامشون کردند. در بخش وزارت اطلاعات بود. اینها را ما بعداً فهمیدیم. وقتی که ملاقات ها آزاد شد و ما دوباره با خانواده ها تماس گرفتیم، مثلاً اونها از ما می پرسیدند که مادر فلانی که فلان سال آزاد شد دوباره آمده اینجا. مگه فلانی دوباره اینجاست؟ ضمناً یکسری از بچه هایی رو هم که اعدام کردند، تا بعد از این که ملاقات ها آزاد شد و حتی تا زمانی که ما را در بهمن ۶۷ ول کردند هنوز به خانواده هاشون نگفتند که بچه تان را اعدام کرده ایم. مثلاً ما رفیقی داشتیم به اسم عظیم که در سال ۶۵ آزاد شد. کلاً ۲ سال زندانی داشت ولی ۵ سال کشید و در سال ۶۵ آزاد شد. مال دهات اطراف اصفهان بود. وقتی که آزادش کردند یه مادر پیر داشت رفت پهلوی مادرش. سال ۶۷ موقعی که دستگیریها شروع شد نامه نوشته بودند بهش که بره سپاه زرین شهر. ما بعداً وقتی که با مادرش تماس گرفتیم فهمیدم رفته بود درب سپاه و گرفته بودنش.

بعد هم کشتنش؟

بله! بعد هم کشتنش. پسر برادر امام جمعه اصفهان سید فخرالدین طاهری را نیز همین طور دستگیر کردند.

تظاهرات در محکومیت کشتار کارگران "شهر بابک"

در اعتراض به کشتار وحشیانه کارگران معترض و مردم بیگناه شهر بابک توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در ساعت ۱۲ ظهر روز شنبه ۳۱ ژانویه تظاهراتی از سوی کمیته همبستگی با مبارزات کارگران شهر بابک در مقابل سفارتخانه رژیم در لندن برگزار شد. در جریان این تظاهرات که تعداد قابل توجهی از فعالین سیاسی در آن شرکت کرده بودند، شعارهایی به زبانهای انگلیسی و فارسی برعلیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی سر داده شد و اعلامیه هائی در توضیح اهداف تظاهرات در افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی در بین عابرین پخش شد. در این حرکت تظاهرکنندگان فریاد می زدند: "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "کشتار کارگران در ایران باید متوقف شود"، "کارگران زندانی آزاد باید گردند"، "زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم"، "جمهوری اسلامی قاتل زحمتکشان نابود باید گردد، زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد" و ... همچنین در محکومیت کشتار کارگران "خاتون آباد" پلاکاردهای بزرگی در محل تظاهرات نصب شده بود.

از جریان این تظاهرات گزارشاتی از سوی رادیو اسرائیل، بی بی سی و رادیوهای محلی تهیه شد. در این تظاهرات فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در لندن به همراه سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان، سازمان کارگران انقلابی ایران، کمپین دفاع از مبارزات مردم ایران و جمعی از فعالین کارگری شرکت داشتند. ■

افشای نمایشات انتخاباتی حکومت

با فرا رسیدن اول اسفند، روز انتخابات فرمایشی مجلس جمهوری اسلامی، به فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان و کمپین دفاع از مبارزات مردم ایران، تظاهرات ایستاده ای در مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد. شرکت کنندگان در این تظاهرات با فریادهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "آزادی انتخاب با توپ و تانک نمی شه"، "مرگ بر خاتمی"، "درود بر کارگر مبارز"، "زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم" ... به افشاجری برعلیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و افشای انتصاباتی که زیر نام به اصطلاح انتخابات صورت می گیرد، پرداختند. معترضین پلاکاردهایی را به زبانهای فارسی و انگلیسی در دست داشتند که در آنها ضمن افشای چهره ضدخلقی جمهوری اسلامی و نقض وحشیانه حقوق بشر توسط این رژیم در ایران، خواست آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی و به ویژه کارگران و دانشجویانی که در حرکات اخیر توسط نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی دستگیر و زندانی شده اند مطرح شده بود. همچنین تظاهرکنندگان صندوقی را به محل تظاهرات آورده بودند که بر آن تصاویری از اجساد به دار کشیده شده قربانیان جنایات رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی آویخته بود و اشاره به ماهیت دیکتاتورمنشانه و ضدخلقی حکومت و معنای به اصطلاح انتخابات در این رژیم داشت. جریان این تظاهرات که تعداد قابل توجهی در آن شرکت کرده بود، توسط برخی از رادیوها در داخل ایران پخش شد. ■

"مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!
مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری
اسلامی!
جاودان باد خاطره شهدای
رستاخیز سیاهکل و قیام بهم!"

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران - بهمن ۷۵"

راه رزمندگان سیاهکل تنها راهی است
که کارگران و زحمتکشان دربند ما را به
آزادی و بهروزی رهنمون خواهد کرد.

در نتیجه انقلابیون و روشنفکران خلق
باید ضمن درک این حقایق بکوشند تا
از آموزش ها و تجارب رستاخیز
سیاهکل و قیام بهم درس گرفته و آن درس هاو
آموزش ها را در عمل به کار ببندد. این تنها ضامن
تداوم گسترده و پیروزی پیکار ضدامپریالیستی و
دمکراتیک در جامعه تحت سلطه ما است."

بمناسبت دو روز بزرگ تاریخی
۱۹ بهمن ۴۹ [رستاخیز سیاهکل]
و ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ ...

(بقیه از صفحه ۲۷)

"... قیام شکوهمند خلق در بهمن ۵۷ و پراتیک
جنبش انقلابی خلق های ما در طول این سالها با
همه فراز و نشیب های خود ثابت کرده است که

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

گزارشی از مراسم بزرگداشت سی و سومین سالروز رستاخیز سیاهکل و بیست و پنجمین سالگرد قیام بهمن ۵۷ در استکهلم

روز شنبه ۱۸ بهمن ماه ۱۳۸۲ مراسمی برای بزرگداشت دو روز تاریخی رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن با همکاری سه سازمان سیاسی در سوئد (سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد، سازمان فداییان اقلیت واحد سوئد و سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران واحد سوئد) با شرکت بیش از ۱۵۰ نفر از ایرانیان انقلابی و آزادیخواه در استکهلم برگزار گردید. از چند روز قبل از برگزاری این مراسم رفقایی از جانب سازمانهای برگزارکننده از طریق رادیوهای محلی

استکهلم برگزاری مراسم بزرگداشت سیاهکل را به اطلاع عموم رسانده بودند. همچنین پیش از آغاز مراسم، بخش فارسی‌زبان رادیوی سراسری سوئد و چند رادیوی محلی فارسی‌زبان در استکهلم با رفیق پولاد به عنوان سخنران مراسم، مصاحبه نموده که طی این گفتگوها در مورد سیاهکل و دستاوردهای آن و موضوعات سیاسی مختلف سخن گفته شد.

مراسم در رأس ساعت معین با یک دقیقه کف زدن به خاطره رزمندگان جانباخته سیاهکل و قیام بهمن آغاز گردید. سپس هنرمند مبارز خانم رویا ترانه‌سرودهایی را به مناسبت این روزها اجرا نمود. آن‌گاه متن آغازین مراسم که از طرف سه سازمان برگزارکننده تهیه شده بود، قرائت گردید. سپس هنرمند مردمی آقای گیلانی با اجرای ترانه‌هایی یاد انقلاب و انقلابیون را گرامی داشت. در بخش بعدی رفیق "پولاد" از طرف چریکهای فدایی خلق ایران سخنرانی خود را که در راستای بازبینی و نقد دو شعار "رفراندم" و "جمهوری" در پرتو تجربیات رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن بود، ایراد نمود.

پس از استراحتی نیم ساعته، بخش پرسش و پاسخ آغاز شد که طی آن سخنران به پرسش‌هایی که حاضرین طرح کرده بودند پاسخ داد. پس از

پایان این بخش از برنامه، دکلمه شعری به یاد رزمندگان سیاهکل بوسیله رفیق احمد به اجرا درآمد. سپس بار دیگر نوبت به رویا رسید. در قسمت پایانی برنامه آقای گیلانی ترانه‌هایی را اجرا و با هنر مردمی خود حاضرین در مراسم را با یادآوری خاطرات دور و نزدیک خود به وجد و سرور درآورد.

مراسم بزرگداشت دو روز بزرگ تاریخی، با خواندن دسته‌جمعی سرود انترناسیونال و تشکر سازمانهای دعوت‌کننده از مدعوین به پایان رسید. سازمان‌های زیر با ارسال پیام‌هایی، همبستگی خود را با رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن اعلام نمودند: "کمیته خارج از کشور حزب کمونیست ایران"، "سازمان اتحاد فدائیان کمونیست"، "کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) واحد سوئد" و "اتحاد نیروهای انقلابی و کمونیست در استکهلم".

سازمان

هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد
۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۸۲

بخش هنری برنامه با پخش چند شعر و سرود انقلابی همراه با نمایش اسلاید ادامه پیدا کرد. این اسلاید‌ها که صحنه‌هایی از مبارزات مسلحانه مردم به پاخاسته در قیام ۵۷ را نشان میدادند، مورد توجه خاص شرکت‌کنندگان قرار گرفتند.

سپس رفیق پولاد به بررسی شعارهای جمهوری خواهی و رفراندم در پرتو تجربیات حماسه سیاهکل و قیام بهمن پرداخت. رفیق سخنران در انتهای برنامه، در بخش پرسش و پاسخ که بخش زیادی از برنامه را اشغال نموده بود، به سوالات شرکت‌کنندگان پاسخ دادند. این بخش از برنامه بخصوص مورد استقبال بسیار قرار گرفت.

مراسم بزرگداشت قیام بهمن و رستاخیز سیاهکل، همچون سال‌های گذشته، امسال نیز به بررسی مسائل روز مطرح در جنبش انقلابی مردم ایران اختصاص داده شده بود و با استقبال بسیاری از فعالین سیاسی و ایرانیان مقیم تورنتو به پایان رسید.

در این مراسم پیام همبستگی‌ای از سوی تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران - کانادا قرائت گردید که متن آن در زیر به اطلاعاتتان می‌رسد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در کانادا

گزارشی از مراسم گرامیداشت سی و سومین سالروز رستاخیز سیاهکل و بیست و پنجمین سالگرد قیام بهمن ۵۷ در تورنتو کانادا

در روز یکشنبه ۱۵ فوریه به مناسبت بزرگداشت قیام بهمن ۵۷ و رستاخیز سیاهکل برنامه‌ای توسط فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو برگزار شد. این برنامه با پخش سرود انترناسیونال و همخوانی آن توسط حضار آغاز گردید. بعد از اجرای دکلمه‌ای توسط دو تن از رفقای برگزارکننده، خواننده خلقی، تاج الدین، سرودی انقلابی به زبان گُردی خواند که یادآور مبارزات دلیرانه خلق قهرمان گُرد با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بود.

گرامی باد یاد جانباختگان سیاهکل!

رفقا! هم‌زمان!

۳۳ سال پیش در شرایطی که بدنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سایه سیاه ساواک و دیگر دستگاه‌های سرکوبگر رژیم سلطنتی بر ایران حاکم شده بود، شماری از روشنفکران رزمنده و انقلابی در پاسخ به نیازهای مبارزاتی

آن دوران، و با هدف درهم شکستن فضای اختناق حاکم، دست به اسلحه بردند.

شماری از این رزمندگان جان بر کف با حمله به پاسگاه ژاندارمری مستقر در سیاهکل، آغاز جنبشی را اعلام کردند. گرچه این عملیات جسورانه با حمله متقابل نیروهای سرکوبگر رژیم شکست خورد و این انقلابیون جسور جان خود را فدای آرمانهای شریف و انسانی نمودند، اما یاد و خاطره آنها بعد از دهه‌ها هنوز زنده و گرامی است.

ما ضمن گرامیداشت یاد و خاطره جانباختگان رویداد سیاهکل و همه مبارزین راه

آزادی و سوسیالیسم، بر این باور هستیم که رهایی کارگران و زحمتکشان ایران از قید ستم و استعمار نظام سرمایه داری تنها به نیروی اتحاد و مبارزه متشکل خودشان در یک انقلاب اجتماعی میسر است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد حکومت کارگری
گرامی باد یاد عزیز جانباختگان سیاهکل

تشکیلات خارج از کشور
حزب کمونیست ایران - کانادا
۱۴ فوریه ۲۰۰۴

ارتش برده ها به رهبری توسیانت ال اورتور

(Toussaint L'Ouverture)

ترجمه: غلام - آمریکا

منبع: نشریه "کارگر انقلابی" ارگان "حزب کمونیست انقلابی - ایالات متحده"، ۲۰۰۴/۰۱/۲۴



سن دومینگو زنجیره ای از اردوگاه ها و سیاهچال های مخوف بود. جایی که نیم میلیون برده های آفریقائی در زیر آفتاب مرطوب (وهوای شرحی) و زیر چشم نگهبانان مسلح به بردگی کشیده می شدند. با بردگان همانند حیوانات رفتار می شد. آنها را مجبور می کردند در خانه هائی دراز یعنی چیزی که بیشتر به محل نگهداری حیوانات شباهت داشت زندگی کنند.

در چنان ساعات طولانی از آنها کار طاقت فرسا کشیده می شد که هیچ رمقی در جانشان باقی نمی ماند تا جائیکه در پایان روز کار، جیره غذایشان را خام می خورده و در همانجا جسم نیمه جانشان از بی رمقی به خواب می رفت. در آن سوی چین جامعه تنفر انگیزی، فرزندان آریستوکراسی فاسد و ورشکسته فرانسه قرار داشتند که بوسیله پدرانشان برای ثروت اندوزی به هائیتی اعزام شده بودند. تعداد آنها و وابستگانشان به حدود بیست هزار نفر می رسید. زالوهائی بودند که تنها اسمشان آدم بود، کسانی که حتی خود، لباسشان را به تن نمی کردند و خود، صورتشان را اصلاح نمی کردند. آنها برای این کار از بردگان استفاده می کردند، اداره امور مزارع را نیز دیگران برایشان انجام می دادند. آنها زندگیشان مانند موجودات میکروسکوپی انگل صفتی بود که شرط زنده ماندنشان این است که در بدن موجود زنده دیگری زندگی کرده و از آن تغذیه نمایند.

برای بردگان زن، تجاوزات جنسی بخش جدائی ناپذیر از زندگی بود. در طول چند دهه فرزندان که محصول چنین تجاوزات تنفرآوری

ایستاده است. واقعیت این است که آمریکا مانع بزرگ و اصلی در برابر امید خلق هائیتی برای دست یافتن به آزادی و عدالت اجتماعی است. در سالهای ۱۶۰۰-۱۷۰۰ هائیتی ثروتمندترین کالنی (مستعمره) در جهان بود. در آن زمان هائیتی "سن دومینگو" نام داشت، هائیتی "غرور" امپراطوری فرانسه بشمار می رفت، رقبای دیگری مانند بریتانیا و اسپانیا چشم به هائیتی دوخته بودند. در قسمت غربی این جزیره بیش از ۲۰۰۰ مزرعه، که در آنها شکر، ایندیگو (جوهر آبی رنگی که از بعضی درختان بدست می آید - م)، پنبه، کاکائو، تنباکو تولید می شد.

سرچشمه این ثروت، استثمار وحشیانه نیم میلیون آفریقائی اسیر بود. سرانجام در آگوست ۱۷۹۱ برده های سن دومینگو با دستان خالی و ابزار کشاورزی برای بهبود اوضاع خود به پاخواستند. آنها ستمگران را برانداختند. در طول ۱۲ سال جنگ مسلحانه تحت رهبری ژنرال "توسیانت ال اورتور" کبیر، بردگان به پاخاسته تمام نیروهای مسلح برده داران محلی و سپس شصت هزار نیروی اسپانیا و بریتانیا و بالاخره نیروهائی که توسط ناپلئون بناپارت فرستاده شده بود را شکست دادند. پس از اینکه ارتش بردگان تمام استعمارگران آن زمان را شکست دادند، کشور مستقل برده هائی که بدست خود رها شده بودند را ایجاد کردند. آنها که چیزی برای از دست دادن نداشتند جنگیدند و شجاعانه خود را صاحبان و سروران جامعه کردند. بدین گونه بود که برده های هائیتی جنگ انقلابی بزرگ خود را آغاز کردند.

جهنمی روی زمین

"برده ها بدون تردید و بطور معمولی شلاق خوردن را دریافت می کردند تا غذایشان را". سی. آر. جیمز نویسنده تاریخ انقلاب برده های هائیتی.

با فرارسیدن یکم ژانویه دو هزار و چهار، دویست سال از زمانی که ارتش برده ها در هائیتی ارتش مهاجم امپراطور فرانسه، ناپلئون بناپارت، را تار و مار کرد و به شکست کشاند، گذشت. اخبار شادی بخش این پیروزی از یک مزرعه به مزرعه دیگر از جمله به ایالات جنوبی برده دار ایالات متحده رسید و هراس و وحشت مرگباری در میان استثمارگران (برده داران - م) ایجاد کرد و شادی و امید بزرگی را در دل آفریقائیان اسیر بوجود آورد.

امروز پس از ۲۰۰ سال، در سالگرد این پیروزی بزرگ، خلق هائیتی هنوز در شرایطی وحشتناک و طاقت فرسائی دست و پا می زند. برای دهه های طولانی در قرن بیستم، خلق هائیتی تحت حاکمیت وحشت آور پاپادوک دولیر، و کمیته های مرگ "تان تان مک کوت" که با حمایت آمریکا و ارتشش امکان بقاء پیدا می کرد زندگی کردند. پس از مرگ او خلق هائیتی بارها به پا خاسته تا خود را از زیر سلطه حکومت مرگ و نابودی برهاند. حاکمیتی که از طرف امپریالیسم به آنها تحمیل شده، و ثمره ای جز فقر و فلاکت برایش نداشته است.

در سال ۱۹۹۴ ارتش آمریکا به دستور بیل کلینتون تحت عنوان رهاییگران به هائیتی حمله کرده آنرا به اشغال خود درآورد. در طول این ده سال تمام واقعیات نشان داده و ثابت کرده اند که نیروهای آمریکائی نجات دهنده هائیتی نبوده اند. بلکه در عوض سیاست های ضدخلقی آمریکا نقش اصلی را در ایجاد بحران های سیاسی - اقتصادی هائیتی ایفا کرده اند. در طول این مدت درآمد مردم در یکی از فقیرترین کشورهای جهان از هر زمان دیگری بیشتر کاهش پیدا کرده است. در این مدت آمریکا حمایت کننده و مشوق نیروهای ارتجاعی نظامی و سرمایه داران بوده و به گونه ای همه جانبه برای ایجاد "مناطق تجارت آزاد" سرمایه داری تلاش کرده است. و در عین حال به عنوان عامل اصلی در مقابل هر تحول رادیکال در هائیتی

بودند، قشری از آدم‌ها را تشکیل می‌دادند که نه سفید بودند و نه سیاه و موقعیت اجتماعی تقریباً برابر با سفید پوستان را داشتند. شماری از این نه سیاه و نه سفیدها (دورگه‌ها) خود برده‌دار شدند. اما آنها نیز خود به نوعی مورد ستم‌گری‌های حاکمین سفید پوست بودند. در این میان در سال ۱۷۵۱ تقریباً سه هزار تن از بردگانی که از چنگال مالکین خود فرار کرده بودند، در مناطق مسلح کشاورزی به نام "مورون" در اعماق هائیتی زندگی می‌کردند.

این جامعه با خشونت دائمی که از طرف برده‌داران بر بردگان روا می‌گشت روبرو بود. بردگان برای کوچکترین خطائی به زیر شلاق کشیده می‌شدند. اگر برده‌ای دیده می‌شد که دارد نی شکری را می‌خورد بالاجبار می‌بایستی تمام روز در زیر آفتاب نقابی را به صورت می‌کشید. اگر برده‌دار شک می‌کرد که زن باردار برده‌ای قصد سقط جنین را دارد تا موعد تولد کودک به گردش زنجیری بسته می‌شد. دست و پا قطع کردن، گوش بریدن، بریدن آلت تناسلی امری عادی و معمولی به حساب می‌آمد. (همانند آنچه جمهوری اسلامی برای نگهبانی از مناسبات گنبدیده سرمایه‌داری وایسته و تأمین منافع سرمایه‌داران زالوصفت خارجی و داخلی بر علیه کارگران و خلق‌های ایران مرتکب می‌شود- م) یک شاهد عینی گفت زمانی که کنار سفره نشسته بود خود شاهد این بود که زن خانه بطور عادی فرمان داد تا آشپز را به دلیل اینکه غذای لذیذی نپخته بود به درون آتش بیندازند.

صاحبان مزارع، برده‌داران، چنین حساب می‌کردند که هزینه خرید برده در بازار خیلی کمتر از هزینه پرورش یک برده جوان از دوران طفولیت بود. آنها عمداً از بردگان تا سرحد مرگ کار می‌کشیدند و برای شوخی به جوک می‌گفتند "ساحل آیسوری مادر خوبی است".

تا سال ۱۷۸۹ بیشتر از دو سوم بردگان هائیتی انسان هائی بودند که در آفریقا چشم به جهان گشوده بودند این‌ها به رغم تمام تلاش‌های ضد انسانی اربابان خود هنوز بردگان "سربراه" نگردیده بودند.

انقلاب فرانسه

"ماتریالیسم دیالکتیک می‌گوید که عوامل خارجی شرط تغییرند و عوامل درونی اساس تغییر و عوامل

خارجی از طریق و مجرای عوامل درونی عمل می‌کنند" (مائو تسه تانگ)

در چهاردهم جولای هزار و هفتصد و هشتاد و نه، فرسنگ‌ها دور از مزارع هائیتی توده‌ها در پاریس به زندان باستیل حمله کردند. انقلاب فرانسه آغاز شده بود.

طبقه برده‌دار هائیتی به این انقلاب خوش آمد گفت، چرا که دولت سابق فرانسه مالیات‌های زیاد و قوانین بسیاری را بر علیه صاحبان برده در هائیتی به مورد اجرا گذارده بود، بطوری که موقعیت زیردستی را برای آنها بوجود آورده بود. برده‌داران هائیتی همانند هموعان آنکلو-آمریکائی خود یعنی جورج واشنگتن و توماس جفرسون خواهان استقلال بودند. برده‌داران دورگه هائیتی نیز آرزوی برابری با برده‌داران سفید پوست هائیتی را داشتند. موضوع آزادی و برابری سبب گردید آنها خواهان اتحاد نزدیکتری با کشور فرانسه و انقلابش باشند. هیچکدام از این نیروها، نه برده‌داران دورگه هائیتی و نه بورژوازی انقلابی فرانسه بطور جدی باور نداشتند که تأمین "حقوق انسان" لازمه‌اش پایان برده‌داری است. تجارت بردگان پایه و اساس طبقه بورژوازی تجاری فرانسه بود. انقلاب فرانسه حق مالکیت را مقدس می‌شمرد و بردگان آفریقائی ملکی به حساب می‌آمدند که مانند هر کالای دیگری خرید و فروش می‌شدند.

در کلنی هائیتی جنگ شدید و پیچیده‌ای بین سلطنت طلبان و "وطن پرستان"، بین سفید پوستان برده‌دار و برده‌دارهای دورگه درگرفت. بردگان به این جنگ که دو سال طول کشید توجه جدی داشتند.

هنگامی که تاریکی شب

بر اثر شعله‌های آتش

به روشنائی روز تبدیل می‌شود

آه! آه! بام‌ها! هیو! هیو!

کانگو، فیوته!

کانگا، مونه‌دله!

کانگا، دوکی‌را! کانگالی!

ترجمه: سوگند می‌خوریم سفید پوستان و تمام املاکشان را نابود کنیم. مرگ را به خواری و ذلت

زیستن ترجیح می‌دهیم. (از آهنگهای بردگان مناطق مختلف هائیتی)

"ضروری است که برای مدتی در هر منطقه روستائی ترور انقلابی برپا کنیم، در غیر این صورت غیرممکن خواهد بود که عملیات ضد انقلاب را در مناطق روستائی سرکوب کرد و یا اتورپته ملاکین و فرادستان را در روستاها نابود گردانید. حدود عملیات باید گسترش پیدا کند تا جائی که ظلم‌ها و جنایات را برانداخت. در غیر این صورت ستم را نمی‌توان نابود گردانید". (مائو تسه تانگ، گزارش در باره قیام قهرآمیز دهقانی در چین، سال ۱۹۲۷)

کانون برده‌داری در قسمت شمالی هائیتی به طول ۵۰ مایل و ۱۵ مایل فاصله از دریا و کوهها قرار داشت. این منطقه که "له‌کپ" نام داشت، چیزی بیش از سکوهای بارگیری، انبارها و زندان هائی که برده‌گان در آنها نگاهداری می‌شدند نبود. اما مزارع، بسیار بزرگ و در فاصله کم از هم دیگر قرار داشتند. در سال ۱۷۹۱، طرحی بزرگ ریخته شد که تمام بردگان را به هم وصل می‌کرد، به زودی دامنه این طرح به همه جا رخنه پیدا کرد. هر جا که محل برگزاری مراسم مذهبی بردگان بود، سازمانده اصلی این طرح "باکمن" کشیش بزرگ بود. طرح بسیار ساده و عامه‌فهم بود، با یک علامت، بردگان در نقاط مختلف "له‌کپ" مزارعی را که در آنها به کار بردگی مشغول بودند به آتش می‌کشیدند. شعله‌های آتش در آسمان برای دیگر بردگان علامتی بود مبنی بر اینکه آنها اربابان خود را به قتل برسانند و از این طریق به انقلاب می‌پیوستند قیام ادامه پیدا می‌کرد تا تمام سفید پوستان به قتل رسند و جزیره به دست بردگان بیفتد.

در بیست و دوم آگوست رهبران بردگان در جنگل‌های مورن روگ واقع در بلندیهای "له‌کپ" ملاقات کرده و از آنجا قیام آغاز گردید. مزرعه به مزرعه بردگان به قیام برخاستند، اربابان را به قتل رسانده و همه چیز را به آتش کشیدند و به خاکستر تبدیل نمودند. در این نبرد سلاح بردگان هر چیزی بود که می‌توانستند به آن دست پیدا کنند و یا به آن دست رسی داشتند. ابزار کشاورزی، نیزه‌ای نوک تیز، و چند شمشیر، کلت و آتش.

(ادامه مطلب در صفحه ۱۷)



در شهر سوخته شاعری را دیدم که اوراق دفترش را به شافه های درفتی آویخته بود. پرسیدم: راز این کار چیست؟ شاعر لمظه ای در من نگریست و گفت: این درفت نماد جنگل است، و

من همه دیوان و دفترم را به جنگل تقدیم کرده ام.

دفتری را دیدم زیباتر از سپیده که عشق را فریاد میکرد، و مرد جوانی که به دفتر جنگل را نشان میداد.

"فبر کوتاه بود

اعدامشان کردند

فروش دفترک برفاست

لبش لرزید

دو چشم مُسته اش از اشک پر شد

گریه را سر داد

و من با کوششی پر درد اشکم را نهان کردم

- چرا اعدامشان کردند؟

- می پرسد زمن با چشم اشک آلود

- عزیزم دفترم!

- آنجا شگفت انگیز دنیائی ست

- دروغ و دشمنی فرمان روائی میکند آنجا

- طلا: این کیمیای فون انسانها

- فدائی میکند آنجا

- شگفت انگیز دنیائی که همچون قرنهای دور

- هنوز از ننگ آزار سیاهان دامن آلودست.

- در آنجا مق و انسان مرفهائی یوج و بیهودست

- در آنجا رهزنی، آدمکشی، فون ریزی آزادست

- و دست و پای آزادی ست در زنجیر

- عزیزم، دفترم

- آنان

- برای دشمنی با من

- برای دشمنی با تو

- برای دشمنی با راستی

- اعدامشان کردند

و هنگامی که یاران،

قطعه ای در وصف حماسه سیاهکل

راوی قصه های درد، با کوله باری از تجربه ها از شهر سوخته آمده بود.

- گفتم ای پیر همیشه جوان، چه داری از دیده ها و شنیده ها، تو که در درازنای زمان، شاهد ظلمها، جنایت ها و عشقها، و قهرمانیها بوده ای، گذشته و مال را چگونه می بینی؟

- راوی قصه های همه درد، با اشک و لبخند، و با لمنی سرشار از بیم و امید می گوید:

من همزاد تاریخم. من سر آزادمردان را فراز چوبه دار بسیار دیده ام. من شاهد قتل عام هزاران هزار مزدکی در پهنه فلات ایران بوده ام. من در یک غروب فونین در پای "قلعه جمهور" شاهد یکی از بزرگترین حماسه های بشری بودم. من دیدم که چگونه شیر "کلیبر"، بابک فرمدین را دست بسته به قتلگاه می برد. من هزاران فلسطینی را در دشتهای فشک و بی برکت منطقه سرگردان و آواره دیده ام. من در اعماق جنگل کنگو، در کوههای "سیراماسترا"، در ویتنام و بولیوی، با لومومبا و چپاپ و چه گوارا هم سنگر بوده ام. من ناتوانی و عجز فداوندان زر و زور را، در برابر زنان و مردان مصمم بسیار دیده ام. آن روز که هواپیماهای بمب افکن امریکائی ویتنام قهرمان را زیر آتش مرکبار خود گرفته بودند، هوشی مین را دیدم که در پناهگاه رهبری فریاد میزد: مطمئن باشید ما پیروزیم.

و این فریاد، در دل جنگلهای ویتنام از دیروز تا امروز، و فردا و فرداها در سراسر عالم پژواکی جاودانه یافت.

آفتابی سوزان بود و فورشید بر پهندشت نور می پاشید.

- راوی قصه های همه درد، دست را سایبان چشمها کرد، و با انگشت اشاره افق های دور دست را نشان داد و گفت:

بین در آن دورستها سرزمینی است که شهر سوخته اش نامیده اند، که کنایه و استعاره ایست از روزگار مردمان آن سرزمین.

گفتم در آنجا اموال شهر و شهربان چگونه بود؟ از دیده ها و شنیده ها چه در انبان داری ای پیر فرمدند؟

- پیر آهی از سر درد کشید و گفت:

زمانی که به شهر سوخته رسیدم زمستان بود. شهر در سکوتی معنی دار فرو رفته بود. دیدم "صدائی نیست متی از فروشانی که میفرواندند". در آن سکوت سنگین، آوای ممزون مردی جوان در سرسرای فانه ای توسری فورده، بیان دردی بود که شهر را در منگنه فود می فشرد.

"فانه ها تاریک اند طاقا شکسته ست

کوپه ها باریک اند، دکونا بسته ست

از صدا افتاده تار و کمانچه

مرده می برن کوپه به کوپه"

نیست. اگر رزمنده ای به فاک می افتد، رزمنده دیگری پرچم مبارزه را بدوش می گیرد و مرگ سرمایه را بشارت میدهد.

"ساده لومانند

که فانوس آبی را

از نسیم می ترسانند

فون می سوزانم و

شعله میکشم

میمانم"

سیزده شقایق فونین در دامنه سیلان. سیزده ستاره سرخ در کهکشان عشق. سیزده عزم پولادین در نبردی عظیم. سیزده فنجر فریاد بر گلوی ظلمت. آری رزمندگان سیاهکل قافله سالارانی بودند، که کاروان فسته را در راههای پریچ و فم، و گردنه های مهیب، به سر منزل انسانی ترین آرمانها رهنمون گردیدند. در دادگاه سیاست و افلاق و وجدان، انگشت اتهام را به سوی امپریالیزم و مزدور سر سپرده اش ممد رضا پهلوی دراز کردند، و مکم محکومیت همه مدافعیین سرمایه را صادر نمودند.

مهمان فقر، مهمان تهیدستی، مهمان رنج و ممنت، اردوی کار در سراسر عالم، با امید و نگرانی رویدادها را دنبال میکرد، و ایران انبار باروتی بود که میرفت تا انفجار مهیبش کاف ستم را ویران کند، و سیستم ضدانسانی سرمایه را به گور بسپارد. آن روز رسید. انفجار فشم توده های بجان آمده، سراسر ایران را در بر گرفت. کافهای فساد را ویران کرد، و بر پیشانی یکی از منمط ترین رژیم های وابسته به امپریالیسم مهر باطل کوبید.

اما دستهای فونین امپریالیستهای ریز و درشت این بار از لباده سالوس و رزان ریاکار، سردمداران تبهکار جمهوری اسلامی بدر آمد، و بر کشور ما همان رفت که میدانید. اما مجموعه زشت و پلشتی که تمت عنوان جمهوری اسلامی، بر سر مردم ایران آوار گردیده، نتیجه منطقی انقلاب غرور انگیز مردم ایران نیست بلکه اینهمه از تداوم سیستم ضد انسانی سرمایه ناشی شده که انقلاب گذشته امکان داغون کردن آن را نیافت.

اکنون کارگزاران سرمایه بین المللی همه روزه توطئه میدیدی را طراحی می کنند و تمت عنوان اصلاحات و اصلاح پذیری حکومت، سعی دارند به زعم خود برای توده های تمت ستم ایران شبکلاه مَمَق بسازند. کارگزاران فرومایه رژیم فاسد و تبهکار جمهوری اسلامی فکر می کنند، با ارباب و قتل و کشتار می توانند، روند رو به رشد آگاهی را در ایران متوقف ساخته و برای ماکمیت ننگین خود زمان بخرند، ولی ما می گوئیم آقایان! تلاش ابلهانه شما راه بجائی نخواهد برد، خود را ریشتمند نکنید اگر دهن کجی ممد رضا پهلوی به تاریخ و تکامل بجائی رسید، تلاش ابلهانه شما هم راه به دیاری نخواهد برد. مطمئن باشید دستهای جوان در راهند، دستهایی که با فون و عشق بر سینه ستبر دماوند بنویسند:

مرگ بر امپریالیسم! زنده باد سوسیالیسم!

با سرود زندگی بر لب

به سوی مرگ میرفتند

امیدی آشنا می زد چو گل در پشمششان لبفند

به شوق زندگی آواز می فواندند

و تا پایان به راه روشن خود با وفا ماندند

عزیزم

پاک کن از چهره اشکت را، ز با برفیزا

تو در من زنده ای من در تو ما هرگز نمی میریم

من و تو با هزاران دگر این راه را دنبال می گیریم

از آن ماست فردا با همه شادی و بهروزی

عزیزم!

کار دنیا رو به آبادیست

و هر لاله که از فون شهیدان می دمد امروز

نوید روز آزادیست"

باری، در کوره یز فانه ای در شهر سوخته از مردی کارگر پرسیدم، بر شهر چه رفته است؟

- در مالی که از چشمهایش شراره فشم می بارید گفت:

شهربان به دستور اربابان خود جنگل را به آتش کشید. همه را کشتند.

گفتم: پس تو چه میکنی؟ گفت:

شهر سوخته در التهاب است. وقتی همه راه های مبارزاتی به بن بست رسید، پای مسلسل ها به میان آمد. "من و تو با هزاران دگر این راه را دنبال می گیریم". شهر سوخته خود را برای نبرد قطعی آماده میکند. با آمدن توده ها به این میدان کافهایشان را بر سرشان فراب میکنیم. فواهی دید.

تاریخ بهر جا سر می کشد تا رویدادها را در سینه تپنده خود ضبط و ثبت کند. در گوشه ای از شهر، کافها در ماصره مزدوران "سور عزای ما را به سفره نشسته است" مشاطه گران فرومایه، چهره زشت دیو را با آرایشی به اصطلاح عوام پسندانه می آرایند و آدمفواران امنیتی، برای اثبات مراتب پاکری، در پیشگاه همایونی فم و راست می شوند و گزارش جنایت خود را به عرض میرسانند: فیال مبارک آسوده باشد. جنگل از عناصر فرابکار پاکسازی شده است. سیاهکل آرام است. و اما تاریخ این گزارشگر واقعیت ها، دیوان و ودان را در کافها شان بمال خود رها میکند، و در میان انبوه مردمان در جوادیه و نازی آباد و راه آهن و شوش، بدنبال رد پائی از زنان و مردان جسوریست، که درایت و دانش و هوشمندی را با جسارت و شهامت و پایداری درهم آمیخته اند، و عملیات قهرمانانه رزمندگان سیاهکل را در شهر بازسازی می کنند. شاه و دارو دسته جنایتکارش، در گرداب این اوهام ابلهانه فرو غلطیده اند، که با تیرباران بهترین فرزندان فلقهای ایران، توانسته اند بر مبارزه مسلمانان نقطه پایان بگذارند. ولی از جان گذشتگان دریا دل یکی بعد از دیگری به میدان می آیند، و فوای امپریالیزم و مزدورانش را بر می آشوبند. نه! این سیل توفنده را سر باز ایستادن

گرامی باد یاد و نام

کمونیست های آگاه و از جان گذشته ای که با حماسه سیاهکل بدر آگاهی و انقلاب را در میان توده ها پاشیدند!

در هائیتی چه می‌گذرد؟

روناک مدائن

در ماه‌های اخیر بحران جاری در هائیتی به یکی از موضوعات مورد بحث در رسانه‌های گروهی بین‌المللی تبدیل شده است. طی هفته‌های گذشته جنگ و درگیری‌های مسلحانه شدت بیشتری یافته‌اند و روزی نیست که خبر از قربانی شدن تعداد بیشتری از توده‌های ستمدیده این کشور در رسانه‌های عمومی منتشر نشود. در ماه فوریه تظاهرات ضد دولتی مردم در شهرهای مختلف هائیتی به درگیری‌های مسلحانه و کشته شدن ده‌ها تن از مردم محروم شده است.

ریشه بحران اخیر در هائیتی به اوج‌گیری مبارزات توده‌ای در طی سالیان اخیر بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم آرسنید بازمی‌گردد. واقعیت این است که با به قدرت رسیدن آرسنید در سال ۲۰۰۰ در هائیتی، دولت او بنا به ماهیت وابسته به امپریالیسمش به سرعت در صدد پیشبرد برنامه‌های اقتصادی سیاسی دیکته شده توسط آمریکا و صندوق بین‌المللی پول در این کشور برآمد. تشدید بحران اقتصادی، تعطیلی پی‌در پی واحد‌ها و کارخانجات دولتی زیر عنوان پرطمطراق "رقابت آزاد" و "خصوصی‌سازی" که نتیجه‌ای جز بیکاری گسترده کارگران و زحمتکشان هائیتی و تشدید فقر و فلاکت آنان نداشت، منجر به اوج‌گیری جنبش‌های توده‌ای بر علیه دولت هائیتی و سرمایه‌داران زالوصفت حاکم بر این کشور شد. توده‌های گرسنه و فقیر در شهرهای مختلف کشور به قیام بر علیه آرسنید مزدور برخاسته و خواهان کناره‌گیری او شدند. اما به رغم جانفشانی‌های بسیار از سوی زحمتکشان هائیتی، به علت فقدان یک تشکیلات انقلابی قدرتمند و رهبری انقلابی در صفوف توده‌ها از یکسو و تقویت سریع گروه‌های ضدانقلابی و وابسته توسط آمریکا و سایر دول امپریالیستی، پرچم این اعتراضات در شمال و جنوب این کشور به دست گروه‌های مسلحی افتاد که هر یک از آنها در تاریخ معاصر هائیتی

برای جلوگیری از خونریزی و برقراری صلح بین دولت آرسنید و نیروهای شبه نظامی شمال و اپوزیسیون سیاسی در جنوب می‌باشد. اما واقعیت این است که تنها هدف آنها در شرایط بحرانی موجود سرکوب و به انحراف بردن مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها برای حفظ نظام و تداوم سلطه چپ‌ولگرانه شان در این کشور است.

آرسنید دیکتاتور فعلی هائیتی در دهه‌های گذشته نیز برای سالها در این کشور حکمرانی کرده است. اما دولت او در سال ۱۹۹۰ در اثر یک کودتای نظامی ساقط شد. حکومت نظامی ۳ سال طول کشید و حدود ۳۰۰۰ نفر از مردم این کشور که در آن شرایط بحرانی برای به دست گرفتن سرنوشت خویش به پا خاسته بودند توسط دولت کودتا کشته شدند.

آرسنید و نوکرانش که از کودتا جان سالم به در برده بودند، به آمریکا پناهنده شده و این در شرایطی بود که هزاران هائیتیایی برای فرار از ظلم و کشتار دولت نظامی به سواحل فلوریدا هجوم آورده و با برخورداری خشن دولت آمریکا مواجه می‌شدند.

بالاخره در سال ۱۹۹۴ دولت کلینتون با کودتای نظامی دیگری آرسنید را که از هیچگونه حمایت مردمی برخوردار نبود، دوباره به مسند قدرت نشاند. به این طریق استرداد پناهندگان به هائیتی نیز راحت تر شد. یکی از شروط کمک آمریکا به آرسنید ادامه سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بود. دولت مزدور آرسنید هم با ادامه سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول زندگی‌ای سرشار از رنج و فقر و گرسنگی برای کارگران و زحمتکشان هائیتی به ارمغان آورد. طبقه سرمایه‌دار هائیتی نیز تحت حمایت سیاسی دولت آرسنید به ادامه فساد و جنایت و استثمار مردم پرداخت.

در سال ۱۹۹۶، سیاست‌های دولت آرسنید که قادر نبود دو ترم پشت سر هم در انتخابات شرکت کند، توسط دولت جانشین او به سردمداری یکی دیگر از دوستان هم‌فکرش به نام Rene Preval ادامه یافت و اجرای سیاست‌های خانه‌خراب‌کن صندوق بین‌المللی پول در هائیتی بر علیه توده‌های محروم با شدت

دستشان تا مرفق به خون کارگران و زحمتکشان این کشور آلوده بوده و ندارند. واقعیت این است که مردم محروم و وخیم‌کار و زیست‌خود و بر علیه سلطه امپریالیستی به پا خاسته‌اند، اما چه دولت آرسنید و چه گروه‌هایی که از آنها به عنوان "مخالفین" یاد می‌گردد در صدد تحکیم سلطه خویش و تداوم نظام امپریالیستی بر علیه توده‌ها هستند. در این حال افزایش فقر و سرکوب برای اکثریت افراد جامعه و افزایش روزافزون ثروت مشتی سرمایه‌دار زالوصفت در قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی، از نتایج سالها استثمار شدید کشور هائیتی توسط امپریالیست‌ها بوده است. شرایط زندگی خفت‌بار زحمتکشان به خصوص در ۱۴ سال اخیر چنان دشوار شده است و اختلاف طبقاتی چنان عمیق گشته که وسیع‌ترین توده‌ها را به صحنه مبارزه و توسل به قهر انقلابی برای کسب حقوق دمکراتیک شان و نابودی سلطه طبقات استثمارگر کشانده است.

در این میان اخبار منتشره حاکی از آن است که دولت آمریکا با گروه‌های به اصطلاح مخالف در شمال و جنوب هائیتی تماس گرفته و طرح آمریکا برای حل اختلافات موجود در هائیتی را با آنها در میان گذاشته است. حال که مشکلات آمریکا در افغانستان و باتلاق عراق جایی برای بازکردن یک جبهه دیگر در هائیتی برای ارتش آمریکا باقی نگذاشته، دولت آمریکا به دنبال سرهم کردن یک نوع توافق نامه صلح بین گروه‌های شمال و جنوب است و اعلام کرده که از سازمان ملل نیز در این رابطه کمک خواهد گرفت.

از سوی دیگر دولت‌های آمریکا، فرانسه و کانادا که تمام تلاششان در شرایط بحرانی موجود در هائیتی معطوف به حفظ مصالح امپریالیستی خویش است، اینطور وانمود می‌کنند که همه هم و غمشان

بیشتری دنبال شد. در این سالها کلیه کمپانی‌های دولتی هائیتی به فروش رفته و با تعطیل شدن و هزاران کارگر به جمع بیکاران پیوستند. سوبسیدهای دولتی مواد غذایی و وسایل نقلیه عمومی شدیداً کاهش یافتند و در نتیجه شرایط زندگی در هائیتی نسبت به بقیه کشورهای نیم کره غربی به یکی از بدترین و فقیرترین تبدیل شد.

در سال ۲۰۰۰ آرسنید دوباره به ریاست جمهوری رسید. اما در طول سه سال گذشته به دلیل اجرای سیاست‌های امپریالیستی توسط دولت او، شرایط اجتماعی و اقتصادی در هائیتی به شدت سقوط کرد و موج جدیدی از مبارزات توده‌ای در هائیتی پا گرفت. آرسنید نیز بنا به ماهیت وابسته به امپریالیستش برای کنترل شورش و مبارزات زحمتکشان به کثیف‌ترین راه حل‌های سیاسی همچون تشکیل و حمایت از گروه‌های شبه نظامی سرکوبگر و متوسل شدن به اختلافات نژادی برای قتل عام توده‌ها متوسل گشت.

و اما در رابطه با گروه‌هایی که از آنها به عنوان گروه‌های مخالف دولت آرسنید در همه جا یاد می‌شود باید گفت که در شمال هائیتی در منطقه Gonaives گروه‌های شبه نظامی مختلفی وجود دارند که به قتل عام مردم بی سلاح مشغولند. رهبران این گروه‌های شبه نظامی از افسران سابق ارتش که در سالهای دیکتاتوری مستقیماً توسط ارتش آمریکا و سی-آی-ا آموزش دیده‌اند و همچنین گروه نظامی FRAPH تشکیل شده‌اند. رهبران FRAPH که در دومینیک پناهنده بودند اخیراً برای ملحق شدن به گروه Gonaives از طریق غیرقانونی وارد هائیتی شدند.

در ۱۹۹۴ که آمریکا دوباره دولت آرسنید را به قدرت رساند، نیروهای ارتش آمریکا پس از اشغال دفاتر FRAPH مدارکی را که نشان دهنده ارتباط آنها با سی-آی-ا بود تصاحب کردند.

یکی از گروه‌های مخالف آرسنید که در جنوب هائیتی فعالیت می‌کند به گروه ۱۸۴ مشهور است و دیگری نام به اصطلاح "اتحاد دمکراتیک" را بر خود دارد. این گروه‌ها که به اسم "اپوزیسیون سیاسی و رسمی هائیتی" مشهور شده‌اند سعی در سوء استفاده از مبارزات

و مخالفت های توده ای علیه دولت وابسته آرسنید و سیاست های نئولیبرالی او که کشور را به فقر و نکبت کشانده، دارند ولی خود آنها نیز در جنایت و کشتار مردم دست کمی از آرسنید ندارند. اپوزیسیون رسمی هائیتی ملغمه ای است از عناصر و وزرای باقیمانده از رژیم دیکتاتوری Duvalier و مدافعین سابق دولت آرسنید. آنها سرمایه دارانی هستند که در کشوری که نیمی از جمعیت آن از گرسنگی در حال مرگ هستند، فقط به حفظ سرمایه های خود فکر می کنند. رهبری این گروه ها در دست سرمایه داران و فاشیست های وابسته به امپریالیسم است که شدیداً از طغیان توده ها هراس داشته و همچون آرسنید سابقه فراوانی در چپاول و سرکوب توده های زحمتکش هائیتی دارند. ممکن است رهبران به اصطلاح "اپوزیسیون دمکرات" صحبتی از برنامه هایشان نکنند اما اعمال آنها به عنوان مولتی میلیونها صاحبان صنایع هائیتی نشان دهنده برنامه هایشان است. به عنوان مثال

آندره آپاید یکی از رهبران مولتی میلیونر این گروه ها، صاحب صنایع بافندگی "آلفا" است که گزارشات وضعیت غیرانسانی جاری در محیط های کاری آن آنقدر وخیم است که بارها مورد اعتراض سازمان های کار بین المللی نیز قرار گرفته است. به عنوان مثال بیشتر کارگران این کارخانه از بیماری های پوستی و تنفسی رنج می برند و زنان کارگر که ۷۸ ساعت در هفته کار می کنند حقوقی کمتر از حداقل حقوق مجاز دارند.

آنچه که مسلم است این است که طرف های درگیر در جنگ قدرتی که اکنون در هائیتی برقرار است دو روی یک سکه هستند: بورژوازی ورشکسته و وابسته به امپریالیسم. اگر هر کدام از جناح های بورژوازی، چه آرسنید و چه مخالفینش، به قدرت برسند در زندگی توده ها اساساً فرقی نخواهد کرد. در نتیجه زمانی توده ها به نیازها و خواست های خود که همانا عدالت اجتماعی، صلح، حقوق دمکراتیک، امنیت، غذا، بهداشت و تحصیل و ...

است، دسترسی می یابند که حاکمیت سرمایه داری و امپریالیسم را با تمامی کارگزاران رنگارنگش به زباله دان تاریخ بیفکنند.

از سوی دیگر آرسنید و گروه های مخالف او در شمال و جنوب هائیتی هیچکدام قادر به جلب حمایت مردمی نبوده و چشم به حمایت امپریالیست های آمریکا و فرانسه و حتی کانادا دوخته اند. اگر آرسنید به کمک نیروی نظامی آمریکا در قدرت بماند و یا اگر نیروهای مخالف او بتوانند با کمک آمریکا او را برکنار کنند، در هر صورت نتیجه به نفع مردم هائیتی نخواهد بود و فقر و زندگی مشقت بار مردم هائیتی ادامه خواهد داشت. همین التماس اپوزیسیون از کشورهای امپریالیستی برای دخالت در امور هائیتی خصلت غیردمکراتیک و وابستگی آنها را به امپریالیست ها نشان می دهد.

آمریکا در طول قرن گذشته همیشه از دیکتاتورهای هائیتی، مثل خانواده Duvalier حمایت کرده است و اینبار نیز نه به دنبال راه حلی دمکراتیک به نفع توده های

زحمتکش هائیتی بلکه حمایت از دیکتاتورهای وابسته به امپریالیسم است.

طبقه کارگر هائیتی تنها با تکیه بر قدرت خویش و با حمایت دیگر طبقات و اقشار تحت ستم هائیتی است که می تواند در جریان گسترش یک مبارزه انقلابی بر علیه تمامی جناح های بورژوازی وابسته به امپریالیسم هائیتی از هر رنگ و جناحی سرنوشت خود را در دست گیرد. اپوزیسیون وابسته به امپریالیسم و یا دولت وابسته و ضد خلقی آرسنید، هیچکدام راه حلی برای رفع مشکلات مردم تحت ستم هائیتی ندارند. ■

ارتش برده ها به رهبری ...

(بقیه از صفحه ۱۳)

شورشگران دسته های بزرگی را سازمان داده و بطور ساده به مخالفین هجوم می آوردند. شمار زیادی از شورشگران در حین عملیات تهاجمی برای نابود کردن دشمن کشته شدند. بردگان هر چیزی را که در سر راهشان بود نابود می کردند، زندانیان، سلول های زندان را به آتش می کشیدند. آنها از مزارع و محل زندگی خود تنفر عمیقی در دل داشتند و نمی خواستند تا از آن جنم های روی زمین که اربابان برای آنها ساخته بودند اثری برجای بماند. تشخیص شب از روز در طول ۳ هفته بسیار دشوار بود. آسمان به دیوارهای ممتد و ضخیم آتش و دود سیاه مبدل شده بود. از آسمان خاکستر برف ماندنی به روی زمین می افتاد. شورشیان آتش های بزرگی برپا نموده و کشتی ها را مجبور به ترک ساحل و فرار به فاصله بسیار دوری از ساحل می کردند. بردگان هیچ چیزی جز ظلم بی حد و حصر، تجاوز، قتل و شکنجه از طرف فرانسویان نصیبشان نگردیده بود

در نتیجه تمامی این ظلم و جورها را با اعمال خشونت آمیز عدالت جویانه پاسخ دادند. در آغاز بردگان تمام سفید پوستان به استثنای آدم های مورد احترام مانند پزشکان را به قتل می رساندند. پس از چند هفته، جنبش بردگان موقتاً فروکش کرد. هرگز یک سازماندهی قوی و مرکزی در میان بردگان وجود نداشت. "باکمن" خود در نبرد کشته شد. بردگان گروه های پراکنده را تشکیل دادند و زد و خورد هائی میان آنها آغاز شد.

برده داران مشغول بازسازی نیروهایشان بودند. برده داران سر "باکمن" را در میدان های عمومی "له کپ" به نمایش گذاشتند. برای وحشت آفرینی و رعب پراکنی، آنها دسته دسته بردگان را در ملائ عام و در سر چهار راه ها شکنجه و به قتل می رساندند و این عمل وحشیانه روزانه صورت می گرفت.

جناحی از طبقه حاکم به برده داران دورگه پیشنهاد برابری تدریجی با سفید پوستان حاکم را به شرط همکاری آنها و برای سرکوب بردگان دادند. یک نیروی ضدانقلابی رعب آور برای بازپس گرفتن خونین مزارع تشکیل گردید. برده

داران جاه طلب به امید پیروزی سرمست گردیدند.

اسپار تاکوس سیاه پوست

خیزش بردگان نابود نگردید و ادامه یافت. در این رابطه فاکتورهای مثبت زیادی نقش بازی کردند. کشور استعمارگر فرانسه خود در یک انقلاب دست و پا می زد. جامعه بردگان در یک جزیره، جایی که بردگان اکثریت مطلق را تشکیل می دادند ایزوله شده بود. دسته بندی های زیادی در میان طبقه حاکمه محلی بوجود آمده بود، آنها ناتوان از توافق در باره موضوع برابری برده داران دورگه با سفید پوستان بودند. در این میان از همه مهمتر این بود که یک رهبری قاطع و با برنامه و نظر برای پیشبرد عملی انقلاب، در میان بردگان در حال رشد بود.

"توسیانت ال اورتور" در دوران برده داری بدینا آمد، او فرزند یک آفریقائی اسیر و برده بود. او شمائی از دنیای خارج را زمانی که در کشتی کار می کرد تجربه کرده بود. او شغل نظارت بر اداره حیوانات را در مزرعه ای در دست داشت. "توسیانت" خود را به لحاظ جسمی و فکر پرورش

عنصر لیبرالیستی وجود نداشت، او قاطع، شجاع، دقیق و دارای زبانی صریح بود. او در میان مبارزین و رزمندگان محبوب و آنها در او نیروی عظیمی از اعتماد می یافتند.

"توسیانت" وارد یک رشته اتحاد با نیروهای گردید که در آن نیروها توانائی تأمین سلاح برای نیروهایش را می دید. وحدت با اسپانیائی ها آغاز این اتحاد بود. او تأکید داشت که متحدین آزادی بردگان را به رسمیت بشناسند. اما او واقف بود که نیروهای مانند طبقات حاکم اسپانیا، فرانسه و بریتانیا نه به خاطر بردگان هائیتی که برای منافع استعمارگرانه خود تلاش می کردند. همه آنها منتظر بودند که دیر یا زود بردگان هائیتی را به زیر شلاق استعماری خود بکشند. در هر نقطه ای "توسیانت" بر استقلال فرماندهی نیروهایش پای می فشرد. نیروهای وی با حمایت اسپانیا توانستند از یک پایگاه به پایگاه دیگر دشمن یعنی به طرف ساحل شمالی هائیتی پیشروی کنند. همین که مقاومت حاکمین فرانسوی و ستمگران محلی درهم ریخته شد، بریتانیا با نیروئی مرکب از هفت هزار نفر و با همکاری ملاکین برده دار سفید پوست هائیتی در سال ۱۷۹۴ از سمت ساحل مرکزی هائیتی به این جزیره حمله کردند و شهر "پورتا پرنس" را به اشغال خود در آوردند. در این هنگام انقلاب در فرانسه روزهای بسیار حساسی را از سر می گذراند و حاکمین جدید امیدوار بودند با حمایت از نابودی برده داری (امری که درخواست اصلی بردگان بود) بتوانند هائیتی را زیر سلطه خود نگاهدارند. آنها نمی توانستند سلاحی در اختیار انقلاب و انقلابیون بگذارند، اما "توسیانت" یک توافق جدید با حاکمین تازه فرانسه و سلطنت طلبان سابق اعلام کرد. او با نیروی کوچک اما بسیار منظمش در مقام رهبری، نیروهای اسپانیا را از شمال به بیرون رانده و آن دسته از فرماندهان برده ها که هنوز در اتحاد با اسپانیا باقی مانده بودند را ایزوله کرد. سپس در جنوب هائیتی با بریتانیا روبرو گردید. "توسیانت" در آن زمان به طور نسبی هنوز یک افسر درجه پائین در ارتش های دیگران بود - اما در واقعیت او فرماندهی یک نیروی چهار هزار نفره از بردگان جنگنده را داشت - نیروئی بسیار منظم و راسخ در میدان های نبرد. ارتش او در به دست آوردن پیروزی های بزرگ،

نطفه بسته توسیانت نیز حضور داشت. یک فرمانده جدید از فرانسه وارد هائیتی شد. و این امر باعث زد و خوردهای زیادی در میان حاکمین سفید پوست گردید. در گپرو دار درگیری های حاکمین ده هزار برده از کوهستان ها به طرف "له کپ" هجوم آورده و سربازان فرانسوی و ملاکین محلی را به سمت دریا راندند. این نقطه پایانی بود بر حکومت باثبات فرانسه در جزیره هائیتی. هائیتی حالا دیگر سرزمینی بود مملو از هرج و مرج و بی نظمی که در هر منطقه ای از آن بخشی از حاکمین ستمگر پرچم خود را برمی افراشتند.

از شورش تا انقلاب

"توسیانت" یک برنامه سیاسی - نظامی تدوین کرد. واحدهای او در ابتدا مانند دسته های خشمگین به نیروهای ستمگران تعرض نمی کردند. آنها در میان درختان در گروه های کوچک پنهان می شدند و به نیروهای دشمن حمله می کردند. عمل آنها مستلزم داشتن یک سیستم بسیار منظم با یک فرماندهی قاطع و جدی بود. این کار سبب پیروزی های زیادی برای نیروهای توسیانت می شد. در نتیجه گروه او در امر مصادره سلاح برای تسلیح بیشتر خود، و جذب نیروهای جنگنده از گروه های مبارز دیگر، موفقیت های بسیاری داشت. توسیانت شعار "انتقام نه" را مطرح کرد. نیروهای توسیانت تنها کسانی را که درمقابل آنها بطور مسلحانه مقاومت می کردند می کشتند و آنهایی که سلاحشان را بر زمین می گذاشتند با مهربانی رفتار می شد. پیروزی های زیادی نصیب نیروهای توسیانت شد زیرا که نیروهای دشمن با دیدن روحیه مقاومت جویانه مبارزین و فداکاری های آنها تسلیم می شدند و این امر سبب از دست دادن شمار کمتری از نیروهای توسیانت گردید.

فرماندهان نیروهای توسیانت با جنگده های ساده ارتشش واقعاً درآمیخته بودند، توسیانت خود در میان آنها زندگی می کرد و خود در بسیاری از نبردها در پیشاپیش آنها قرار می گرفت. "توسیانت" هفده بار در جریان نبردهای دائمی زخمی گردید. "توسیانت" شدیداً برعلیه پاسیفیسم درمیان فرماندهان ارتشش مبارزه می کرد، و روحیه تعرضی را در میان آنها دامن می زد او نمی خواست به دشمن فرصت استراحت و بازسازی نیروهایش را بدهد. در "توسیانت" هیچ

داده بود. او نه تنها زبان "کریول" (زبانی مرکب از زبان های مختلف سیاهان با زبان فرانسوی - م) آشنا بود بلکه زبان فرانسه و لاتین را نیز آموخته بود. او نوشته های نظامی سزار و کتب انقلابی غیرقانونی فرانسوی را نیز مطالعه کرده بود. زمانی که قیام بردگان درگرفت توسیانت ۴۵ ساله بود که این موقعیت برای یک برده استثنائی بشمار می رفت. او مزرعه ای را مصادره کرد. پس از گذشت چند هفته، او دریافت که امکان پیشروی و کسب موقعیت پایدار در نبرد بردگان وجود دارد. در نتیجه او خانواده خود را به مکانی امن آنطرف مرز در کلنی اسپانیا فرستاد و خود عازم مناطق شورشی شد. در هر گام او یک نیروی رزمنده و با دیسپلین پایه گذاری کرد. "توسیانت" در یک مقطع زمانی خطرناک سر بلند کرد. کمپ های شورشیان با قحطی و گرسنگی روبرو بودند. رهبرانشان فاقد برنامه (برای شکست) نیروهای ارتجاعی بودند. در ماه نوامبر سربازان ضدانقلاب شروع به عقب نشاندن بردگان از منطقه به کوهستان ها کردند. فرماندهان کلیدی امیدشان را از دست داده و دلسرد شده و در نتیجه مخفیانه پیشنهاد تسلیم شدن نیروهایشان به اربابان را در ازای عفو خود میدادند. برده داران مغرورانه این پیشنهاد فرماندهان بزدل را رد کردند. آنها مصمم بودند تا بردگان را تا پای مرگ تنبیه کنند. "توسیانت" آن مذاکرات را دقیقاً در نظر داشت و تحلیل می کرد، او از همان زمان این مذاکرات، به خوبی دریافت که تنها شکست سیستم بردگی و نابودی طبقه حاکم از طریق قهرآمیز می تواند به رهائی بردگان بیانجامد. در طول یک زندگی پر از متفکین موقتی و انتخاب های پیچیده، او توانست درک درستی از تناقضات و تضادهای زمان خود داشته باشد و به آن نتیجه رسید که براندازی آن نظام تنها از طریق قهر ممکن است. "توسیانت" شروع به تشکیل یک گروه کوچک و با دیسپلین کرد. او چند صد مرد بسیج کرده و به عملیات تعرضی علیه نیروهای ضد انقلاب دست زد.

در آغاز ۱۷۹۳، فرانسه دستور داد تا فرماندهانش در هائیتی برای دفاع از انقلاب بر علیه سلطنت طلبان متجاوز به فرانسه برگردند. نیروهای بردگان دوباره به سمت منطقه شمالی پیشروی کردند. درمیان این نیروها گروه تازه

در قاطعیت، در انعطاف پذیری لازم و در سازش ناپذیری برای رهائی بردگان شهرت زیادی داشت.

مبارزه برای تولید و نظم جدید در تولید

"انقلاب را دریابید، در امر تولید کوشا باشید" (مائو تسه تانگ)

انقلاب با نابود کردن مزارع ملاکین برده دار آغاز شد. اما انقلاب، خود فرو می پاشید، شکست می خورد از قحطی و گرسنگی، راهی برای ترغیب بردگان تازه آزاد شده برای برگشت به کار می یافت، کار در مزارع. هر کجا در هر منطقه ای که ارتش توسیانت قدرت را بدست گرفته بود، بردگانی که در ارتش متشکل شده بودند یک نظم نوین تولیدی را برقرار کردند. کار اجباری و تنبیه و کتک زدن و مجازات ممنوع اعلام گردید. شب کاری نابود شد. زمین مزارع تقسیم نگردید، اما دستمزد در شکل غذا، مسکن و یک چهارم تولید در برابر کار بردگان آزاد شده پرداخت می شد. هنگامی که انقلاب در شکل قهرآمیز برعلیه نیروهای ضد انقلاب جاری بود، در مناطق آزاد شده این انقلاب در حوزه دیگر علیه تلاش ها و کوشش هایی که قصد برقرار کردن دوباره برده داری را داشت مبارزه می کرد. در مقاطعی نظم نوین شباهت هایی با نظام پیشین داشت. برده داران سابق و برخی از رهبران جدید با مردم هنوز مانند برده رفتار می کردند. مواردی وجود داشت که فرماندهان ارتش بردگان زیردستان را به شلاق می بستند. موارد دیگری وجود داشت که در مناطق آزاد شده بردگان آزاد شده به نظم نوین کار اعتراض می کردند.

با شماری از برده داران پیشین که از خشم بردگان گریخته بودند، با رفتاری انسانی برخورد می شد، اما آنها قطعاً از حق مالکیت بردگان محروم شدند. از آنجائی که بردگان فاقد هرگونه تجربه در امر سازماندهی تولید بودند از آنها برای سازماندهی تولید استفاده گردید. انقلاب زندگی را به طور رادیکال برای بردگان آزاد شده تغییر داد. و تمام آنهایی که داوطلبانه نابودی برده داری را پذیرفتند در جامعه نوین، مکانی انسانی پیدا کردند.

"توسیانت" تعدادی اسب و مکان های امنی داشت که با استفاده از آنها قادر می شد در طول جنگ سریعاً به مناطق مختلف روستائی سفر کرده و درباره حوادث تحقیق و بررسی کند. در زمینه کار تولیدی تبلیغ کند، از توده ها بیاموزد، و چگونگی اجرای تغییرات انقلابی را با توده ها در میان بگذارد. و از نزدیک خرابکاری ها و دخالت گری های مأمورین بریتانیا را برملا کند. گفته های "توسیانت" به آهنگهای فلکوریکی در میان بردگان آزاد شده تبدیل گردید که بردگان آنها را راهنمای کار و عمل خود می کردند. "توسیانت" می گوید "راه پیشگیری از برگشت برده داری این است که ما به کار تولیدی بپردازیم." وی نیروی مسلح بردگان را پشتیبان تحقق ایده های خود می دید. در تجمعات و گردهمائی های بزرگ او تفنگی را بالا می برد و چنین می گفت: "این ضامن آزادی شماست"

پیروزیهای غیر قابل تصور دنیا را تکان داد.

"ما آموخته ایم که برای بدست آوردن آزادی چگونه با خطرات روبرو شویم، و خواهیم دانست که چگونه از برای نهبانی از آن از مرگ نهراسیم" (توسیانت- سال ۱۷۹۷ به هیئت اجرائی فرانسه)

تجاوزگران بریتانیائی تصور می کردند که در هنگام حمله به هائیتی با نیروی روحیه باخته فرانسه روبرو می گردند و آنرا به شکست می کشانند، اما در عوض خود را در برابر ارتش آزادیبخش برده ها یافتند. نیروهای "توسیانت" با روحیه ای امیدوارانه یعنی امید به پیروزی که سر به آسمان ها می کشید، می جنگیدند. هنگامی که از نظر مواد غذایی کمبود داشتند با گرسنگی مبارزه می کردند. هنگامی که مهماتشان تمام می شد با سنگ می جنگیدند. هنگامی که نیروهای استعمارگران بریتانیائی، در میدان های جنگ خرده شیشه می ریختند، سربازان ارتش آزادیبخش با پاهای خونین و ریش ریش شده به جنگ ادامه می دادند. در ژانویه ۱۷۹۸ جنگندگان "توسیانت" سربازان استعمارگران بریتانیائی را در هفت نبرد شکست داده مجبور به فرار از جزیره کردند.

در سال ۱۸۰۰، ارتش "توسیانت" ارتش اسپانیا را در نیمه شرقی جزیره به شکست کشاندند. در این هنگام توسیان فرماندهی یک نیروی ۵۵،۰۰۰ نفره از نیروهای با تجربه را در دست داشت (جورج واشنگتن هرگز نیرویی بالاتر از ۲۰،۰۰۰ نفر را سازماندهی نکرد). در ۱۸۰۱، هائیتی اعلام استقلال کرد. جمهوری ای تشکیل شد مرکب از بردگانی که بدست خود آزاد شده بودند.

در فرانسه ناپلئون بناپارت قدرت را بدست داشت و قوانین انقلابی زیادی را ملغی کرده بود او کوشش کرد از طریق جنگ، امپراطوری فرانسوی جدیدی بسازد. بالاخره "توسیانت" یکی از بزرگترین رهبران تاریخ، فرسنگ ها دور از هائیتی در یک سلول سرد در بالای آلپ فرانسه درگذشت. انقلاب تحت رهبری دو نفر از یارانش به نام های "جین ژاکس دی سلینس" و "هنری کریستف" ادامه یافت. آنها اولین شکست را به ناپلئون در ۱۸۰۴ تحمیل کرده و فرانسه را با استفاده از زور وادار به قبول استقلال هائیتی کردند. ارتشی که بوسیله "توسیانت" پایه گذاری شد، ارتش های ستمگران را که امید داشتند دوباره هائیتی ها را به بردگی بکشند، یکی پس از دیگری شکست دادند.

انقلاب بردگان هائیتی زمین لرزه ای گردید که سبب پس لرزه های دیگری در مستعمرات آمریکا شد. برده داران ایالات متحده کوشش کردند اخبار هائیتی را از گوش بردگان در این کشور دور نگاهدارند. تلاش بیبوده ای که ناکامیش از پیش روشن بود.

هائیتی ها با مبارزاتشان الهام بخش طرح "دانمارک و سی" در سال ۱۸۲۲، شورش "نات ترنر" (برده سیاهپوستی در ایالات متحده که سر ۶۰ برده دار سفید را به همکاری دیگر بردگان از تن جدا کردند-م) در سال ۱۸۳۱ و الهام بخش راه انسان آزادی خواهی مانند "جان براون" گردید.

با پیروزی بردگان و استقلال هائیتی، بردگان دیگر شاد شده و الهام گرفتند، و ستمگران نیز مرگ محتوم خود را به عینه دیدند. ■

حق تعیین سرنوشت، حق مسلم و تردیدناپذیر خلق هاست!

ستون آزاد

امید عبث به "تغییرات"

عبداله باوی

تحقیق در زندگی و عملکرد رهبران کشورهای وابسته جهان سوم^۱ - با هر عنوانی چون امپراطور، سلطان، شاه، امیر، رئیس جمهور، امام امت و یا هر نام غیر انسانی دیگری که خوانده شوند - نشان میدهد که آن ها نه تنها، نماینده بورژوازی، که خود گاه از بزرگترین سرمایه داران میباشند (پادشاه برونی با کاخ یک میلیارد دلاری در کشوری با جمعیت ۹۰ در صد فقیر، شاه حسن دوم با هفت قصر و ثروت افسانه‌ای در کشوری با جمعیت ۹۵ درصد فقیر، موبوتو پادشاه سابق زبیر با ثروت ۵ میلیارد دلار با جمعیتی که از هر دو کودک یکی قبل از ۵ سالگی میمرد و) این باصطلاح رهبران در طول زمامداری خود چنگ بر ثروت کشور انداخته و هدفی جز انباشت و تاراج ثروتها نداشته و ندارند. چنین وضعی بدون پشتیبانی امپریالیسم امکان پذیر نیست، که خود در این استعمار بیشترین سهم را میبرد. در این کشورها دیکتاتوری و برخورداری زمامدار از قدرت مطلق و همچنین وجود یک بوروکراسی منط لازم بقا و تداوم استعمار زحمتکشان و غارت منابع می باشد. البته در این کشور ها شاید انتخاباتی هم بین چند کاندید برای ریاست جمهوری برگزار شود، ولی این برگزاری، تغییری در انتخاب دیکتاتور نمی کند. در شرایط خاصی اگر افرادی که قبلاً توسط امپریالیست ها در قدرت قرار گرفته اند نتوانند کاملاً به منافع امپریالیست ها خدمت نمایند همانطور که تجربه نشان داده است یا کودتا سرنگون گشته و یا مجبور به تسلیم خواهند شد. سپس با تبلیغات و پشتیبانی امپریالیست ها آن کسی به قدرت می رسد که در آن شرایط مفروض قادر به تأمین منافع آن ها باشند. (پینوشه در سبیلی، ژنرال برانکو در برزیل، ژنرال ساموئل دو در لیبیریا، ژنرال مارتینز در السالوادور، ژنرال رابوکا در فیجی، سوهارتو در اندونزی، ژنرال ویدلا در آرژانتین، و غیره نمونه هایی از این دست می باشند) بررسی این شرایط نشان میدهد که این دیکتاتورها برای سالها هر نوع آزادی را برچسب کمونیسم زده و به نام آزادی، آزادیخواهان را قتل

^۱ - در کشورهای "دمکراتیک" نیز میتواند باشد، بروسکونی رئیس دولت ایتالیا با ثروت ۱۳ میلیارد دلاری، پانزدهمین نفر در لیست ثروتمندان جهان است.

عام کرده‌اند.^۲ ضدکمونیست بودن آنها، و حفظ سرمایه‌داری و استثمار شرایط انتخاب شدن آنها است. این رهبران دست‌نشانده که توسط امپریالیسم باری شده و بخاطر وفاداری خود به آن، از بذل و بخشش آنها برخوردار شده‌اند، فریبکار، شکنجه‌گر، قاتل و عروسک‌های خیمه شب‌جازی دست امپریالیسم هستند. درخواست کمی تغییر از آنها، بمثابة درخواست قطع رابطه با امپریالیسم، گذشتن از قدرت خود و صرف‌نظر کردن از ثروت است.

در دوره بحرانی قیام، در بین همه کاندیداها برای دستیابی به قدرت، خمینی توسط امپریالیسم انتخاب شد. بازرگان ها، سنجایی‌ها و بختیارها هر کدام به گونه‌ای سعی در ابراز شایستگی خود به امپریالیسم کردند، ولی خمینی داری آن شرایط مورد نظر امپریالیسم بود. نه تنها مرتجع، و نه تنها ضدکمونیست و خواهان پابرجا بودن سرمایه‌داری، که قدرت مذهبی داشت، زیرا مذهب شرایط ذهنی برای دیکتاتوری را به آسانی فراهم میکرد.

جمهوری اسلامی اکنون تاریخ دارد. شروع آن با فریب بوده و ادامه آن نیز با فریب است و این فریب در خدمت استعمار شدید زحمتکشان، غارت ثروت‌های ملی و در اثر آن ها گسترش فقر شدید و هزاران معضل دیگر قرار دارد. این رهبران در جمهوری اسلامی نیز همچون دیگر دیکتاتورها، از هیچ جنایتی روگردان نبوده و فجیع‌ترین جنایتها را انجام داده و خواهند داد. درخواست و یا در انتظار کمی تغییر بودن در جمهوری اسلامی، فقط خود فریبی و فریب مردم است.

حزب توده که همیشه کارگران و زحمتکشان را تنها گذاشته و به آن ها خیانت کرده است، همچون سایر احزاب و سازمان های بریده از مردم، انتخاب خاتمی را نوعی تغییر تعبیر کرد و صفحات زیادی در مورد "جامعه مدنی" سیاه کردند. سپس نتیجه‌ای ذهنی از آن گرفته و آنرا استحاله نامیدند. ولی اکنون بعد از سالها به امیدی عبث نشستند، چنین می‌نویسند^۳: "مهمتر از این آنکه حزب ما بر

^۲ - از جمله ژنرال سانی آباچا در نیجریه، با پشتیبانی شرکت نفتی شل تعداد بیشماری از تظاهرکنندگان را کشت. - ژنرال عیدی امین در اوگاندا، با پشتیبانی انگلیس، ارتش آمریکا و اسرائیل در این کشور قتل عام وحشیانه ای بر پا نمود.

- کلنل هوگو بانزر در بولیوی، با پشتیبانی آمریکا رژیم ترور براه انداخته و دهها هزار سرخپوست را از سرزمین خود بیرون راند.

- ژنرال ویدلا در آرژانتین، با کمک آمریکا فقط در طول یک سال باعث "ناپدید" شدن ۱۵۰۰۰ فعال سیاسی شد.

^۳ - ۲۳۰ میلیون دلار به سوازو کوردوا رییس جمهور هندوراس در ازاء اجازه تمرین عملیات نظامی به سربازان آمریکایی داده شد.

- ۵۰۰ میلیون دلار به ژنرال ساموئل دو، و ۱۶ میلیون دلار در هفته به فرانسوا دوآلیه (پدر و پسر) روسای جمهور هائیتی برای پیشبرد سیاست های ضد کمونیستی خود، همین طور میلیاردها دلار به فریدیناند مارکوس رییس جمهور فیلیپین داده شده است.

^۴ - نامه مردم شماره ۶۷۲ صفحه ۶.

خلاف برخی نظرات داده شده در زمینه امکان استحاله رژیم ولایت فقیه و تبدیل آن به یک "حکومت مردم سالار" عمیقاً اعتقاد داشت که: "این امر به هیچ وجه به معنای استحاله رژیم از درون نیست زیرا استحاله چشم امید به تغییرات تدریجی به دست نیروها و جناح‌های حکومتی دوخته است. آنچه ما در تحلیل خود از آن سخن می‌گوییم ویژگی مهم خود را دارد و آن پیدا شدن عنصر آگاهی توده‌ها طی تجربه سالیان دراز ظلم و ستم و استبداد همین حاکمیت است. این عنصر در رویارویی مردم و حکومت بوجود آمده است و خود را تابع منافع و مصالح رژیم نمی‌بیند....."

حزب توده این چنین از تحلیل خود گریخته و هنوز به دوم خرداد امیدوار است که می‌نویسد: ... "مرحله بعد از این مشارکت هر چه وسیع‌تر توده‌ای در مبارزه یی برای تحقق همان خواست ها و شعارهایی است که روح حرکت یکپارچه مردم در دوم خرداد را تشکیل میدهد. مهم این است که اجرای حتی نسبی این خواستها عملاً کمک به ایجاد مرحله گذار خواهد کرد." ■

کسری بودجه دولت آمریکا

وزارت خزانه داری آمریکا در آخر سپتامبر ۲۰۰۳ میزان بدهی های خارجی آمریکا را ۶/۴۹۴ تریلیون دلار اعلام نمود. این در شرایطی است که کسری بودجه دولت آمریکا به بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار رسیده است.

آمار جمعیت شهر بم پس از زلزله

فرماندار بم اعلام کرد که در شرایطی که بیش از ۵۰ هزار نفر از جمعیت ۹۰ هزار نفری بم در جریان زلزله جانشان را از دست دادند اما جمعیت شهر بم اکنون به ۲۱۳ هزار نفر رسیده است!

مرگ یک پناهجوی ایرانی در مالزی

یک پناهجوی ایرانی (غلامحسین انواری) در مالزی پس از اینکه دو بار با درخواست پناهندگی او بوسیله کمیساری عالی آوارگان سازمان ملل مخالفت شد در اعتراض به این اقدام در مقابل ساختمان کمیساریای سازمان ملل در مالزی خود را آتش زد و ساعتی بعد در بیمارستان جان سپرد.

مصاحبه با یکی از

بازماندگان کشتار زندانیان ...

(بقیه از صفحه ۹)



بله و بعد هم کشتند. او ۵ سال زندان بود. در مورد اون ۲۰۰ تایی هم که در اصفهان جمع کرده بودند و اعدام کردند واقعاً اینها هیچ کاره بودند. یعنی حتی صرف معیارهایی هم که رژیم داشت شامل اونها نمی شد. و این نشان می دهد که اونها می خواستند تا اونجایی که امکان داره تا اونجایی که جا داره فعالین سیاسی و یا زندانیان سیاسی رو بکشند.

در واقع اینها نمی خواستند هیچ فعالی که یک مقداری دارای تجربه است و سیستم های امنیتی اینها را می شناسد و این جنایات رو با گوشت و پوستش لمس کرده، زنده بماند. اخباری که ما از زندانهای گوهردشت و اوین و... شنیده ایم با وقایعی که در اصفهان اتفاق افتاد و میگوئی خیلی تفاوت داره. چون در اصفهان زندانیها را تیرباران می کردند و بعد هم می بردند جایی باسم مثلاً باغ رضوان خاکشان می کردند. بعد هم ظاهراً بقیه را دیگه زیاد اذیت نمی کردند در حالیکه در اوین و گوهردشت آن کسانی هم که نکشته اند را شدیداً کتک می زده اند که مسلمان شوند.

آخه زندانهای تهران مثل اوین و گوهردشت و اینها، در واقع با آن مقایسه ای که با توجه به تجربه خودم توی اوین و از سال ۶۰ به بعد اصفهان می کنم در مقایسه با بقیه زندان های دیگر، مثل یک سیاره خاص خودشان بودند. توی اصفهان اون بچه هایی رو که جدا کردند و بردند و اعدام کردند، با کمال بی رحمی و شقاوت هر بلایی سرشان آوردند. اما این باقیمانده بی که می خواستند ول کنند فقط جنگ اعصاب روانی بود که شدید بود. ولی آنطور که بعداً با بچه هایی که اوین بوده اند صحبت کردم در اوین نمی گذاشتند شما ثابت پیدا کنی. یکمرتبه از بند در می آوردند و بند شما را عوض می کردند یا از بند درتان می آوردند و می بردند بقول خودشان زیر هشت. اینقدر می زدند و می پرسیدند که مسلمان هستی؟ نیستی؟ نماز می خوانی نمی خوانی؟ یعنی اونهایی هم که از سال ۶۷ زنده ماندند و نرفتند زیر تیغ اعدام، دائماً شکنجه فیزیکی شدند یعنی دائم

با ماشین رفتیم و تا آنجا که می توانستیم نزدیک شویم، شدیم. با این که می دانستم رفتن از این راه معمولی امن و امان است، تمام بدنم می لرزید. دیده بودم مردم می روند بالای تپه های بالای اوین از یک جایی که نگاه کنی دیوارهای اوین و یا حصار دورش پیداست. من وقتی که ایستادم آنجا تا حدود ۴۰ دقیقه ۴۵ دقیقه اصلاً از عالم و زمین و هوا پرت بودم. یادم آمد که وقتی پایم را سال ۶۰ گذاشتم توی اوین، اولین چیزی که توی ذهنم ماند، لقدی بود که خورد به صورتتم. بدون هیچگونه سؤال، صبح ساعت ۸ بود.

راستی چطوری منتقل شدی به اوین؟

بعد از اینکه اکثریتها مرا در اصفهان شناسانی کردند، مرا فرستادند به تهران برای اینکه ببینند کسی در آنجا می شناسد یا نه. این طرح بازجویی اصفهان بود. از زندان اصفهان که مرا می خواستند ببرند اوین، یک پاترول آمد که آن را میدیدم. چون چشم مرا باز کردند که بروم پشت ماشینی که از پارکینگ آمد بیرون. دو تا پسر جوان شیک پوش و با صورت سه تیغه تراشیده آمدند مرا گذاشتند پشت پاترول و دستم را به بغل بدنه پاترول بستند کردند. من عقب پاترول بودم شیشه ها سیاه و هیچی هم معلوم نبود. ۱۰ صبح حرکت کردیم، بعد از ظهر تهران بودیم. ماشین بدون توقف راه را پیمود و من را بردند زندان. تا رسیدیم توی تهران چشم مرا بستند. مرا بردند وارد اوین کردند. دم درب بدون اینکه بپرسند کی هستی؟ چیکاره هستی؟ یک لگد آمد توی صورتتم. عین جمله اش این بود: این تخم سگ کیه؟ من فکر می کردم که دارد از من می پرسد اسمت چیه؟ گفتم اسمم اینه، چنان با لگد زد توی سینه ام که من چند لحظه فکر می کردم نفسم دیگر بالا نمی آد. توی راه که من را می بردند، فهمیدم که از توی کریکور داشتم رد می شدم. از زیر چشمبند نگاه می کردم. می دیدم روی زمین پر از آدم هست. از بغل هر کی که رد می شدیم پاسدارها یک لگد یا مشت به من میزدند، اصلاً کار نداشتن که تو چه کاره بودی، یکهو میزدن توی گوش آدم. مرا بردند توی سلول. هیچکس فامیلی کسی را نمی پرسید. وقتی رفتم توی سلول، دیدم اصلاً نه جای ایستادن است نه جای نشستن. در

سلول که ایستاده بودم پاسداره گفت چشم بندت را بردار. وقتی چشمبند را برداشتم دیدم با لقد زد توی کمرم، من با سر رفتم توی کله یکی دیگه که جلویم بود. او بمن گفت امروز نوبت من بود که اینجا بایستم. من نفهمیدم که منظورش چه بود. ولی چهار روز بعد بمن گفتند نوبت توست دم درب بایستی. چون درب را که باز می کردند با لقد می زدند توی درب و در سلول به سر آن فردی می خورد که دم در بود.

می زدند که جایی باز کنند؟

نه درب را می زدند توی سرت. جوری شده بود که این درب باید توی سر همه می خورد

نوبتی؟

نوبتی بود. درب را باز می کردند یک دانه نان بربری معمولی می دادند اندازه شمت سانتیمترکه این نان روزمان بود. یک تکه اش مال صبح بود، یک تکه ماله ظهر و یک تکه مال شب بود. یک تکه کره کوچک هم میدادند با ۴ تا خرما. ۴ تا خرما با یک دانه از آن کره ها مال صبح بود ۴ تا مال ظهر بود، ۴ تا هم مال شب. اگر یه شب سوپ می دادند تمام دهن ها می سوخت. چون هیچ چیز نبود که باهاش بخوری، قاشق و اینها خبری نبود. توی کاسه می دادند و داغ. یا باید می خوردی یا می آمدند می بردند. دستشویی سه بار می بردند. اگر خودت را خیس هم می کردی بیشتر از سه بار نمی بردند دستشویی. صبح، ظهر، شب بقول خودشان برای نماز. یک چیزی حدود یک دقیقه و نیم وقت داشتی توی دستشویی باشی. پیشانی همه بالا آمده بود. چون با لگد می زدن توی درب فلزی دستشویی که به سر زندانین می خورد. توی دستشویی هم اگر چشم بندت را برداشته بودی آنقدر تو را می زدند که بالا بیاوری و تمام لباسهایت کثیف شود. همه باید با چشمبند می نشستند.

یک اکیپ حدود ۳۰۰ نفر اوین را اداره می کردند. گروه واحد ضربت اطلاعات. اسمشان از سال ۶۰ این بود. اینها اوین را می چرخاندند، بازجوی بازپرسی اینها بودند. بی ریشه ترین، وحشی ترین و غیر انسانی ترین موجوداتی که شما می توانید توی مملکت پیدا کنید اینها بودند. به هیچ چیزی پایبند نیستند تنها چیزی که قبول ندارند سیستم انسانی است. همه کاری می کنند. از تجاوز، اعدام، دست قطع کردن، پا قطع کردن،

شلاق، شکنجه هر جنایتی که شما فکرش را بکنی اینها می کنند. قدرتشان هم از هر نیروی انتظامی بالاتره. شما را می برند بیرون برای بازجویی، از درب سلول که پایت را می گذاشتی بیرون می زدند. اصلاً هم کار نداشتند که کجایت می خورد، هیچ کاری نداشتند، فقط می زدند تا پشت در. در اتاق بازجویی هم که می زدند و دائم سؤال می کردند و دوباره می زدند. مرا برده بودند اوین که ببینند کسی توی اوین مرا می شناسد یا نه، بخاطر اینکه فلاحتی یعنی همان فرد اکثریتی به بازجویی اصفهان گفته بود که من رابط تهرانم. من در تهران زندگی نمی کردم. دبیرستان من در اصفهان بود. تهران هیچکس مرا نمی شناخت. من مطمئن بودم کسی مرا شناسایی نمی کند. مرا به تهران که بردند در بازجویی اینطوری بود که بردند توی اتاق و بقصد کشت زدن و می پرسیدند که تو توی تهران کی را می شناسی؟ می گفتم بخدا به پیر به پیغمبر من هیچ کس را نمی شناسم. بعد مرا می نشانند توی اتاق و آدم می آوردند. دسته دسته می آوردند توی اتاق که تو اینها را می شناسی؟ نه نمی شناسم. من ۱۲ روز اوین بودم دست کم چیزی حدود ۱۶۰ نفر آدم را آوردند و نشان دادند. بعد مرا پس فرستادند اصفهان. من واقعاً شناس آوردم که مرا فرستادند اصفهان. به احتمال زیاد از اصفهان دوباره مرا خواسته بودند والا اگر من در تهران باقی مانده بودم صد در صد اعدام بودم. به سال ۶۱ هم نمی کشید. اوین واقعاً شرایط فوق العاده وحشتناکی داشت. و من همیشه با بچه ها که صحبت می کنیم می گویم خانم هایی که در ایران زندانی بودند واقعاً اسطوره های مقاومت بودند. چون شرایط وحشتناکی که برای مردها توی زندان بود شما اینرا برای زنان ضربدر مدش بکنید. برای اینکه رژیم نه تنها اونها را بعنوان شهروند درجه دو حساب می کرد، و آنها را بعنوان کسانی حساب می کرد که هیچ حق و حقوقی ندارند، بلکه مدعی بود که چرا اینها که هیچ حق و حقوقی ندارند علیه اش ایستاده اند! و مبارزه کرده اند! بدون اغراق می توانم بگویم حماسه هایی که اینها در زندان آفریدند تاریخ نمونه اش را ندارد. ما اصفهان کسی را داشتیم به اسم سهیلا مصدقیان فر. ۴۸ ساعت این

دختر ۱۷ ساله را بطور مستمر کابل زدند تا جان داد. زیر شکنجه جان باخت.

از بچه های مجاهدین بود؟

از بچه های مجاهدین بود. این که من میگم ۴۸ ساعت، خود بازجوها می گفتند. مثال دیگر خود نامزد من بود.

اسم او چه بود؟

مینا سهیلی زاده، او را اعدام کردند، خواهرش را هم اعدام کردند، پدر و مادرش را هم در تهران اعدام کردند. برادرش را هم در تهران اعدام کردند. از آن خانواده تنها یک دختر بچه ۴ ساله باقی ماند. مینا موقعی که اعدامش کردند، بطوریکه خانمی که با او هم اتاقی بود بعدها به من گفت یک جای سالم توی بدنش نبود. یکی از دوستان دیگرم که خانمی ست که الآن در ایران هستند، ۱۰ سال اوین بود یعنی از سال ۶۰ تا ۷۰. اینها یک کلام حرف مؤدبانه نمی زدند. و همیشه با اینها تحقیر آمیز حرف می زدند. پاسداران زن صد پله بدتر از پاسداران مرد بودند. حتی بعضی موقع ها پاسدارهای زن در رفتارشان به مراتب وحشی تر از مردها بودند. حتی نسبت به ما مردها. البته نباید با ما حرف می زدند.

مگر در زندان پاسدارهای زن را هم می توانستید ببینید؟

در روزهای ملاقات من یعنی در روزهای پنج شنبه، بند زنان هم ملاقات داشت. من به دلیل آنکه خانواده ام از تهران برای دیدن من می آمدند، در روزهای پنجشنبه ملاقات داشتم. چون که آنها نمی توانستند تا در روزهای شنبه به ملاقات من بیایند. بالاخره بعد از مدتها اینور و آنور رفتن و تلاش کردن گذاشتند تا خانواده ام در روزهای پنجشنبه مرا ببینند. اوقات ملاقات من با بند زنان تقریباً همزمان بود. بارها شده بود که پاسداران زن مرا زدند. اینها طبق سیستم اسلامی خودشان حتی حق نداشتند با من حرف بزنند، اما هل می دادند، فحش می دادند. فوق العاده وحشی بودند. پاسداری بود در زندان اصفهان بنام جانثاری او مسئول بند زنان بود. از این فرد رذل تر در زندان اصفهان وجود نداشت. از نظر اخلاقی، شما از این مرد کثیف تر پیدا نمی کردی. با یک خانم توابع ازدواج کرد. آن خانم توابع، مسئول دوم بند زنان زندان شد. حال شما ببینید این دو تا چه جنایت هایی که نکردند. شما توابع باشی، با

پاسدار هم ازدواج بکنی بعد مسئول دوم بند هم بشوی. خون همه را کرده بودند توی شیشه. بحد خیلی بالائی توی زندان تجاوز صورت می گرفت. بخصوص توی اوین جوری بود که دخترها هیچ چاره ای نداشتند. دو تا از رفقایم که تهران بودند در اوین، من وقتی آزاد شدم دیدمشان و باهاشان صحبت کردم. چون آدم وقتی خاطرات بقیه را توی زندان می خواند مثل اینست که شما یک متن را می خوانید. ولی این حی و حاضر دارد با شما صحبت می کند. به گفته یکی شان که خوشبختانه الآن خارج از کشوره در فرانسه است، می گفت به یک مرحله ای رسیده بودیم که می بایستی قبول می کردیم. نمی توانستیم قبول نکنیم، باید تن می دادیم. برای ما تجاوز بود، حالا یکسریشان میغه می خواندند، ولی در عمل تجاوز بود، حالا با میغه یا بی میغه. توی بازجویی ها که تجاوز وحشتناک تر بود. اصلاً زندان اصفهان در باغ کاشفی یا کمیته صحرایی یک جایی بود که مرتب به دخترها تجاوز می شد. سال ۶۰ آنها که بهشان تجاوز می شد را زنده نگه نمی داشتند، می کشتند. تا سال ۶۳ هم در زندان اصفهان اگر کسی بهش تجاوز می شد نمی گذاشتند زنده بماند. بعد از سال ۶۳ خط عوض شد. در سیستم بعد از سال ۶۳، اینها دیدند اگر کسی که بهش تجاوز شده زنده بماند و بگوید که به او تجاوز شده، این کاردر دیگران بیشتر ترس و وحشت ایجاد می کند نسبت به کسی که کشته شده. عملاً در زندان اصفهان دو مورد بود که سال ۶۵ توی خود زندان دستگرد به دو دختر تجاوز شد که پاسبانه در بهداری بر روی این مسئله با پاسدارها درگیر شدند و یکی از پاسبانه راجع به این مسئله شروع کرد به صحبت کردن. چون بهداری زندان اصفهان را دو قسمت کرده بودند یک قسمت مال دادگاه انقلاب بود برای بندهای انقلاب و یکی هم مال عادی ها بود. دو تا اتاق بزرگ بود مال زنان بود. آنرا هم تقسیم کرده بودند. در انتهای کریدور بهداری زندان اصفهان دو تا اتاق وجود داشت که مثل حالت انباری بود. این دو تا اتاق یک مدتی مال خود سپاه بود. دندانپزشک مخصوص خود پاسدارها که می آمد می رفت آنجا. بعد سر یک درگیری که آن اوائل با پاسبانه داشتند، این قضیه رو شد. خیلی درگیر می شدند. برای اینکه اینها می خواستند

زندان را اداره کنند، پاسبانه هم زیر بارشان نمی رفتند و درگیر می شدند. اون اتاق ها را پاسدارها برداشته بودند و توی اون اتاقها به دخترها تجاوز می کردند. بعد از افشاگری پاسبان، او را ظرف ۴۸ ساعت بجرم مواد مخدر محاکمه اش کردند، گفتند مواد مخدر وارد زندان می کند. دو تا هم اعتراف کردند که این سالهاست مواد مخدر وارد زندان می کند. بعد هم کشتندش، ظرف چیزی حدود ۴۸ تا ۷۲ ساعت. زنان در زندان واقعاً فشار وحشتناکی رویشان بود.

تعداد زندانیان سیاسی زن در اصفهان چقدر بود؟

سال ۶۰ در یک مرحله ای تا ۵۶۰ نفر رفت. سال ۶۱ تا حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ تا شد. ولی توی زندان اصفهان زنها را راحت تر از مردها آزاد کردند. مثلاً تا سال ۶۵ نصف بیشتر کسانی که آزاد شدند زنان بودند، ولی در اصفهان نسبت زندانیان زن نسبت به زندانیان مرد همیشه خیلی کمتر بود.

مثلاً در سال ۶۷ تعدادشان چقدر بود؟

سال ۶۷ سی و پنج نفر زندانی زن داشتیم. فکر میکنم حدوداً این تعداد بودند.

چه تعداد ماندند؟

۱۸ نفر ماندند.

در فاصله ای که اعدام های دست جمعی تقریباً تمام شد، یعنی حدوداً در شهریور و مهر تا بهمن ماه که آزاد شدی، در این فاصله وضع زندان چطور بود؟ فشار زیادتر شد یا کمتر؟

در این فاصله بخصوص وقتی ملاقاتها آزاد شد یک جو متناقض وحشتناکی زندان را فرا گرفته بود. یه اکیپ از پاسدارها حالت آدم های جنون گرفته ای را داشتند، مثل افسرهای آشوبتس بودند که عذاب وجدان خیلی وحشتناکی گرفته بودند. اینها آدمهایی بودند که دستشان تا مرفق به خون آغشته بود. در آبان و آذر ۶۷ بعضی شان بودند که ۷ سال زندانیان زندان اصفهان بودند. تمام کشتارها دست اینها بود. مزدوری بود بنام کاظمی که توی تمام جوخه های اعدام اصفهان حضورداشت. اصلاً افتخارش این بود، خودش می گفت. می آمد به بچه هایی که برادرشان اعدام شده بود می گفت من تیر خلاص زدم به برادرت. این عذاب وجدان گرفته بود. اطلاعات هم سیستمش را تغییر داده بود، جو طوری بود که غیر مستقیم

اصفهان بهش می گفتند مغضوبین و تهران می گفتند بند سر موضع، اینجوری بود.

پس در زندان اصفهان، در آن لحظه، این قضیه نبود؟

نه من اگر توی بند ۵ بودم قاطی اون بچه ها بودم. من که از بند ۵ در آمدم بیرون از توی آن اکبپی که آنها جدا کرده بودند در آمدم بیرون.

یعنی اون ۹۰ نفری که در زندان اصفهان اعدام شدند، اکثراً مال بند مغضوبین بودند؟

۴۵ تاشان مال بند مغضوبین بودند چون بند مغضوبین ۶۰ تا بودند. ۱۵ تاشان قبول کردند و زنده ماندند. ۴۵ تا از بچه هایی که اعدام کردند مال بند مغضوبین بودند. تهران دسته بندیها خیلی متفاوت بود تهران تعداد زیاد بود مرزبندی ها خیلی مشخص بود یعنی شما بقول خودشان یا سرموضع بودی یا سرموضع نبودی اونهایی که سر موضع بودند که همه اعدام شدند.

توی این فتوائی که خمینی برای کشتار سال ۶۷ داده، یک هیئت سه نفره تعیین کرده؟

درسته! نیری و اسحاقی و اشراقی. در اصفهان نمایندگان این هیئت چه کسانی بودن؟

هیاتی که اصفهان آمد هیچکس اسمشان را نمی دانست. ۵ نفر آمدند. آن چیزی که ما می دانیم ۳ نفر آخوند بودند و ۲ نفر غیر آخوند و این ۵ نفر اون دادگاهها را تشکیل دادند. اون اکبپی که خمینی فتوی داد یکی شان خود اردبیلی بود که جزو اون گروه بود و رئیس قوه قضائیه بود. او تقاضای اعلام فتوی کرد. برای خودش آمد توی تلویزیون و توی آبان ۶۷ رسماً اعلام کرد و گفت توی زندان اوین اعتصاب غذا کردند شورش کردند زندان را آتش زدند و قصد کشتن پاسداران ما را داشتند و من شخصاً در مورد این حرکت ضد انقلاب از امام فتوی گرفتم. گروهی که فرستادند شهرستانها از همان نمایندگان گروه خودشان بود. کسانی که تویش بودند نماینده وزارت اطلاعات بود نماینده دادگاه انقلاب بود نماینده سازمان زندانهای کشور بود، در واقع اینها بودند.

ادامه دارد

هم همین برایشان پیش آمده بود خط اطلاعات اصفهان و آن اکبپی که آمدند به زندان اصفهان و آن دادگاههای صحرایی را اجرا کردند توی اصفهان این بود که آنها را که فیلتر گذاشته و جدا کرده بودند، وزارت اطلاعات اصفهان فقط مجاهدین را اعدام کرد.

یعنی بیشتر مجاهدین بودند که اعدام شدند؟

در اصفهان دقیقاً اکثرشان مجاهد بودند. در اعدامهای ۶۷ از مردها اصفهان دو نفر بیشتر از بچه های چپی نبودند. از میان زنان هم ۵ تا ۶ تا چپی اعدام کردند. در اصفهان ۲ نفر از بچه های مرد اعدامی، چپی بودند یکی قادر جرار بود یکی هم اسفندیار قاسمی. این بچه ها از بچه های خط دوی اکثریت بودند که حکم نداشتند اینها زیر حکم بودند. اصفهان اون فیلتری که گذاشتند فقط مقصودشان بچه های مجاهدین بود ولی در اوین اینطور نبود اوین هرکسی به پُست شان می خورد می کشتند. در رابطه با این که من در زندان اصفهان زنده ماندم یا دیگر بچه های چپی توی اصفهان زنده ماندند، من دلیل خاصی نمی بینم.

در خاطراتی که زندانیان بازمانده از کشتار سال ۶۷ نوشته اند و یا کسانی که توی زندان بودند می گویند که قبل از کشتارها تقسیم بندی هائی درست کرده بودند؛ کسانی که سر موضع هستند و کسانی که سر موضع نیستند. بعد هم شروع کردند به جدا کردن این دو دسته در زندان، این کار در اصفهان هم شد؟

این کار در اصفهان مدتها قبل شد. یعنی زمانی که بند ۵ یعنی بند مغضوبین در اصفهان درست شد. سال ۶۵ زندان جدید که درست شد یک بند ۵ داشت. من در بند ۵ بودم تا زمانی که برگشتم از مرخصی. گفتم من می خواهم برم بند کار. برای اینکه یک جوری می بایست از این بند ۵ در می رفتم. من هم گفتم می خواهم برم بند کار. اون موقع هنوز حمله مجاهدین اتفاق نیافتاده بود و اونها موافقت کردند که من بروم بند کار. منتهی گفتند اگر شما بخواهی بروی بند کار باید بروی بند یک، یک مدتی آنجا باشی بعد بروی بند کار. درست این مسئله تلاقی پیدا کرد با زمانی که مجاهدین حمله کردند و تمام سیستم زندان خورد بهم. بند ۵ مغضوبین که در

من خودم یکی از آنها بودم که آزاد شدم. من هیچ کار عجیب و غریب و یا کاری که توی اون هفت سال و نیم نباید می کردم، نکردم که آزاد شدم. در واقع هیچ کدام از اون ۹۰ نفر، که بچه هایی بودند که با من بودند هیچ کار خاصی نکردند. یعنی ما که آزاد شدیم نه بهایی برای آزادی مان دادیم نه کاری کردیم که بخواهند آزادمان کنند.

ما در واقع سوپاپ اطمینان این فشار وحشتناک بودیم. چون بعد از اعدامها درگیری عجیبی بین جناحهای رژیم بود و همه می گفتند که راه حل آزاد کردن این فشار این است که یکسری زندانی سیاسی را آزاد کنیم که جو را آرام کنیم. ما به نظر من به این خاطر آزاد شدیم. اگر فشارهای سیاسی بین المللی و فشارهای داخل ایران نبود ما را ول نمی کردند. فشار سیاسی بین المللی، فعالیتهای افشاگرانه خارج کشور و جوی که در ایران حاکم بود. همیشه این سوال برای آدمهای بیرون هست که این همه را اعدام کردند پس این بقیه چه شدن؟ توی اصفهان اون فیلتری که اینها گذاشته بودند، این اکبپی از آن فیلتر در آمدند. اما این اکبپی که از آن فیلتر در آمدند هیچ نقشی برای در آمدن از آن فیلتر نداشتند. یعنی اگر شرایطی که برای بچه های مجاهدین گذاشتند برای این ۹۰ تای بچه های بقیه هم می گذاشتند اینها هم قبول نمی کردند. خود من را بردند زیر سوال، بعد از اینکه اعدامها تمام شده بود و ما می دانستیم که اعدامها متوقف شده، مرا بردند بالا، اطلاعات سپاه گفت ۵ تا شرط هست قبول می کنی؟ گفتم من اگر می خواستم هر کدام از این ۵ شرط را قبول کنم که هفت سال و نیم زندان نبودم. این شرط ها به نظر من از نظر انسانی درست نیست و من قبول نمی کنم مرا بردند توی سلول انفرادی. همان سلولی که بچه ها تویش بودند چون درب و دیوار را همه نوشته بودند. شب مرا آنجا نگه داشتند و فردا صبح مرا آوردند به بند. ولی شب قبلش که مرا آنجا نگه داشته بودند تمام وسایل مرا از بند آورده بودند. همین بلا را سر چند نفر دیگر هم آوردند. همان لحظه ای که مرا به بند برگرداندند قبل از آنکه وارد بند شوم ۵ تا دیگر از بچه را هم بردند. اون ۵ تا

اطمینان زنده ماندن را به تو می دادند. ولی در عین حال با رفتار و اشاراتشان نشان می دادند که نه! خیلی هم از این فکرها نکنید. رژیم به این ترتیب جو وحشت و اختناق را آن سال نگه داشت. خود من در ۲۶ بهمن، آزاد شدم. در اصفهان برای اولین بار در ۲۳ بهمن ۶۷ اینها آمدند ما را بردند برای بازدید نمایشگاه وزارت اطلاعات توی هتل شاه عباس اصفهان. در آنجا، چو انداخته بودند توی خانواده ها که می خواهند عفو بدهند. در تهران قبل از دهه فجر شروع کرده بودن به عفو دادن، و اعلام کردند و توی تلویزیون هم نشان دادند که یکسری را برده اند نمایشگاه وزارت اطلاعات. حالا نمایشگاه وزارت اطلاعات چی بود، سلاحهایی که از بچه های مجاهدین یا از بچه های دیگر گرفته بودند، باضافه تکه هائی از فیلم مصاحبه های زندان توی ویدئو و عکس "شهادی" وزارت اطلاعات. گفتند عین همین بامصطلح نمایشگاه را در تهران هم نشان داده اند. وقتی که ما برگشتیم اسمها را خواندند گفتند این اسامی برایشان عفو آمده و روز ۲۶ آزاد می شوند. آن اکبپی که با هم توی زندان بودیم غیر از دو نفر بقیه همه اسمهایشان آمد. اون دو نفر هم بعد آمدند گفتند پرونده هاشان دیر رسیده از وزارت اطلاعات و آماده نیست و آنها را یک هفته بعد آزاد کردند.

یعنی همه زندانیهای دوره سال ۶۷ یا کشته شدند یا آزاد شدند کسی را نگه نداشتند؟

توی اصفهان نه.

یعنی یا کشته شدند یا آزاد شدند؟

بله من خودم باضافه ۱۵ نفر دیگر از کسانی بودیم که هفت سال و نیم توی زندان اصفهان بودیم. اون بچه های دیگری که آزاد کردند همه از بچه هایی بودند که بعداً گرفته بودند. یعنی ما ۱۵ نفر بودیم که هفت سال و نیم زندان اصفهان بودیم.

از این ۹۰ نفری که آزاد شدند؟

بله از این ۹۰ نفری که آزاد شدند، بقیه همه از بچه هایی بودند که مثلاً ۶۳ گرفته بودند یا ۶۴ گرفته بودند یا ...

این ۹۰ نفری که آزاد شدند، موقعیتشان چگونه بود؟ چکار کرده بودند که آزاد شدند؟

دروء بر تمامی زنان و مردان آزاده و مبارزی که در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان در سیاهچالهای رژیم ارتجاعی و جنایتکار جمهوری اسلامی جان باختند!



دستگیری های گسترده . به دنبال کشتار کارگران مبارز در شهر بابک و حومه!

در پی کشتار ددمنشانه کارگران و زحمتکشان در شهر بابک، رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در روزهای ۶ تا ۸ بهمن ماه ۱۳۸۲ دست به دستگیری گسترده جوانان این شهر زد. بنا به خبرهای رسیده از استان کرمان تا کنون بیش از ۵۰۰ نفر از جوانان شهر و حومه دستگیر شده اند که از سرنوشت آنان هیچ اطلاعی در دست نیست، و این در حالی است که تعقیب و گریزها و دستگیری ها همچنان ادامه دارد.

مردم زحمتکش این مناطق که از روز دوشنبه ۶ بهمن ماه در ادامه اعتراضات خود به کشتار و دستگیری وسیع کارگران و مردم این شهر در اعتصاب به سر می برند، علیرغم تهاجم و تهدید مداوم یگان های ویژه ضدخلقی جمهوری اسلامی کماکان به مبارزات خود ادامه می دهند. آنها خواستار آزادی فوری کلیه دستگیرشدگان شده اند و به همین خاطر کلیه فعالیت های عمومی شهر را تعطیل و سرسختانه در مقابل نیروهای ضد شورش مقاومت می ورزند.

سران جمهوری اسلامی، به ویژه خاتمی فریبکار که خود با به تصویب رساندن و اجرای سیاست های ضدکارگری، مسبب اصلی کشتار کارگران و زحمتکشان شهر بابک می باشند در همان روزهای نخست به مردم قول داده بودند که هرچه سریعتر هیأتی برای بررسی عاملان کشتار راهی استان کرمان خواهند نمود، اما به جای آن همانطور که انتظارش میرفت آنها گارد ویژه کمکی که متشکل از کماندوهای ضدشورش بودند را به شهر بابک و سایر مناطق آشوبزده جهت برقراری حکومت نظامی اعزام داشتند. این مزدوران نیز به منازل مسکونی کارگران و سایر اقشار خلق هجوم برده و آنان را فوج فوج دستگیر می کنند.

وحشیگری های مزدوران جمهوری اسلامی بار دیگر ماهیت ضدکارگری و ضدمردمی رژیم را در مقابل انظار همگان قرار داده و مبارزه جهت آزادی بلادرنگ همه دستگیرشدگان را به وظیفه انقلابی همه نیروهای مبارز تبدیل ساخته است.

گسترده تر باد پیکار طبقه کارگر ایران، پرچمدار اصلی همه مبارزات خلق! سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
۹ بهمن ماه ۱۳۸۲



کشتار کارگران شرکت "ذوب مس" خاتون آباد محکوم است!

در پی اخراج تعدادی از کارگران "ذوب مس" شهر بابک از توابع استان کرمان از روز ۲۸ دیماه ۱۳۸۲ کارگران این شرکت و خانواده های آنان که نگران آینده خود بودند، در مقابل فرمانداری این شهر دست به اعتراض و سپس اعتصاب علیه مقامات مسئول زدند، اما از آنجایی که با تهدید فرمانداری شهر روبرو شدند، در روزهای بعد با حمل پلاکاردهایی که بر روی آنان نوشته شده بود: خط فقر ۳۰۰ هزار تومان! خط بقاء ۱۰۰ هزار تومان! حقوق کارگران ۷۰ هزار تومان! در شهر دست به راهپیمایی زده و جاده های این شهر را مسدود کردند. در این مرحله نمایندگانی از طرف فرمانداری و شرکت ذوب مس و همچنین "خانه کارگر" تلاش کردند با وعده و وعیدهای دروغین مرسوم ۲۵ ساله حیات ننگین جمهوری اسلامی، کارگران را متفرق سازند، ولی کارگران یکپارچه با عزمی راسخ اعلام داشتند که تا رسیدن به خواسته های برحق خود به اعتصاب ادامه می دهند.

فرمانداری این شهرستان که اینبار با مقاومت و پافشاری کارگران مواجه گردیده بود، سرانجام در روز ۳ بهمن ۸۲ با فراخواندن گارد ویژه ضدشورش رژیم تظاهرات آرام کارگران شرکت "ذوب مس" را به خاک و خون کشید و در همان ساعات نخست ۴ تن از تظاهرکنندگان کشته و دهها تن از آنان زخمی شدند. در ادامه این کشتار وحشیانه، تظاهرکنندگان به سمت خیابانهای شهر براه افتاده و با شکستن شیشه بانکها و سایر ارگانهای دولتی به مقابله با قوای ضدخلقی رژیم برخاستند. تا روز ۵ بهمن ماه با توجه به وحشیگری نیروهای سرکوبگر نسبت به کارگران مبارز تعداد کشته ها حداقل ۷ نفر، تعداد مجروحین صدها نفر بود. در پی این درگیری تعداد بسیاری از مردم شهر دستگیر شده و توسط مزدوران جمهوری اسلامی به مناطق نامعلومی انتقال داده شدند.

رژیم جنایتکار و ضد کارگری جمهوری اسلامی که هر روزه با امواج خروشان مردم به جان آمده و به خصوص طبقه کارگر ایران روبروست، بار دیگر نشان داد آنجا که نتواند با حقه و نیرنگ فریاد نیروهای مبارز جامعه را خاموش کند، چهره خون آشام و واقعی خود را نمایان ساخته و همانطور که دیده شد و قیاحانه کارگران را به گلوله می بندد. کشتار وحشیانه کارگران ستمدیده کرمان نه اولین و نه آخرین جنایت رژیم بر علیه کارگران می باشد اما همین واقعیت ضرورت تلاش جهت سرنگونی این رژیم سرکوبگر را دو چندان می نماید. ما همه نیروهای مبارز و آزادیخواه را فرامی خوانیم به هر طریق که می توانند از مبارزات کارگران پشتیبانی نموده و از این طریق راه سرنگونی این رژیم جنایت کار را هموار سازند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
زنده باد رزم پر توان طبقه کارگر ایران!
برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!
زنده باد کمونیسیم!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران - ۶ بهمن ماه ۱۳۸۲

لیست کمک های مالی

۵۰۰ کرون
سیاهکل

۳۶۴ کرون
روزا لوکزامبورگ

نروژ

۱۰۰ دلار

رفیق مسعود احمدزاده

استرالیا

۱۰۰ دلار

رفیق بهروز دهقانی

انگلستان

۱۰ پوند

کتاب

۱۲۰ دلار

۵۰ یورو

۵۰ یورو

۵۰ یورو

۵۰۰ کرون

۵۰۰ کرون

۵۰۰ کرون

۵۰۰ کرون

۵۰۰ کرون

۵۰۰ کرون

۵۰۰ کرون

رفیق عنانی شیشوانی

رفیق غلام رضا رحمانی شیشوانی

رفیق هادی کابلی

رفیق بهروز دهقانی

آرمان آزادی

خلق بلوچ

رفیق حسین رکنی

رستاخیز سیاهکل

قیام بهمن

پیام فدایی

رزمندگان سیاهکل

بررسی شعارهای "جمهوری" و "رفراندوم" در پرتو تجربیات...

(بقیه از صفحه ۶)

از منتظری و برخی تشکل های دوم خردادی در درون رژیم گرفته تا بخش زیادی از باصلاح جمهوری خواهان در خارج از کشور و اخیراً سازمان مجاهدین همه از فراندوم سخن می گویند. حال برخی جهت تغییر قانون اساسی و محدود کردن حدود اختیارات ولی فقیه و یا تصویب لوایح دوگانه خاتمی خواهان همه پرسى شده اند و برخی جهت تغییر جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با سلطنت یا شکل دیگری از جمهوری. از آنجا که فراندوم نوعی مراجعه به آرا و افکار عمومی جهت روشن نمودن نظر یا اراده مردم در مورد مسئله واحدی است پس بطور طبیعی ضروری است که روشن کنیم اولاً هدف از برگزاری فراندوم چیست و قرار است از مردم چه سوالی شود و در ثانی این فراندوم در چه شرایطی و بوسیله چه نیروها و نهادهایی قرار است که برگزار شود. بدلیل کمبود وقت از بررسی خواستها و دلایل کسانی که جهت تغییراتی در قانون اساسی یا محدود نمودن قدرت ولی فقیه فراندوم را مطرح می کنند می گذرم. در اینجا روی سخن با کسانی است که فراندوم را جهت تغییر جمهوری اسلامی و تغییر ساختار قدرت دولتی مطرح می کنند. این نظر مدعی است که می توان و باید جمهوری اسلامی را به پذیرش فراندوم وادار ساخت. یک فراندوم به قول اینها "ساختارشکن" که طی آن مردم نظر و رأی خود را اعلام خواهند نمود و رژیم هم که تاکنون نشان داده برای رأی مردم پیشیزی ارزش قائل نیست، گویا هم برگزاری فراندوم را قبول کرده و هم به رأی اکثریت تن خواهد داد و به آن عمل خواهد نمود. و اگر مردم به سران کشور گفتند ما شما را نمی خواهیم خامنه ای، ر فسنجانی و خاتمی دشمنان را می گذارند لای پایشان و صحنه را خالی می کنند. از قرار با فراندوم این نوع از جمهوری خواهان، کسانی که ۲۵ سال است جهت حفظ قدرت خود از هیچ جنایتی دریغ نوزیده اند ناگهان بچه های سربراهی شده و به رأی

مردم تن خواهند داد. سناریوی جالب و رویایی است و اتفاقاً تنها ایراد اساسی به آن هم همین رویایی و تخیلی بودنش می باشد که با واقعیت های سر سخت زمینی ارتباطی ندارد.

اولاً مردم در طول سالهای طولانی سلطه سیاه رژیم جمهوری اسلامی به اشکال مختلف و به مناسبت های گوناگون مخالفت خود را با جمهوری اسلامی به نمایش گذاشته و بر عزم خود مبنی بر تغییر و یا روشن تر سرنگونی این رژیم تأکید نموده اند. از هزاران تظاهرات و شورش توده ای از صدها جنبش مسلحانه و قهرآمیز و از هزاران اعتصاب کارگری که بگذریم همین اسفند ماه سال گذشته مردم با امتناع گسترده از شرکت در باصلاح انتخابات شوراهای شهر و روستا بار دیگر این خواست توده ای را به نمایش گذاشتند و با صراحت تمام اعلام کردند که جمهوری اسلامی را نمی خواهند و حتی روزنامه های خودشان هم نوشتند که این نوعی "قهر ملی" بود. بنابراین رژیم کاملاً و بهتر از مخالفین فراندوم خواه خود می داند که فاقد هرگونه مشروعیت و پایگاه مردمی است. و اساساً یکی از دلایل تکیه این رژیم بر زور و نیروهای مسلح و سرکوب مردم به همین دلیل می باشد.

ثانیاً جمهوری اسلامی دیکتاتوری عنان گسیخته ای است که در ۲۵ سال گذشته و در طی ۲۴ به اصطلاح انتخابات با صراحت تمام نشان داده که برای آرا و نظر و افکار مردم ارزشی قائل نیست. بنابراین چنین رژیمی هرگز به میل خود تن به پذیرش آراء مردم نمی دهد و سرنوشت خود را به انتخاباتی که شکست اش در آن از پیش محرز است گره نمی زند.

جهت گریز از همین واقعیت برخی از طرفداران فراندوم مدعی میشوند که بدلیل گسترش مبارزات مردم و اوج گیری اعتراض آنها یعنی فشار از پائین و همچنین بدلیل فشارهای بین المللی رژیم تن به فراندوم خواهد داد. ثانیاً فراندوم زیر نظر سازمان های بین المللی نظیر سازمان ملل برگزار شده و این امر امکان دست کاری در نتایج کار را از رژیم سلب می کند.

بنابراین اجازه بدهید که همین استدلالها را بررسی کنیم. فرض کنیم که مبارزات مردم ما

آنچنان گسترش یافته که در سد دیکتاتوری حاکم شکاف ایجاد کرده و این دیکتاتوری بدلیل فشار از پائین در شرایطی قرار گرفته که مجبور به پذیرش فراندوم شده است. در این صورت روشن است که ما در شرایطی قرار داریم که مبارزات مردم ما یعنی انقلاب مردم ما گام های بزرگی به جلو برداشته و رژیم را به لبه پرتگاه سقوط رسانده است. در چنین شرایطی سخن گفتن از فراندوم جز در مقابل انقلاب مردم ایستادن معنی نخواهد داشت. به تجربه دوران قیام رجوع کنید و سرنوشت کسانی را که به کمتر از سرنگونی شاه تن میدادند را بیاد آورید!

در شرایطی که توده ها فریاد می زنند رهبران ما را مسلح کنید تصور موقعیت کسانی که مردم را می خواهند به پای صندوقهای رأی هدایت کنند زیاد مشکل نخواهد بود. در چنین شرایطی مردم طرفداران فراندوم را در کنار طرفداران حفظ نظم موجود قرار داده و حماقتشان را به ریشخند میگیرند! در مورد فشارهای بین المللی و نظارت سازمان ملل هم باید توجه داشت که اولاً این فشارها تنها تا جایی است که قدرت های خارجی به خواست های خود دست یابند. این قدرت ها در برخورد با جمهوری اسلامی به عینه نشان داده اند که جز به منافع و مصالح اقتصادی و سیاسی خود نمی اندیشند و تا آنجا به مخالفت با سیاست های این رژیم برمی خیزند که راه دستیابی به امتیازهای غارتگرانه شان را هموار سازد و یا در صحنه رقابت های بین خود موقعیت بهتری را کسب نمایند. و خلاصه تنها به تغییراتی رضایت می دهند که سلطه خودشان را محکم تر میسازد. بنابراین متوهم کردن مردم به دلسوزی چنین قدرت هایی خطرناک ترین کاری است که یک تفکر سیاسی یا نیروی سیاسی در شرایط کنونی به آن مبادرت می ورزد. آنهم در شرایطی که برخی از گرایشات امپریالیستی قصد خود در مداخله مسلحانه در ایران را کتمان نکرده و متأسفانه مردم ناآگاهی هم پیدا می شوند که جهت خلاصی از شر جمهوری اسلامی از چنین اقداماتی استقبال کنند. بنابراین بدون شک اگر فراندوم کذایی قرار باشد زیر نظر چنین قدرتهایی برگزار شود نتیجه ای جز تأیید آنچه که از قبل آنها دنبال بودند در بر ندارد و این جز در جهت مخالف منافع مردم ایران و جز محکم کردن بندهای اسارت توده های ستمدیده ما حاصلی در بر ندارد. فراموش نکنیم که در دوران شاه و زیر نظر همین قدرت ها بحرین بوسیله یک فراندوم از ایران جدا شد. در آن

همین است. برای تغییر توازن قوای موجود باید بیشتر کار و فعالیت نمود، باید خواستها و اهداف انقلابی را بطور گسترده تری به میان مردم برد و خشم و اعتراض آنها را جهت سرنگونی انقلابی این نظم نکبت بار سازمان داد. و در خارج از کشور نیز فعالانه فریاد اعتراض مردم را پژواک نمود و به دفاع از مبارزات آنها برخاست. اگر ما بتوانیم با توهماص اصلاح طلبانه که در این روزها در پوشش چنین شعارهایی خود را نشان می دهند بدرستی مقابله کنیم. اگر ما بتوانیم تئوری انقلابی رزمندگان سیاهکل تئوری مبارزه مسلحانه را هر چه بیشتر به میان توده ها ببریم و اتحاد عمل های مبارزاتی را در صفوف نیروهای انقلابی گسترش دهیم آنگاه توازن قوای موجود نیز بدون شک به نفع نیروهای انقلابی شروع به تغییر خواهد کرد. فراموش نکنیم که رزمندگان سیاهکل در شرایطی رزم دلاورانه خود را سازمان دادند که سیاهی و ظلمت همه جا را فرا گرفته بود و بقول چه گوارا "پیروزی افسانه ای" تلقی میشد که "تنها یک انقلابی می توانست به آن بیانید".

پیام فدائی و خوانندگان

نروژ

ر - م
با دروهای انقلابی
نامه تان رسید. از همکاریتان سپاسگزاریم.
ما نیز متقابلاً سالگرد رستاخیز سیاهکل را
به تو تبریک گفته و امیدواریم که با
همکاری همه رفقا گام های هر چه بیشتری
در جهت اشاعه آرمان های انقلابی آن
رزمندگان برداریم.

استرالیا

ر - ب
با دروهای انقلابی
نامه تان را دریافت کردیم. از اینکه کتاب
"راز" مرگ صمد...؟! (چگونه ارتجاع ،
مرگ مشکوک صمد را دستاویز حمله به
پاران او قرار داده است) پاسخگوی
بکسری از سوالات شما بوده خوشحالیم.
تعداد بیشتری که از این کتاب خواسته بودید
برایتان ارسال شد. به امید اینکه هر چه
زودتر بدستتان برسد. پیروز باشید.

فراندم و همه پرسی به جای انقلاب و سرنگونی
قهرآمیز آن اشاعه یابد.

تبلیغات رژیم در این سالها می کوشید نشان
دهد که مردم از انقلاب خسته شده اند و خواهان
انقلاب دیگری نیستند. تا انقلاب و مبارزه مسلحانه که
تجربه رزمندگان سیاهکل نشان داد بواقع تنها راه
رسیدن به آزادی است ایزوله و به پشت صحنه رانده
شود. بواقع شعار فراندم و جمهوری حال چه سکولار
و چه غیر سکولار حاصل چنین فضایی است. که به
خصوص با اشکار شدن هر چه بیشتر شکست پروژه
اصلاحات خاتمی حال می کوشند توده ها را به این
وسیله فریب دهند.

بنابراین در سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام
پرشکوه بهمن اجازه دهید که بار دیگر با تکیه بر
تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل و تجربه قیام
بهمن تاکید کنم که بدون نابودی نظام حاکم که
همانا نظام سرمایه داری وابسته می باشد امکان
دستیابی به آزادی و دموکراسی وجود ندارد. و این
نظام نیز جز از طریق انقلاب و آنهم انقلابی برهبری
طبقه کارگر نابود نخواهد شد.

رزمندگان سیاهکل جهت نابودی همین نظام
ظالمانه سلاح برگرفتند و توده های قیام کننده در
بهمن سال ۵۷ نیز درست بدلیل ناتوانی شان در
نابودی همین نظام بود که به آزادی و دموکراسی
دست نیافتند. و رژیمی بر آنها حاکم شد که در ۲۵
سال گذشته جهت سرکوب مبارزات آنها از هیچ
جنایتی کوتاهی نکرده است.

در شرایط سرکوب وحشیانه مردم و توده های
انقلابی و معترض و در اوضاع و احوالی که دشمن
خیلی از سنگرها را اشغال کرده است البته کسانی با
تکیه بر توازن قوای موجود ما را مورد شماتت قرار
داده و استواری بر شعارها و روشهای انقلابی را نشانه
ذهنی بودن جلوه می دهند و از این بدتر چنین
توازن قوایی برخی از یارانمان را دلسرد می کند.
چنین اوضاعی به طرفداران شعارهایی که ما
نادرستی شان را نشان دادیم امکان می دهد که رو
ترش کرده و به ما بگویند سیاست علم ممکن هاست
اما شما به نا ممکن ها چسبیده اید. اما تجربه نشان
داده که با تقلیل مطالبات و خواستههای انقلابی با
عدول از تئوری و برنامه انقلابی توازن قوای موجود به
نفع نیروهای انقلابی تغییر نخواهد کرد. ناممکن

زمان پس از توافق شاه با قدرتهای خارجی مبنی بر
استقلال بحرین ، یک فراندم بر گزار شد و در ظاهر
شاه به نتیجه فراندم که جدایی بحرین بود تن داد.
بالاخره اعلاحضرت هم می بایست به رای مردم پای
بندی شان را نشان دهند! بنابراین فراندم زیر نظر
چنین قدرت ها و سازمانهایی تنها به آنها امکان می
دهد که سیاست های غارتگرانه شان را با توسل به
آرای مردم خواست خود مردم جلوه دهند.

بواقع کسانی که بدون توجه به همه این
واقعیات چنین روشهایی را تبلیغ می کنند کسانی
هستند که بجای تکیه بر جنبش انقلابی مردم ایران و
بسیج قدرت انقلابی توده ها چشم به قدرت های
خارجی و از جمله سازمان ملل بسته اند و چنین
کسانی در بهترین حالت ساده اندیشانی هستند که
خود بر حد ناآگاهی خود آگاه نمی باشند.

مگر تجربه این سالهای طولانی نشان نداده که
سازمان ملل جز مجری امیال و اهداف قدرت های
بزرگ امپریالیستی در شورای امنیت نیست. آیا ما
این سازمان را در هیچ کجا در نقش حامی مردم دیده
ایم یا همه جا این سازمان پوششی بوده در جهت
پیشبرد سیاست های قدرت های امپریالیستی که
اساساً پیروزی انقلاب مردم ایران و دستیابی مردم ما
به دموکراسی و آزادی جز با نابودی سلطه آنها در
ایران معنا و مفهوم نمی یابد. به نقش سازمان ملل در
جنگ های بالکان ، در آفریقا و بخصوص در جریان
حمله آمریکا به سومالی نگاه کنید آیا واقعیات جز
این می گویند؟

در پایان این بحث اجازه بدهید که تأکید کنم
که اشاعه چنین شعارهایی بیشتر ناشی از فضائی
است که به انتخابات دوم خرداد و ریاست جمهوری
خاتمی منجر شد. در این سالها و با قدرت گیری
جناح به اصطلاح اصلاح طلب جمهوری اسلامی
دستگاه تبلیغاتی این رژیم کوشید تا با فریب توده ها
و اشاعه توهم اصلاح پذیری نظام حاکم خشم و نفرت
و اعتراضات مردم را در چهارچوب اختلافات درونی
رژیم مهار و کنترل کرده و به جمهوری اسلامی جهت
مقابله با بحرانهای خود فرصت و زمان لازم را بدهد.
در فضائی که افسانه اصلاح طلبی جمهوری اسلامی
تبلیغ میشد در فضایی که رفرم و اصلاح رژیم از
درون امکان پذیر جلوه داده میشد روشن است که

به یاد پانزده رزمنده شهید سیاهکل

بشکفد بر لب دهقان بلوچ
گل لبشند امید
مرها فیزاند
از دل مرد عرب
به طپش وا دارد
قلب آزاره کرد
قدم اول هر راه سترگ
با شکست هم نفس است
درس گیریم از این جانپازی
واژگون گردانیم
قصر فرعونى ضماک زمان
پانزده مظهر والای شرف
پانزده در درفشنده
در این تاریکی
فنده زن بصر فخر
فلق بر می فیزد

فرزند تو را
بنگر بر صف آدمکش ها
.....
روسپی های وقیح
همه سر تا پا شکمان
جملگی قارم ضماک زمان
و همه ضماکان گوش دارند
به فرمان پنايتگر قرن
قرن ما، قرن رهائی بشر
پرش از ساحل اکتبر به ويتنام و عدن
بنبش از فلق فلسطين به فلیج
حرکت از جنگل کنگو تا به کره
بار ای بار سمر
بوی فون شهرا را
برسان تا به چنوب
بکشان تا به شمال

پانزده جان به کف
دست برآورد که رزم عظیم
پانزده حیدر، رزمنده پاک
فونشان
فونشان فون بوم پیفته فلق دلیر
فونشان رنگ گیاه
ریفت از پنجه ضماک زمان
بر سر خاک
مویه کن بصر فخر
بنگر فلق ستمدیده ایران به بند
که چه سان پیشرفان، قاتلها
می رابیند ز آغوش تو
آنکه می گفت
حرکت مرد در این قاموش و سیه
پرود شرم کند
مویه کن بصر فخر
پیرهن پاک بره
جنگل سرخ گیلان
قلب خود را برای
قله سفت البرز
پانزده مرد دلیر



بمناسبت دو روز بزرگ تاریخی ۱۹ بهمن ۴۹ (رستاخیز سیاهکل) و ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ (قیام پرشکوه توده ها)

(بقیه مطلب از صفحه اول)

توضیح: این نوشته متن پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت بیست و ششمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و هجدهمین سالگرد قیام بهمن می باشد و نخستین بار در پیام فدایی شماره ۱۳ (دوره جدید، سال سوم) منتشر گردیده است. در اینجا خلاصه ای از آن تجدید چاپ می گردد.

"... طبیعتا هرگونه طغیان و اعتراض توده ها برعلیه اوضاع موجود و سیاست هایی که مسبب آن بوده اند نمی تواند جز گلوله و سرکوب پاسخی بگیرد. چرا که دیکتاتوری - همانطور که آموزش های رزمندگان سیاهکل بیانگر آن است - ذاتی سلطه امپریالیستی می باشد. دیکتاتوری امپریالیستی که امروز توسط یک حکومت مذهبی و با استفاده از لفافه اسلام بر توده ها اعمال می شود. در نتیجه این واقعیت است که جمهوری اسلامی با آزادی کشی، با برقراری بساط شکنجه و اعدام و اشاعه جو رعب و وحشت در هرکوی و برزن در طول سالها کوشیده است تا هر ندای مخالفی را در نطفه خفه کند و در این راه حتی از قتل عام توده هایی که برای تأمین ابتدایی ترین نیازهای زندگی نظیر آب آشامیدنی دست به اعتراض برداشته اند، دریغ نمی ورزد. ترس و وحشت از طغیان توده ها و گسترش مبارزات توده ای آن عاملی است که باعث اعمال شدیدترین دیکتاتوری ها در مقابل توده ها می گیرد. امری که جمهوری اسلامی آن را در جهت حفظ سلطه ننگین امپریالیسم در ایران به کار می برد."

(ادامه مطلب در صفحه ۱۰)

"این اقبال وسیع توده ای از مبارزه چریکها به هیچ رو اتفاقی نبود. رستاخیز سیاهکل پاسخ عملی فداکارترین روشنفکران انقلابی خلق به بن بست حاکم بر جنبش فروخته خلق های دربند ما بود. سیاهکل نه انعکاس "ماجرایوبی" مشتت جوان احساساتی - آنگونه که روایات اپورتونیست ها و تاریخ سازان قلبی بورژوا و خرده بورژوا جلوه می دهند - بلکه بازتاب درک عمیق چریکها از م - ل و کمونیسم و عمل به آن در شرایط مشخص جامعه تحت سلطه ما بود. رزمندگان سیاهکل یعنی کمونیست های آگاه، جدا از تمام ارزش های نوین و والای مبارزاتی که در آن برهه بر جا نهاد، برای نخستین بار در تاریخ معاصر میهن ما به "مساله اصلی انقلاب" یعنی "مساله قدرت دولتی" پاسخی انقلابی و راهگشا دادند. آنها با اتکا به یک تحلیل علمی و مارکسیستی ضمن تشریح شرایط عینی جامعه ما و پروسه تاریخی بسط و نفوذ سلطه امپریالیستی در ایران نشان دادند که تضاد اصلی جامعه ما تضاد خلق و امپریالیسم بوده و تمامی تضادهای دیگر تحت الشعاع این تضاد اصلی قرار دارند. رزمندگان سیاهکل گفتند که در شرایط تداوم سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن، رژیم های حاکم در نقش سگان زنجیری ای هستند که خطوط کلی برنامه و حکومت آنان توسط امپریالیست ها طرح ریزی شده و اساسا موجودیت این رژیم ها با اعمال دیکتاتوری خونین و بیرحمانه برعلیه کارگران و زحمتکشان ما حفظ گشته و تداوم می یابد. در نتیجه استراتژی چریکها بر آن مبنا قرار گرفت که هرگونه مبارزه برای تحول جامعه و دستیابی توده ها به آزادی و دموکراسی باید در درجه اول حل تضاد اصلی جامعه یعنی تضاد خلق و امپریالیسم را هدف قرار دهد. آنها با اتکا به این نظرات انقلابی و با عمل به این نظرات تأکید کردند که حل قطعی تضاد خلق و امپریالیسم بر بستر یک پیکار توده ای و طولانی و قهرآمیز امکانپذیر است."

گسترده تر باد پیکار طبقه کارگر ایران. پرچمدار اصلی همه مبارزات خلق!

فاکت هائی راجع به فقر ، ثروت و مزد پائین در انگلیس

در سال ۲۰۰۰ درآمد هفتگی که مبین خط فقر در انگلستان بود رسماً برای هر بزرگسال ۱۰۳ پوند، برای دو نفر بدون بچه ۱۷۰ پوند و برای دو نفر با بچه ۲۸۱ پوند تعیین شده بود. در سال ۲۰۰۱، یازده میلیون و هفتصد هزار نفر که ۴ میلیون آن ها کودکان بودند، درآمدی پائین تر از ارقام فوق داشتند.

۳،۵ میلیون نفر یعنی ۳۰ درصد کسانی که زیر خط فقر زندگی می کنند، به خانواده هائی تعلق دارند که حداقل یک نفر از آن ها مزد بگیرند. به واقع کارگران فقیر نسبت به بیکاران فقیر و بازنشستگان فقیر گروه بزرگتری را تشکیل می دهند. ۲،۵ میلیون کارگر در بریتانیا در سال ۲۰۰۰ هفته ای زیر ۷۲ پوند در آمد داشتند که ۸۰ درصد آن ها زن بودند. در هتل ها و رستوران ها ۷۵ درصد کارگران برای کمتر از ساعتی ۶ پوند کار می کنند. این رقم در خرده فروشی ها ۵۵ درصد است که کارگران در آنجا اتحادیه ای ندارند و مزد پائین می گیرند.

طبق آمار مرکز تحقیقات لندن، ۱/۷ تا ۲/۲ میلیون نفر یا در فقر یا در مرز فقر زندگی می کنند. ۱ درصد ثروتمندترین افراد ، صاحب یک پنجم یا یک چهارم ثروت کل خانوارهای بریتانیا می باشند. نصف جمعیت فقط ۶ درصد ثروت را به خود اختصاص داده اند. از زمانی که حزب کارگر در قدرت قرار گرفته حقوق مدیران اجرائی رده بالا سالیانه ۱۵ درصد افزایش می یابد. گزارش "سرویس ثبت درآمدها" حاکی است که در ربع اول سال ۲۰۰۳ حقوق مدیران اجرائی در کمپانی های مجتمع در گروه سهامی "اف- تی- اس- ای- ۱۰۰" ، ۲۳ درصد افزایش داشته است.

ترجمه شده از نشریه "سوسیالیست" - انگلستان

ثروت های افریقا چگونه غارت می شود؟

گزارش اخیر سازمان ملل در رابطه با "جمهوری دموکراتیک کنگو" که در اثر جنگ شقه شده هر چه بیشتر از فقر موجود در کشورهای عقب نگاه داشته شده، پرده برمی دارد. در کنگو شرقی هنوز خیلی از سرمایه داران و افراد نظامی به طور غیرقانونی دست اندرکار صدور طلا، الماس و دیگر مواد معدنی با ارزش می باشند و از قبل جنگی که ۳ میلیون کشته به جای گذاشته، سودها به جیب می زنند.

گزارشات مربوط به فوق غارت (استثمار شدید) مردم افریقا و ثروت های آنان از زمانی منتشر می شود که شرکت های چندملیتی غربی دست اندرکار غارت طلا، الماس، کولتن، کبالت (فلز لاجورد) و دیگر منابع معدنی در افریقا گشته اند. حمله شرکت های چند ملیتی برای دست اندازی به ثروت افریقا، پس از جنگی که در ۱۹۹۸ برپا شد، هر چه بیشتر شدت یافت. جنگی که حاصلش جز قتل، تجاوز، شکنجه و دیگر اعمال مبتنی بر نقض

حکومت های غربی قرار نگرفته اند. این کمپانی ها از جمله در بریتانیا غول الماس Debeers ، نقلیه هوایی Avient Das Air و.... و استخراج معدنی Oryx Natural Resources می باشند. گفته می شود که Avient در سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ بمباران کنگو شرقی را صحنه آرائی کرده است. و سال گذشته نیز ۶ عدد هلی کوپتر جنگی به حکومت فروخت.

حقوق بشر نبود. سازمان ملل به عنوان مثال مورد تجارت در معدن کمیاب کولتن که از آن در کامپیوتر و تلفن های دستی استفاده می شود را مطرح نمود. در رابطه با تأثیرات اجتماعی شرایط ظالمانه ای که در آنجا وجود دارد، این سازمان عبارت "شبه بردگی" را بکار برد. گفتنی است که هیچ یک از کمپانی هائی که دست اندرکار چنان تجارت کثیف می باشند و سازمان ملل از آن ها نام برده است (حداقل ۸۵ کمپانی) مورد مواخذه

ترجمه شده از نشریه "سوسیالیست" - انگلستان

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!